عدس کلنار و گلنار و مازو و گل سرخ بپزند و بدان مضمضه کنند و خبث الحدید بسایند و بر جایگاه علت
می پراکنند و سرکه عنصل مضمضه می کنند و هرگاه که علت اندر اختلاط افتد اندکی مازو درو
خشک پراکنند صفت آن بگیرند توتیا بغوره پرورده دو درم و نیم مرو کندر و زرنیخ و کلنار
از هر یکی دو درم سپیده ارزیز یک درم همه را بسایند و بیامیزند و بکار دارند و نگذارند تا آن دارو
چیزی بحلق فرو رود و هرگاه که علت پاک شد مرهم اسفیداج طلی میکنند تا گوشت برآید و بابها
قابض که یاد کرده آمد مضمضه می کنند تا گوشت سخت شود و قلونیا بر جایگاه علت طلی کنند
سود دارد باب پنجم اندر علاج سست شدن گوشت بن دندان هرگاه که گوشت
بن دندانها سست شود و بثرات که بر لب و اندرون دهان برآید گرمی معده است و بخار آنکه از
وی برآید اگر پیدا آخر برود و بیک بر بدن و آنچه می آید اندر اضعف و صبر کردن تا آخر باشند پس
بابها قابض مضمضه کنند صفت دارویی که گوشت بن دندانها را سخت کند گل سرخ
با اقاقیا و جفت بلوط و کلنار و حب الآس از هر یکی چهار درم خرنوب نبطی و سماق پاک کرده و فلفل
از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و بر دندانها کنند و نزد من چنانست که اگر عوض طباشیر عاقر قرحا
کنند اولیتر باشد باب ششم اندر علاج دمیدگی و ریشهای او سبب دمیدگی دهان
و بثرات که بر لب و اندرون دهان برآید گرمی معده است و بخارها که از وی برآید اندر سینها گرم و سبب برون
سبب برینی و لب بثرها برآید آنرا بثقال گویند و بثرها دیگر که از اندرون دهان برآید سطحی ظاهر
شود آنرا قلاع گویند و آنکه کهن گردد و بگوشت فرو شود آنرا قروح الخبیثه گویند علامت
ماده قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی سودا اما آنچه خونی باشد بلون سرخ باشد
و با حرارت و سوزش سخت باشد و آنچه بلغمی بود لون او سپید باشد و آب دهان بسیار رود و درد
و سوزش اندک باشد و آنچه سودایی بود لون او سیاه باشد و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع
کودکان شیرخواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن آن بسیاری شیر باشد که دهند
یا بدی شیر لکن علاج ایشان سهلتر باشد و زود زایل شود علاج اما علاج کودکان آنست که سخت
نگاه کنند اگر سبب علت بدی شیر کنند و اگر قلاع سرخ باشد ماده فصد و حجامت فرمایند و طعام او عدس
ازعدس مقشر فرمایند و از سماق و غوره و نار دانک و لیمو و سیب و آبی و انار ترش ... و اندکی
کلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق اندر دهان کودک پراکنند و اگر قلاع صفراوی باشد

۵۸۲۱

... اندر ... بسیار ... باشد لون او زردی گراید

شیر است بر صلاح آوردن

سازد اسباب سودا استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد بمطبوخ هلیله زرد فرمایند و طعام هم از این نوع که
اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ و صندل سپید و آرد عدس و اندکی کافور
همی پراکنند و اگر قلاع بلغمی باشد مادر را طعامی که رطوبت کم کند دهند و هر بامداد گلنگبین دهند تا مقداری با نجام
و طعام قلیه خشک و نخود آب با سعتر و زیره و کرویا و آنچه بدان ماند و اندر دهان کودک
اندکی مامیران و سعد و حنا و شب یمانی پراکنند و اگر قلاع سودایی باشد مادر را طعامی که سودا
کم کند و از ترب و بادنجان و گوشت قدید و طعامهای غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباها دهند و انار
شیرین و ماهیران (?) اندر دهان کودک همی مالند و اگر دارو پراکندن دشوار باشد دارو اندر بن
دندانها و زبان مالند و اگر اندر آب بزنند و دهان کودک بدان بشویند روا باشد و اگر کودک
طعام خورد هم نوبتی طعام از این جنس دهند که یاد کرده آمد و علاج آنکه بزرگتر باشند
آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی باشد و سال عمر و روزگار و قوت مساعدت کند فصد قیفال
فرمایند یا حجامت پس کردن و پس از آن استفراغ فرمایند بمطبوخ هلیله و علاج صفراوی
بدین نزدیک باشد الا آنکه داروها که اندر دهان پراکنند از جهت خشکا و ند صفرا خنک تر
باید و اندر هر دو نوع شراب خرنوب (?) اندر دهان گرفتن و بدان مضمضه کردن و برگ زیتون
و برگ حماض و ساق خرفه و زرشک با برگ او اندر آب پخته بدان مضمضه کردن سود دارد
و اگر مازو و حنا و آرد عدس و گلنار و طباشیر و سماق اندر دهن می پراکنند صندل و کشنیز
خشک و نشاسته و کافور و تخم خرفه زیاده کنند و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی با آب
عدس و صندل و کافور خداوند قلاع صفراوی را سود دارد و گرمازو و حب الآس اندر بزنند
و مضمضه کنند و سماق و عدس و گل سرخ اندر گلاب مضمضه کنند و اگر از پس مضمضه
دهان بسوزد یا خشکی کند روغن گل اندر دهان گیرند و اگر لعاب بسیار باشد مازو و
برگ عنب الثعلب خشک کرده بسایند و بگلاب حل کنند و بدهان اندر گیرند و اقاقیا
سوده و بگلاب حل کرده و با آب عنب الثعلب و اندکی سرکه آمیخته اندر دهان گیرند و ساعتی
بدارند پس بریزند و بباید دانست که بسیاری لعاب نشان ضعف علت باشد و حضض
بسرکه پخته بدان سرکه مضمضه کردن قلاع سرخ و سپید را سود دارد و آنچه قلاع بلغمی
یا کهن باشد بحب صبر و ایارج فیقرا و قوقایا استفراغ باید کرد و داروی قوی تیز بکار باید داشت

و اندر اگر

و سعد و خاشوه (?)

و اندر آنکه سودایی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و معجون نجاح خورد صفت
دارویی که خداوند قلاع بلغمی را سود دارد مامیران و برگ زیتون و گزمازو و سعد و قاقله
و شب یمانی و هلیله زرد از هر یکی راست راست جمله را بکوبند و بدهان اندر پراکنند صفت
دارویی دیگر قلاع کهنه را که سپید باشد سود دارد برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم
شب یمانی و قلقطار از هر یکی درمی نیم ابوسا (?) دو درم سعد دو درم زعفران و کبابه از هر یکی
چهار دانگ همه را بسایند و بدهان پراکنند این دارو قلاع سودایی را که تازه باشد سود دارد
و نمک با انگبین سرشته طلی کردن قلاع سپید را سود دارد و مضمضه با انجام و سکنجبین سود
دارد و سعد و بلبل از هر یکی راست راست بدهان اندر پراکندن سود دارد صفت دارویی
که قلاع سودایی کهن را نافع بود زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و مروا و نوشادر از
هر یکی راست راست همه را بسایند و بقطران بسرشند و اندر صره بندند و اندر گل گیرند و اندر آتش
نهند تا بسوزد و پس در دهان پراکنند

باب هفتم اندر انواع سوء المزاج که بر لب افتد

باید دانست که سوء المزاج که بر لب افتد اندر بیماری ما باشد که او را علاج حاجت باشد مگر که سوء
المزاج محکم شود تا مضرتی ظاهر گردد لکن سوء المزاج تر زود لب را ضعیف کند و بدان سبب
بر سخن گفتن یاری نتواند داد اما اگر ماده سوء المزاج گرم باشد لبها بسوزد و از هوا سرد و آب
سرد راحت یابد و اگر سرد باشد اندر هوا سرد و خنکی بامداد لبها کبود گردد و حس آن باطل
شود و اگر خشک باشد پوست لبها طرقد و پوستها باریک از وی جدا شود و اگر تر باشد لبها فرو
آویخته باشد و سست و نرم باشد علاج خداوند سوء المزاج گرم را خرفه کشنیز بابونگ یا آب
برگ خرفه یا آب لسان الحمل یا آب کسنم (?) یا آب عصا الراعی یا بگلاب تر باید و گشنیز سرد کرده
بر لب باید نهاد و گلاب و کافور طلی کردن و خداوند مزاج سرد را مشک سوده با روغن بان
و عاقرقرحا سرد (?) سوده با روغن یاسمین و جند بیدستر با روغن نرگس و روغن سوسن
بر لب طلی کردن سود دارد و خداوند مزاج خشک را گشکاب و روغن بادام باید خورد و لعاب
اسبغول با شکر و پوست لب را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز کدو چرب همی
کنند و موم روغن که از این روغنها کنند مالیدن سود دارد و علاج خشکی لب که یاد کرده آمد
علاج اوست و خداوند مزاج تر را علاج لقوه باید کرد که یاد کرده آمده است

باب هشتم

اندر تدبیر انواع آماسها آماسها خونی باشد یا صفرایی یا سودایی یا بلغمی اگر خونی باشد لبها
سرخ و گرم بود و ضربان کند و اگر صفرایی باشد رنگ لب بدان سرخی نباشد لکن زردگونه آید و
سوزش و خلیدن بیشتر و اگر بلغمی باشد لبها سپید و سرد بود و درد کمتر کند و نرم باشد و اگر سودایی باشد
لبها کبود و سخت باشد علاج آماس خداوند آماس خونی را رگ قیفال باید زد و صندل سرخ و سپید
با آب کشنیز تر یا با آب کاسنی یا با آب گلاب سوده طلی کردن سود دارد و شیاف مامیثا و پوست درخت
هم بدین آبها سوده طلی کنند و خداوند آماس صفرایی را استفراغ صفرا کردن با آب میوها و شراب
غوره و آب انار دانگ دادن و طلیهای ازین گونه که یاد کرده آمد بکار داشتن و خداوند آماس
بلغمی را استفراغ بلغم باید کرد با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادها تحلیل کننده بر نهادن
چون شبث و بابونه و اکلیل الملک و خداوند آماس سودایی را استفراغ سودایی باید کرد
چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمد باب نهم اندر آمدن آب از دهان در خواب
اسباب رفتن آب از دهان در خواب سه است یکی آنکه بسیاری رطوبت اندر معده گرم تر
دوم حرارتی عارضی که رطوبتها که حوالی کام دهان باشد تحلیل کند چون روزه علاج خداوند معده
گرم را رگ باسلیق باید زد و هر بامداد شربتی رب ریباس یا رب سیب ترش یا رب امرود چینی
یا شراب غوره یا شراب انار خورد و طعام او گوشت مرغانه و مرغ خانگی و دراج و تذرو و طیهوج
سوم ... باید و مضمضه کند با آب سماق و عدس و چیزهای قابض و خداوند معده سرد تر
هر ماهی قی کند و هر هفته شربتی از ایارج فیقرا خورد دو دانگ و مثقال نمک هندی دو دانگ
انیسون و نانخواه از هر یکی دانگی حب کند چنانکه رسمست و چون معده پاک کرده باشد
تریاق بزرگ و گوارشهای گرم بکار دارد و طعامها قلیه خشک و کباب و گوشت بریان با سیر
و خردل و پلپل و دارچینی و زیره و نانخواه و هر شب یا هر بامداد و شبانگاه وقت خواب مسواک
کند و هر بامداد بیک درم نمک درشت با یک دسته کوچک کسنی دشتی خورد و از پس آن پنج درم
اطریفل کوچک خوردن خداوند معده گرم را سود دارد بو علی سینا میگوید موش بریان کرده آزموده
اندر خاصه کودکانرا باب دهم اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان عفونت
یعنی رطوبتی تباه شده و پوسیده و از حال خویش بگردیده و آن عفونتها اندر چهار جای افتد نخستین
اندر بیخ دندانها افتد اندر بن گوشت و گاه باشد که عفونت بوی بد اندر بیخ دندانها باز دهد دوم سوء المزاج

سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و این تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد و رطوبتهای
دهان را از حال خویش بگرداند سیوم عفونتی که اندر فم معده افتد و ماده عفونت یا اخلاط صفرا
باشد یا بلغم چهارم عفونتی که اندر شش افتد و این علت خداوند علت سل را افتد اندر آخر
علت علامتها آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهای دهان زود تر تباه شود و
هر وقت که مسواک کند و دهان بسرکه و گلاب و غیر آن بشوید بوی دهان او خوش گردد
و باز چون گرم شود تغیر پدید آید و آنرا که سبب اندر بیخ دندان باشد هرگاه که غرغره یا خلال کند
یا مسواک ماده عفونت لختی بیارد بتحلیل دهان خوش گردد باز معاودت کند و اگر ماده گرم است
دندانها او بزردی گراید و اگر کبودی یا سبزی گراید سبب اندر گوشت بن دندان باشد
گوشت او سست شود و بمسواک زایل نشود و باز معاودت کند و آنرا که سبب اندر معده
باشد از سوء الهضم خالی نباشد و آروغ او ناخوش بوی باشد و اگر ماده صفرا است آروغ
بوی طعام دود ناک دهد و اگر بلغمی است بوی ترشی دهد علاج آنرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان
یا اندر بیخ دندانها است یا اندر گوشت بن دندانها نخست رگ قیفال باید زد یا حجامت کردن یا دو رگ
که در زیر زبان است باز کردن و حجامت کردن و پیوسته دهان بسرکه و گلاب شستن و سرکه عنصل
مضمضه کردن و بامداد و شبانگاه مسواک کردن و خلال کردن و تن را بمطبوخ هلیله پاک
کردن و هر ساعت عاقرقرحا و گزمازو و قرنفل و سعد و ساذج هندی و مصطکی و عود خام و
کبابه و بسباسه و جوز بوا و قاقله و قلمشک و زنجبیل و کندر و سعد خاییدن و اگر ماده غلیظ
تر است شونیز خاییدن و بن دندانها را بسعد و ... مالیدن و اگر بدین زایل نشود سطح دهان و بن
دندانها را با قراص زعفران و زعفران و زرنیخ مالیدن و شستن صفت اقراص زعفران بگیرند زاج
سوخته یک جزو بیخ سوسن و زعفران از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و با سکنجبین بسرشند و اقراص
کنند و آنرا بسرکه حل کنند یا با آبی که اهلیلج روی پخته باشند بدان مضمضه کنند و اندر بن دندانها
مالند صفت اقراص زرنیخ بگیرند قرطاس سوخته سه درم زرنیخ دو درم و نیم سماق و
زنجبیل و پلپل سوخته و اقراص قلقطار از هر یکی دو درم همچنین اقراص بکنند بسرشند
و بکار دارند عفونت بردارد و گوشت پاکیزه برویاند و اگر با انگبین بسرشند و بکار دارند

عفونت‌ها بر دارند و آنرا که عفونت نیکو بر دندانها بارد مدتها آنرا بر کشند و بر بندند و اگر بجملگی دندان
تباه شده باشد دندان بر کنند و آنرا که سبب جنی گرمی سطح دهان یا گرمی معده باشد شفتالو
و خوشه انگور و زردالو برخوردن بناشتا سود دارد و اگر وقت آن نباشد کشته شفتالو و
زردالو در آب ترکنند و از آن آب میخورند و مضمضه میکنند و پست جو و شکر اندر آب سرد
میخورند و طعام از غوره و سماق و زرشک و ناردانک سازند و جمله طعام او از چیزی سازند
که مستحیل نشود و صفرا نگردد و آنرا که سبب اندر فم معده باشد نخست قی فرماید پس ایارج
فیقرا با اطریفل کوچک سرشته میدهند هر هفته یک مثقال ایارج و سه مثقال اطریفل و
هر بامداد اطریفل تمامی دهد و پست جو و شکر و از میوه‌ها و طعامها که یاد کرده آمد موافق باشد
و اگر معده سرد باشد و ماده بلغمی باشد حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک مثقال
تربد یک درم علک مندی قرنفل و انیسون و زنجبیل و نانخواه و مقل از هر یکی دو دانگ حل کنند
با آب کرفس و هر بامداد برگ مورد و مویز منقا دانه بیرون کرده کوفته و بهم سرشته مقدار گوزی
بخورد اهلیلج یا مویز کوفته بخت موافق بود و شراب افسنتین و نقیع صبر و صیبه سود دارد
و صفت هر یک اندر علاج معده یاد کرده آید صفت سنونی که دندانها بدان مالند گوشت
بن دندانها سخت کند و بوی دهانها خوش کند و دندان پاک و سپید کند بگیرند سفال چینی
و کفک دریا و سقمونیا و شخار نمک اندرانی از هر یکی سه درم جو سوخته و سنبل و کزمازج عود و چوب
و حب الآس و شب یمانی سوخته و ابلد سرکه کشته از هر یکی دو درم عاقرقرحا پنج درم اگر مزاج دهان
گرم است دو درم صندل و دو درم قرنفل و دانگی کافور باوی بیامیزند و اگر مزاج سرد است قرنفل جوز بوا
و کبابه از هر یکی دو درم مشک دو دانگ بهم بیامیزند و آنرا که مزاج معتدل است بر آمیزند صفت حبی
که اندر دهان دارند بوی دهان خوش کند کوز بوا و قرنفل و قاقله و بیل دارچینی و خاولنجان از هر
یکی یک درم مشک دو دانگ همه را بسایند برب سیب یا بوب آبی ... بسرشند و حب کنند صفت
حبی دیگر پوست ترنج و قلعشک و قرنفل و جوز بوا و انار مشک و هال و زنجبیل و کبابه و قنبه باسته
و سعد از هر یکی دو درم مشک دو دانگ همه حب کنند و پیوسته یکی در دهان دارند صفت حبی
دیگر آبی را میان بیرون کنند و قرنفل کوفته بجای آن باز کنند و سر و نیمه آبی بهم باز نهند و اندر خرقه تر کرده

بپخند

دندان سپید کند

و نه آنرا

کافوریه

بپخند و در گل گیرند و زیر آتش کنند تا پخته شود و گل از وی باز گیرند و از خرقه بیرون آرند و بکوبند
و اورا بگل نیشابوری که آنرا طین الاکل گویند بسرشند و حب مردم محرور را دانگی کافور و یک درم صندل
و سه درم زردالو کشته بگلاب ترکرده باوی بسرشند و حب کنند و حب مرطوب را درمی زنجبیل و نیم
درم جوز بوا و دانگ مشک باوی بسرشند و حب کنند نافع بود

جزو دوم اندر احوال زبان و بیماریها و علامت و علاج آن و این جزو ده بابست

باب نخستین اندر شناختن احوال زبان و بیماریهای آن بر طریق کلی

بیماریهای زبان شش نوعست اول بیماریهاست که مضرت آن اندر حرکات
او پدید آید و این چنان باشد که حرکات زبان از حال طبیعی و از آنچه عادت بوده باشد بگردد دوم بیماریهاست
که مضرت آن اندر حس لمس و حس ذوق پدید آید چنانکه از این دو حس یکی باطل شود یا ضعیف
یا متغیر و سبب آنکه از این دو حس یکی باطل شود و دیگر نه آنست که از دو جفت عصب آلت حس
و حرکت و مستعد قبول آفتها نزدیکی بیشتر باشد و مضرت اندر آن فعل پدید آید که آفت بآلت او
رسیده باشد سیوم انواع سوء المزاج است چهارم انتهابی که اندر وضع و شکل پدید آید چنانک
زبان مسترخی و دراز شود و از دهان بیرون آید یا تشنج کند یا آماسی اندر وی پدید آید و آماس بیماریهاست
مرکب از سوء المزاج و از تغیر شکل پنجم بیماریها که بمشارکت اندامی دیگر افتد که بیماریهای زبان گاه از راه
باشد گاه بمشارکت دماغ باشد یا بمشارکت اندامی دیگر اما آنچه بمشارکت دماغ از آفات دیگر جا است هما
و از آفت رخسار خالی نباشد و آنچه بمشارکت معده و شش و سینه باشد نخست نوعی از آنها
در آن عضو بوده باشد ششم انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوعست
از هفت چیز باید جست اول از رنگ او دوم از جنس طعم که چه گونه نماید سیوم از تری و خشکی او چهارم
از حرکت او و این چنان باشد که نگاه کنند تا حرکت او سبکتر است از عادت یا سنگین تر پنجم از
از شکل و ششم از چیزها که بروی پدید آید هفتم از سوزش و سردی و درشتی اما شناختن
سوء المزاج زبان چنانست که سپیدی او دلیل مزاج سرد و ماده بلغمی است و زردی دلیل صفرا باشد
و سرخی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا و سوختن ماده باشد و این اندر بیماری و تبها نیز
باشد و از نخست سرخ باشد چون تب گرم شود زرد شود و چون گرمتر شود بسیاهی گراید تا بانداز تب
و سوختن ماده دلیل فرو مردن حرارت غریزی و نزدیکی مرگ باشد و اندر شرح حالها لون او دلیل
بیماری اندامی دیگر باشد چنانکه اگر زبان سرخ و درشت باشد دلیل آماس خونی باشد اندر سر یا

خاصه درم

از تجربه

با اندر جگر و اگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل ماده بلغمی اندر سر و گاهی دلیل یرقان
و شناختن حال زبان از طعم و بوی چنانست که اگر ترش است دلیلست بر آنکه اندر رگهای تن یا اندر معده
رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف و اگر شوری همی یابد دلیل قوت خون باشد و اگر تلخی همی یابد
دلیل قوت صفرا باشد و اگر طعم ناخوش همی یابد دلیل بلغم پوسیده و تباه گشته باشد و اگر طعمی
عفص و قابض همی یابد دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از طریق تری و خشکی چنانست
که نگاه کند اگر خشکی در سطح دهان باشد این را خشکی گویند و اگر با خشکی بر سطح زبان
رطوبتی است لزج دلیل آن باشد بر آنکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرو می‌آید یا بخاری از معده
بر می‌آید و حرارة بخاری آن لزج و خشک کند و بر طبیب واجب است که هرگاه که بیمار از خشکی
زبان شکایت کند این حال تامل کند تا بر حقیقت حال واقف گردد و بباید دانست که درشتی زبان
تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری باشد و شناختن حال زبان از گرانی و سبکی سخن گفتن چنانست
که گرانی زبان یا امتلای رگها [illegible] دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل ضعف عصبها یا دلیل ضعیفی
قوت باشد یا ضعیفی او و آنچه دلیل ضعیفی یا دلیل عصبها باشد یا توقف و فرو گرفتن زبان باشد
اندر سخن گفتن و این را تاتاء و تمتمه گویند و بعضی چنان باشد که حروفها چون سین و راء و غین درست نتواند تمتمه
گفتن و این را الثغ گویند و حال اماس زبان چون حال اماس [illegible] باشد چنانکه در جرب و بخشیدن از این گفتار
یاد کرده آمده است و حال تشنج چنانست که اگر تشنج اندر آن دو عضله افتد که حرکت زبان از هر دو سوی بدان
بدانست زبان را از هر سوی نتواند برد و اگر اندر یک عضله افتد زبان سوی آن عضله شود برای آنکه این دو
عضله افتد که حرکت بیرون آمدن زبان و باز پس آمدن بدانست زبان کوتاه گردد و بیرون نتواند کرد
و اگر در آن دو عضله افتد که حرکت گردیدن زبان گرد دهان بدانست زبان گرد دهان نتواند گردانید و اگر
اندر یک عضله افتد زبان نوبت سوی آن عضله شود و اگر در آن عضله افتد که دو تو کردن
زبان بدانست دو تو نتواند کرد و تشنج یا از خشکی باشد یا از امتلا و تشنج خشک از پس
استفراغها افتد یا از پس تبهای محرقه و آنچه از امتلا افتد ناگاه افتد و حال [illegible] و تفرق الاتصال
و حال قلاع و خوره باشد اندر جرب و بخشیدن از این گفتار و علاج این انواع و دیگر هر یک اندر بابی جداگانه
یاد کرده آید **باب دوم اندر علاج طعمهای ناخوش یافتن** تاملی باید کرد تا علت خاصه اندر
زبانست یا بمشارکت بعضی تن است اگر خاصه است بمضمضه و غرغره علاج کنند و اگر بمشارکت بعلاج عضو مشارک

مشغول باید

مشغول باید بود و بیشترین بمشارکت باشد اما اگر مزاج گرم و ماده گرم و رقیق باشد و علت خاصه
باشد و کلاب با شراب خشخاش توت و آب کشنیز تر مضمضه و غرغره کنند کفایت باشد و اگر ماده
غلیظ‌تر باشد سرکه عنصلی یعنی آن [illegible] و اگر بمشارکت غلیظ باشد غرغره‌ها که اندر باب استرخاء زبان
یاد کرده آمده است بکار دارد و اندر طعام استرغاز و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و پیاز خام بکار دارد
اگر بمشارکت معده و دماغ است و مزاج گرم و ماده رقیق است استفراغ فرماید بحب شبیار **صفت**
آن شبیار دو درم گل سرخ [illegible] مشک دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم انیسون دانگی
کثیرا دانگی حب کنند **صفت** حبی دیگر صبر مغسول دو درم مصطکی و گل سرخ از هر یکی دو دانگ
سقمونیا دانگی تخم حنظل دانگی کثیرا حب کنند باب کشنیز و از پس استفراغ بایارج فیقرا
و حب قوقایا کنند اگر مزاج سرد و ماده بمشارکت غلیظ است استفراغ بایارج [illegible] کنند و از پس
استفراغ غرغره‌ها که یاد کرده آمد کنند **باب سیوم اندر استرخاء زبان** استرخاء زبان یا از
دو بیرون نباشد یا خاصه یا بمشارکت دماغ و ماده بیماری رطوبتی باشد رقیق که بر عضوی مستولی
گردد و این رطوبت دو نوع باشد یکی رطوبتی باشد رقیق یا چون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ
و بسیار و بر خون غالب گشته و اگر رطوبت رقیق باشد یا چون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش
باشد از بهر آنکه رطوبت بر خون غالب نیست و آب از دهان همی رود از بهر آنکه رطوبت رقیق است
و اگر رطوبت غلیظ باشد زبان سنگین‌تر باشد و رنگ زبان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیار
باشد که مردم الثغ [illegible] بحاری گرم افتد زبان گشاده گردد از بهر آنکه رطوبتها که زبان او را گشاده نمی
داشت گداخته و تحلیل و دفع شود و هم بدین سبب است که چون کودک الثغ بحد بالغی رسد فصیح
گردد **علاج** اگر از رطوبت خاصه زبان تنها باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و اگر بمشارکت دماغ باشد
بحب دماغ بایارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد
از داروی تحلیل کننده این منفعت حاصل نشود که از داروی قابض شود اولیتر آن باشد
که غرغره‌ها از محلل و قابض سازند چون دار شیشعان و گل سرخ تفاح الاذخر و طباشیر
و اگر رطوبت غلیظ باشد بحب بایارج فیقرا و تخم حنظل و ملح نفطی و انیسون استفراغ
کنند پس ایارجها بزرگ دهد پس غرغره‌ها قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا

و پوست بیخ کبر و مانند آن و گاهی داروها بکوبند و اندرین زبان می مالند و گاهی اندر آبکامه
بیامیزند و بدان غرغره کنند و گاهی داروها کوفته اندر آب بپزند و از آن آب با سرکه عنصل
یا با بکامه بیامیزند یا بدان غرغره کنند و نوشادر سوده با رخبین مصل یا رب بسرشند
و اندرین زبان همی مالند که لعاب بسیار آرد سود دارد و آنکه استرخا از سخن گفتن
باز دارد فرفیون و کندش بکوبند و بهو سته اندرین زبان همی مالند و اگر ازین داروها ضماد
سازند و بر سر و گردن نهند صواب باشد و همین داروها را با چیزی که دیرتر گدازد چون
عنبر و لادن و ترنجبین بسرشند و اندرین زبان دارند و آب دهان می اندازند صفت حبی
دیگر بگیرند علک الانباط دو درم حلتیت یک درم هر دو بهم بسرشند و حب کنند صفت غرغره
بگیرند نوشادر و بلبل و عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج و سعتر و سونیز و مرزنگوش
و ملح نفطی از هر یکی راست راست همه را بکوبند و اندر آب گرم یا اندر آبکامه حل کنند و بدان
غرغره می کنند صفت معجونی که هندوان ساخته اند از بهر آن علت زیره کرمانی دو مثقال قرنفل
و ملح از هر یکی یک مثقال دارفلفل صد عدد فلفل دویست عدد شکر هشت ستیر همه را بکوبند و با انگبین
بسرشند شربتی چهار درم شلیثا و مثرودیطوس و دهر تاد (?) اندرین زبان مالیدن و
خوردن سود دارد و کودک را که دیرتر در سخن آید با وی سخن می باید گفتن و بتکلیف چاره کردن
و سخنها مختصر تلقین کردن و بر زبان او نمک با انگبین سرشته مالیدن و گاه گاه اندکی برف
مالیدن تا لعاب برود باب چهارم اندر سوزش زبان اسباب آن که عارض شود چهارست نخست آنکه
چیزی خورده شود که حرارت افزاید و تشنگی آرد چون طعامهای شور و تلخ یا تیز که بتازی حریف
گویند یا چیزی بغایت شیرین چون عسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده یا اندر دماغ سیوم
تبهای محرقه چهارم آماس اندرون شکم علاج آنکه سبب حرارت فم معده و دماغ باشد
بلعاب اسبغول و گلاب باید داد و سپستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل و آب
عنب الثعلب اندر دهان می گیرد و بدان مضمضه می کند استخوان آلوی سیاه و استخوان خرما
هندی اندر دهان داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل مضمضه
کردن سوزش بنشاند صفت حبی که اندر دهان دارند بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار
و مغز تخم کدو

و مغز تخم کدو شیرین و نشاسته و ترنجبین و کتیرا همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند
و آنکه چیزی شور و تلخ خورده باشد همین علاج کنند و آنکه سبب عارضی تب محرقه
باشد بعلاج تب مشغول باشد و با علاج تب این علاج نیز میکنند و آنکه سبب آماس
اندرون شکم باشد نخست رگ باسلیق زنند و آب عنب الثعلب با شکر و آب کشنیز (?) با
باندکی خیار چنبر و گلاب با روغن بادام خورد باب پنجم اندر طرقیدن زبان
سبب این چیزها ترش و تلخ باشد علاج لعاب اسبغول اندر دهان می دارند و خیار
بادرنگ و آن کفک که از وی بدید آید بر زبان طلی کنند و طعام با یخنی و خاگینه مرغ نیم برشت
خورند و از طعامها شور و تیز و شیرینی پرهیز باید کرد و هرچه یاد کرده آمد در باب گذشته
باب ششم اندر تشنج زبان سبب تشنج زبان دو چیز است یا رطوبتی غلیظ که عضلها
را که حرکت زبان بدان است ممتلی کند تا درازی و کوتاه شود و زبان بدان سبب تشنج گیرد یا تشنج
باشد که اندر بیماریها حاده و تبهای محرقه رطوبت اصلی بسبب تیزی تب بتحلیل خرج شود و عضلها
کشیده شود دارد همچون گوشت بریان کرده خشک شود علاج هر دو نوع از جنس علاج تشنج
کلی باشد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده شد و علاج خاصه زبان آنست که اگر تشنج
امتلایی رطوبتی باشد بر نبی کردن (?) ضمادها تحلیل کننده بر نهند چون ضمادی که از بابونه
و اکلیل الملک و شبت و مرزنگوش سازند و غرغره فرمایند کردن طبیخ حلبه و انجیر و
روغن بابونه و روغن مرزنگوش و روغن زیت و این روغنها نیم گرم کرده اندر دهان می
گیرند و هم از آن روغنها یا از روغن گوز یا از روغن حب الخضر یا از روغن مغز زرد آلوی تلخ یا
از روغن سوسن بحلوا سازند با آرد حلبه و تخم بادیان و انگبین و ازین حلوا بر جبهه (?) کردن
ضماد کردن و با یارج فیقرا و شحم حنظل استفراغ کنند و آنکه تشنج از تب محرقه افتد ضماد
از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه سازند و شیر خر و روغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن مغز کدوی شیرین و آب عنب الثعلب و آب عصا الراعی و آب کشنیز تر
غرغره و مضمضه می کنند همه را نیم گرم کرده و این آبها و روغنها گرم کرده اندر دهان
می دارند و غرغره و مضمضه می کنند و بر سر و گردن می ریزند و بدان روغنها پوست (?) مالند
باب هفتم اندر آماس زبان اندر باب نخستین ازین جزو گفته آمده است که حال

اماس زبان چون حال اماس لب است و اسباب و علامات آن یاد کرده آمده است باید دانست
که از خوردن قطر که ... گویند و از افیون زبان اماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها
یاد کرده آید **علاج** اگر اماس خونی باشد نخست رگ قیفال باید زد پس بمطبوخ هلیله
استفراغ باید کرد و گاه باشد که حاجت بدان آید که رگ زیر زبان بزنند و اگر اماس صفراوی
باشد نخست استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کنند و اندر ابتدا بر دو نوع آب کشنیز
و آب کوک و آب کشنه و آب عنب الثعلب و گلاب در دهان می‌دارد و گل سرخ و عصا الراعی
و پوست انار اندر گلاب بپزند و بدان مضمضه کنند و سفیدالولو در زبان می‌مالند و اگر
اماس بدین تدبیرها فرو ننشیند بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و پوست انار
و کشک جو همه را بپزند و بپالایند و بدان مضمضه می‌کنند و در دهان می‌دارند و اگر روزی
چند بگذرد و بچیزهای بزاننده و تحلیل کننده حاجت آید انگبین اندر شیر تازه که حالی
دوشیده باشند حل کنند و آبی که در وی بیخ سوسن پخته باشد و آبی که اندر وی حلبه
و انجیر پخته باشد و روغن زیت که اندر وی تخم بادیان پخته باشد این همه آنست که ماده
را بزاند و تحلیل کند و اندر آخر اماسها گرم و آغاز اماسها سرد سود دارد و غذا اندر
این وقت چیزی بزاننده چون کرنب و سرمق و روغن شیر نخست تازه و اگر اماس
سرد کند و پالودن کرد ماء العسل و کشکاب با انگبین مضمضه می‌کند تا بشوید و پاک
کند پس مورد و سماق و عدس و برگ زیتون اندر شراب انگوری قابض بپزند و بپالایند
و بدان مضمضه کنند و اگر اماس بلغمی باشد نخست بحب ایارج و قوقایا استفراغ باید کرد
و بیخ سوسن و حلبه و انجیر بستی بپزند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه کنند و اندر دهان
می‌دارند و اگر تخم کرفس و بیخ اذخر و تخم بادیان و بیخ او با این چیزها یار کنند تحلیل بیشتر کند و شربت
ماء الاصول قوی دهند با روغن بادام تلخ یا روغن بید انجیر و طعام شوربا نخود
و نخوداب با سعتر و زیره و کرویا و دارچینی و گنجشک بریان و قلیه خشک با کامه و انگبین
با روغن زیت یا روغن جوز و اگر اماس سودایی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون و ایارجها
بزرگ کنند و پس چیزی خشک اندر دهان می‌دارند چون آب کشنه و آب کوک تا اماس
زیادت نشود جالینوس میگوید مردی شصت ساله را زبان اماس کرده بود اماسی عظیم مرد

رگ زدن نداشت او را حب قوقایا دادم و خواستم که چیزها اندر دهان دارد طبیبی دیگر
بخلاف کرد بیمار آن شب بخواب دید که آب کوک اندر دهان باید داشت بکرد و شفا یافت
و این خواب موافق مشوره من آمد و از آنچه باشکال و عدس و کرنب و گوشت فربه و
ماهی شود پرهیز باید کرد و اگر اماس بزرگ باشد چنانکه دهان را بیاکند این را علاج نباشد
مگر زبان از بن ببرند تا از آن هلاکت برهد

باب هشتم اندر گنگی و خلل که اندر سخن افتد

اسباب خلل که اندر سخن پدید آید هشت است یکی آنکه عضلها زبان مسترخی شود
دوم آنکه تشنج کند سیوم انواع اماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره پنجم آنکه جراحت بغرا آید و رباطی
یا عصبی بدان سبب کوتاه گردد ششم آنکه از پس برسام فضله از دماغ دفع شود و بعضلها زبان
فرود آید هفتم آنکه بسبب تبها محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بدان سبب خشکی
گیرد هشتم آنکه آفت اندر عضلها حنجره باشد چنانکه یا مسترخی شود یا متشنج و حال و دندانی
عارض را آواز دادن و آغاز سخن دشوار بود **علاج** استرخا و علاج تشنج و قلاع و بثره و قرحه
و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبها محرقه تولد کند و علاج انواع اماسها هر یکی اندر بابی
جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از برسام بعینه علاج اماس است استفراغ
و مضمضه هم بدین قیاس و علاج آفت عضلها و حنجره بر قیاس علاج تشنج امتلائی و تشنج خشک
باشد الا آنکه اینجا غرغره باید و اینجا مضمضه و داروها اندر دهان داشتن و علاج دیگر آنکه هر
وقت که سخن خواهد گفت نفس باز کشد و موردی از هوا اندر آرد تا عضلها حنجره را بقوت بجنباند
تا سخن گفتن آسان گردد اما علاج آنکه جراحت بروید و رباطی کوتاه گردد دستکاری است و بریدن
آن رباط چنانکه زبان مسترخی نشود و اگر از بریدن ترسند که خون بسیار آید اولیتر آن باشد
که حزم کنند و این چنان بود که ابریشمی اندر سوزن زیر آن رباط بکشند و با احتیاط ببندند
و در کنار گوشت دارند تا در ابریشم و بند آن نباشد تا بریده نشود و آن ابریشم بگذارند و همی آزمایند
تا آن روز که پاک بریده شود و ابریشم بیرون آید

باب نهم اندر ضفدع

ضفدع غده است
که اندر زیر زبان پدید آید و این علت را ضفدع از بهر آن خوانند که لون او لون بستی آمیخته از لون زبان
و سبزی رگها و ماده او رطوبتی باشد غلیظ داروها تحلیل کننده بروی می‌بندند چون نمک و زرد
و نوشادر و زنگار و زاک و اگر بدین زایل نشود داروها تیز که اندر علاج قلاع یاد کرده آمده است

علاج

بهندو رگ زیر زفان بزنند و سعتر پارسی و پوست انار و نمک کوفته و بیخته بران موضع می‌بندند و اندر
زبان می‌مالند و زاج سوخته و سورنجان و سپیده خایه مرغ سرشته طلی کنند باب اندر
اماس ملازه بیماریها ملازه دو نوع است یکی اماسی است که اندروی پدید آید و سبب ترکیم
کاز سر برو فرو آید دوم آنکه مسترخی گردد و فرو آویزد و بر سر حنجره و حلق نشیند و ماده اماس
بعضی را خون باشد و بعضی را خلط سودایی و بعضی را خلط بلغمی و بعضی را خلط صفرایی
و سبب اماسیدن وی آنست که گوشت او متخلخل و میان تهی است هرگاه که بدو فرو آید آنرا
بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد اندروی بماند و اماس کند و بحلق فرو آید و دم زدن و طعام [ماده]
بحلق فرو بردن زحمت کند و باز دارد **علامت** اما علامت خونی شیرینی طعم دهان باشد و سرخی
لون کام و زبان و حرارت بی تشنگی و علامت خلط صفرایی تلخی دهان باشد و زردی کام و
زبان و حرارت و سوزش و تشنگی و اماس تیزک باشد و علامت خلط بلغمی آنست که ملازه
دراز شود چون دم موش و نرم باشد و سپید و سوزش و گرمی نباشد لکن گرانی کند و علامت
خلط سودایی سختی اماس باشد و تیرگی رنگ کام و زبان که طعم دهان ترش باشد و تدبیر آنکه
بدان گواهی دهد علاج اماس خونی را نخست رگ قیفال باید زد و طبع را با آب لبلاب یا با آب کشنیز
یا با عنب الثعلب و خیار چنبر و ترنجبین اندرین ابها حل کرده نرم باید کرد و سرکه
و گلاب و آب عنب الثعلب یا آب لسان الحمل یا با آب کشنیز تر و سماق اندرین ابها تر کرده
با عصاره گل تازه غرغره کردن و اگر ماده اندکست غرغره بداروها باید کرد که بحت قابض باشد
چون سرکه و گلاب و سکنجبین با آب گرم امیخته و چون آب کشنیز تر و آب شراب خرنوب تا بقوت
قبض و حبس مدد ماده بکاهد و کم کند و آنچه حاصل می‌باشد تحلیل می‌پذیرد و اگر ماده بسیار باشد
غرغره بداروها باید کرد که اندروی قبض بسیار باشد چون عدس و گل سرخ و سماق و خرنوب نبطی و گزمازو
و مازو و گلنار و اقاقیا که اندر آب بپزند و بدان آب غرغره کنند **صفت** دارویی که در ابتداء علت
بلبان بکار دارند تا بملازه رسد بگیرند گل سرخ و گلنار و مازو و گزمازو و صندل سپید و شاه بلوط
و سماق و عدس مقشر و زرد چوبه و برگ سوسن از هر یکی راست راست همه را بکوبند و با نبوبه
رو دهند **صفت** دارویی که ملازه بدان بکار دارند بگیرند شب یمانی چهار درم و گلنار هشت درم
زعفران دو درم کافور نوشادر از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بانگشت میل بر کنند و ملازه

رابدان بجا آوازند **صفت** دارویی که بدان غرغره کنند بگیرند حب الآس و بلوط و گزمازو و سماق
همه را اندر گلاب بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر از چیزها قابض بجمی و فشردنی تولد
کند غرغره با آب کوکنار و سماق و جو خرنوب کنند و کثیرا و صمغ و نشاسته بکوبند از هر یکی راست
و با نبوبه اندر دهند و لعاب اسبغول و لعاب خطمی و گشنگاب با جلاب آمیخته نیم گرم اندر
دهان داشتن و بدان غرغره کردن سود دارد و اگر اماس صفرایی باشد نخستین تن را از
ماده صفرا پاک باید کرد بمطبوخ هلیله و خرما هندی و شاهتره و خیار شنبر و آنچه بدین
ماند و بدین ابها که اندر علاج خونی یاد کرده آمد سرکه غرغره کردن و چون سه روز بگذرد و
بهتر نشود بداروها قوی تر که یاد کرده آمد است علاج باید کرد و باندازه علت دارو ضعیفتر
و قوی تر کردن و اگر اماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کردن بحب قوقایا و حب صبر و مصطکی
و مانند آن و پیر با ملاد گلنگبین و آب انار غرغره کردن بسکنگبین و آب جامه و خردل و مازو سوده با سرکه
طلی کردن **صفت** دارویی که اندر دهند شیاف مامیثا و گل سرخ و سماق و رب السوس
و زعفران و نوشادر و سعتر و عاقرقرحا و بلبل و دار بلبل و گزمازو و گلنار و زرد چوبه و هلیله
زرد و شب یمانی و مازو و حضض و حنا و قاقله و قصب الذریره و زرنیخ سرخ و قسط و
سرکه که اماس سه روز پخته دارند و استخوان دهند و خطاطیف سوخته از هر یکی راست راست
همه را بکوبند و بیزند و اندر دهند و علاج که از جهت سر خا یاد کرده آمد با این علاجها بکار دارند
و اگر اماس سودایی باشد حال او چون حال اماس زبان باشد و علاج همان نیوشته استفراغ
سودا باید کرد و چیزها دهند بجواب کشنیز و کوکنار اندر دهان داشتن و بدان غرغره کردن تا اماس سرکه یابد و
و زیاده نگردد پس ماده را اگر از نوع بلغم غلیظ باشد و طبیب حکیم شاید داند که علاجها دیگر شاید کرد
علاج سودایی باید کرد **صفت** دارویی دیگر که اندر دهند و اگر خواهند بسرشند و طلی کنند بگیرند
مازو سبز یک جزو و زاج سرخ سه جزو و دو دانگ نمک هندی و هشت جزو شراب خرنوب بسرشند [و سماق اکثر]
و طلی کنند **صفت** دارویی دیگر بگیرند شب یمانی یک جزو و نیم مازوی سبز دو بهر از یک درم گل سرخ [بیک جزو نوشادر هم]
سه جزو و چون وقت انتهار رسد مر زعفران و سعد و دار سیشعان و فقاح الاذخر و عود و بلسان
و اشتر با این داروها بکار دارند و بعضی دارو بپزند و بدان مضمضه کنند و اگر بدین علاج کفایت
نشود عصاره قثاء الحمار و فنطوریون سرخ و فنطوریون کوفته و بیخته بعسل بسرشند طلی کنند

واندر دهان واندر دهان همی دارند واگر اماس سخت تر شود و روزگار بر آید انگرد بعسل بسرشند و طلی
کنند صفت داروی دیگر بگیرند شب یمانی وانگرد و نوشادر از هر یکی راستا راست و بسایند و بیخته
میل بر گیرند و بدهان اندر آرند و ملازه اندر وی بمند و نگاه دارند و اگر این داروها با سکنگبین عنصل
بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد و اگر این داروها درشتی کند بیخ سوسن اندر آب بپزند و آب
او را با میبختج بیامیزند و اندر دهان همی دارند و اگر ملازه مسترخی شود و فرو آویزد و حرارت و سرخی باشد
غرغرها خنک که یاد کرده آمد بکار دارند و نخست رگ بزنند و ملازه را گلنار و گل کافور و
شراب غوره نوت بر دارند و اگر حرارتی نباشد ملازه به نوشادر و مازو بر دارند و با بکامه و خردل غرغره کنند
و ملازه کودکان با مازو سرکه بر دارند و مازو را بسرکه بسایند و بر هیچی او طلی کنند صفت ضمادی که بدان
ملازه کودکان و بزرگان بر دارند بگیرند مغاث و اقاقیا و گل هر دو خورده و سریش کفشگران و اسبغول
همه را بکوبند جز اسبغول را و سرکه را بگیرند و برگ مورد و کشنیز خشک اندر وی بجوشند و بپالایند
و این داروها بدین سرکه بسرشند و برنا فوق نهند و ملازه بر دارند از بهر آنکه ملازه را حرکتی حاجت
عضوی را باشد که او را حرکتی ارادی باشد و اصل او میان گوشت پیوسته است
و هرگاه که این داروها قابض بر پوست بر نهند پوست را فراهم آرد و بر کشد و ملازه بالا کشیده
شود و انگاه که اماس و استرخای ملازه بدین همه علاجها نیک نشود ملازه را بباید برید
لکن اندرین فصله و امتلا نباید نشاید برید نخست تن پاک باید کرد و آنگاه ملازه باریک
نشود و سر او چون انگوری آویخته نگردد نشاید برید اما آنچه فرو آویزد چون دم موش
اگر در بریدن چندین احتیاط نکند خطرناک باشد لکن نخست تن پاک باید کرد پس بچند
را تمام نشاید برید لکن آن چند انکه از مقدار طبیعی زیاده بود باید برید و اگر بیشتر بریده شود بیم آن
باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق فرو د آید که حلق و شش پر کرد و همان ساعت مرد
هلاک شود و اگر کسی خواهد که او را بدارو برگیرد شب یمانی را طلی کنند و نوشادر وانگرد همچنان
بر ملازه باریک کند و نیفکند و زانک اندر دهان داشتن نیکو باشد و ستری از پس سه روز بیفتد
و چون ازین داروها طلی کنند بیمار باید که پیوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب
می رود و دارو هیچ بحلق فرو نرود و اگر ملازه بخواهد برید اقراص کهربا و افیون و شراب خشخاش
حاضر باید داشت تا از پس بریدن اقراص کهربا با شرابی ازین دو گانه بیامیزند و بدهان اندر گیرند
باید کرد

باید کرد تا هر دو مقصود بیکجا حاصل شود و آنجا که حرارت بدان عظیمی نباشد استفراغ بمطبوخ
هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنگبین و شراب غوره و آب غوره و رب
و شکر باید کرد و آنجا که در حلق و سینه درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و گلاب
و لعاب اسبغول و شکر طبرزد اگر کشنیز باید کرد و آنجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند
و حرارت تسکین کنند هیچ شربتی موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه
و گل سرخ بکوبند از هر یک دانگ راستا راست و شکر بوزن همه با هم و شب مقدار دو درم تا سه
درم با آب سرد بخورد بخار باز دارد و حرارت بنشاند و آنجا که طبع خشک باشد و اندر شکم باد
و قراقر بجنبد دارد شیاف ساز اما از صابون تا طبع فرود آرد با بوره و نمک بسیار اندر آب افکنند و تخم
بازه با پنبه دانه تر کنند و بر دارند و از پس آنکه استفراغ کرده باشد آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب
و آب کوک و عنب الثعلب بر سر می نهند و اگر از بیخوابی و خشکی باشد این آبها را با روغن بنفشه
و روغن نیلوفر و روغن بید بکار دارند و اگر شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین با روغن مغز تخم خیار
با روغن نیلوفر اندر بینی چکانند و آب کوکنار بر سر چکانند و بیخوابی ببرد و آنجا که خشکی سخت غالب
باشد شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن سود دارد لکن اگر قوت ضعیف باشد بجوش
شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل سپید و کشک جو و اندکی بابونه بپزند و روغن بنفشه
با این آب بزنند و بیمار سر بخار آن دارو و ازاری بر سر او افکنند تا بخار پراکنده نشود و هرگاه که این
تدبیرها کرده باشند و هفته بگذرد و صداع زایل نشود از بابونه و خطمی ضمادی سازند تا تحلیل
کند و اگر تب نباشد اندر گرمابه آب خوش تا تخم بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوکنار و سرکه
دهند و از روغنها روغن بابونه بکار دارند و آنگاه که تب آید آن ضمادها و روغنها از وی دور دارند
و بعوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه می بویانند صفت شراب آلو بگیرند آلوی
سیاه و بشویند تا غبار و خاک از وی دور شود و اندر آب تر کنند چندانکه آب سه انگشت بهم
با زیاده بر سر او بایستد آنگاه بجوشند تا پخته شود و بدست بمالند چندانکه از نخست آب کرده
باشند و دیگر بار آب با گلاب با وی بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو بود دست نیم وزن آلو
شکر بر نهند و بقوام آرند طبع را نرم کند و اندر بخار بیا گرم سودمند باشد و اگر حاجت آید تمر هندی
سقمونیا یا دانگی در وی حل کنند و بدهند استفراغ تمام حاصل شود صفت جلابی که طبع را

نرم کند و درشتی حلق و سینه را سود دارد و در خناق و قولنج و لقوه و فالج را با علت حرارتی رنجه دارد با آب بها بریزد
بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یکمن آب سه من با آتش نرم بپزند و کف بردارند و بقوام آرند و بکار برند [illegible]
و اگر حرارت سخت قوی باشد بوهرمنی شکر یک من لعاب اسبغول سه من آب با گلاب برافکنند
و بقوام آرند **صفت** طبیخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر بیست درم و اندر یکمن آب بپزند تا دو بهره
برود و یک بهره بماند و بپالایند و مقدار سی درم شیرخشت اندر معتاد درم ازین مطبوخ حل
کنند و باز بپالایند و بخورند و اگر شیرخشت حاضر نباشد سی درم ازین جلاب یا چهل درم ترنگبین
برافکنند **صفت** نقیع هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم آب آلوی سیاه صد و سی درم
هلیله را در هاون سنگین بکوبند و ازین آب آلو اندک اندک در وی می چکانند و می سایند تا آب
قوت هلیله بستاند پس بپالایند و سی درم جلاب یا سی درم ترنجبین برافکنند و بپالایند بخورند
صفت [illegible] بگیرند هلیله زرد مقشر خرما هندی و مویز منقا دانه بیرون کرده و سپستان
از هر یکی سی عدد فلوس خیار چنبر و فلوس بنفشه خشک از هر یکی دوازده مثقال آلوی سیاه بیست
عدد همه را اندر سه من آب گرم تر کنند و یک شبانروز بنهند و بامداد مقدار هفتاد درم ازان
آب بپالایند و بیست درم شکر برافکنند و بخورند **صفت** مسهلی لطیف انار ترش و شیرین
بگیرند و پوست باز کنند و با شحم آن بکوبند و بفشارند و مقدار صد درم ازین آب سی درم شیرخشت
در وی حل کنند و صافی کنند و بخورند **صفت** مسهلی لطیف انار ترش و مطبوخ بنفشه بگیرند
عناب بیست عدد بیخ سوسن بحکوک ده درم بنفشه خشک هفت درم بپزند و بپالایند و بیست درم
شکر و بیست درم ترنگبین و بیست درم فلوس خیار چنبر در وی حل کنند و بپالایند و بخورند **صفت**
حب بنفشه بگیرند بنفشه یک درم گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسبغول سرشته
و حب کنند **صفت** حب نقیع صبر بگیرند آب کسنه قشار ده یکمن صبر اسقوطری بیست درم هر دو
اندر شیشه کنند و اندر آفتاب نهند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اگر کسی را اندر اسافل سوزشی و دردی
باشد بوهر شربتی یک درم کثیرا سوده برافکنند و اگر حرارت سخت غالب باشد و اندر حلق و سینه درشتی
نباشد اگر مقدار آدم سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورند طبع نرم کند و صفرا ساورد **صفت** ضمادی که بر سر نهند
بگیرند تخم کوک و شیاف مامیثا و صندل سرخ و صندل سپید و گل سفید و نوفل از هر یکی یک جزو افیون
نیم جزو همه را بکوبند و بیزند و بسرکه و گلاب تر کنند و بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند و بر سر ها دبوسند و آنرا

که در وی [illegible]

که در وی طاقت باشد و قوت قوی بود و حرارت عظیم باشد افیون در آب کوک حل کنند و طلی کنند
و اگر ساکن نشود و درد بیقرار باشد یک طسوج کافور و یک طسوج افیون اندر روغن بنفشه یا اندر
روغن [illegible] حل کنند و اندر گوش و بینی چکانند و این هم از پس استفراغ کنند و طعام ازان نوع که در باب
گذشته یاد کرده آمد است و آنچه که صفرا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی
آنست که با صداع منش گشتی باشد و طعام تلخ گوارد و بر گرسنگی و تهی معده صداع قوی گردد و تشنگی
غلبه کند و دهان تلخ باشد علاج وی نخست تدبیر قی باید کرد خاصه بسکنگبین و آب نیم گرم و اگر
نخست [illegible] تازه خورد و سکنگبین با آب برگ خیار خورد قی تمامتر آید و [illegible] با مداد لقمه چند نان
با آب غوره یا شراب غوره و شراب انار و لیمو و شراب ریواج بخورد و سرکه و گلاب و روغن
گل بر سر می نهند و اگر با سهال صفرا حاجت آید نسخه آن باید کرد و از پس استفراغ بابونه و برگ
مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان آب می شویند و روغن بابونه یا روغن مورد بیامیزند
ضماد سرو اندر وی حل کنند و بر سر می نهند تا دماغ را قوی کند و اگر برگ سرو اندر روغنها
بپزند صواب باشد و استفراغ بهلیله زرد با ایارج فیقرا سرشته سخت موافق بود **باب سیوم**
از جزو پنجم اندر صداع گرم خونی و علامتها غلبه خون پنج نوع است **یکی** گرانی سر و گوش
و چشم و گرانی اندامها و ماندگی بی سببی ظاهر **دوم** غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تثاوب **سیوم**
شیرینی دهان **چهارم** سرخی چشم و روی و برخاستن رگها **پنجم** پدید آمدن دبیلها و بثرها و در خواب
چیزهای سرخ دیدن و خویشتن را خون آلود دیدن و خاریدن سر و رگ و جای حجامت و خون آمدن
از بینی و از بن دندانها و مقعد **علاج** نخست قیفال یا اکحل باید گشاد و اگر قوت و فصل سال و عمر
مساعد بود خون مقدار حاجت بیرون کردن و اگر قوت ضعیف باشد حجامت کند و طبع را بلین
فصد بمطبوخ هلیله و مسهلات که یاد کرده آمد نرم کنند و شربت و غذا و ضماد و نطول هم ازان نوع [illegible]
و اگر بهم تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ بینی یا رگ پیشانی بباید زدن یا بر ساق حجامت
کند **باب چهارم از جزو پنجم اندر صداع سرد که بی ماده باشد** علامتها خاصه صداع سرد که بی ماده باشد
سه نوع است **یکی** آنکه اندر سر و چشم حرارتی و گرانی نباشد و از بینی تری نپالاید **دوم** آنکه اندیشها فاسد بسیار
کند هم از جنس رعونت و نامردی **سیوم** بول رقیق باشد **علاج** جالینوس میگوید علاج هر درد و بیماری که سرد
بی ماده باشد با گرم پس دشوار نیست و صداع سرد بی ماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد

و اگر سردی غالب باشد درین روغن فرفیون در افکنند و روغن سوسن و روغن قسط و روغن یاسمین و روغن
مرزنکوش و روغن حب الغار هم درین باب نافع باشد و مشک و اقرقرحا کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر
بجوشد و بر سر نهادن و سیر خوردن و مشک بوییدن و سر را بر خاکستر بختن و بر سر والیدن سود دارد و
آنجا که اندرین خلطی بعد باشد اگر در آفتاب نشیند و سر برهنه کند نافع بود و شراب انگوری خوش بوی
با زیره و تخم بادیان و انیسون و تخم کرفس و دوقو و فطر اسالیون و باشنان سود دارد و اگر در معده خلطی بد
باشد که بخار آن بدماغ بر آید غذا کمتر باید داد و مسهلی باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد
خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهای بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع باز باید داشت
وطعام نخوداب بروغن زیت و کنجد و سلابه خردل و سعتر و زیره و کرویا و پلپل و حلتیت
و سیر باید داد و اگر طبع خشک بود حقنه کنند بخردل و آب کامه احال کنند و انجیر خشک با ماء العسل
و غذا کند موافق باشد باب پنجم از جزو پنجم در صداع سرد بلغمی صداع بلغمی هفت نوع است یکی گرانی
سر و چشم دوم کسلانی و دیر کاری سیوم بسیار خفتن و گرانی خوابی چهارم فراموش کاری پنجم باد کردن
ترهلا از پی و بسیاری اشک و آب دهان و آب ازو ناکردن ششم بول غلیظ سپید هفتم نبض بطی
و متفاوت و از رنگ روی و چشم پیدا نخاست که ماده صداع کدام خلط است مگر انجا که خلطی بلغم
جز آنکه سبب دلالت اندر همه تن آرمیده باشد و بسبب درد آنجا کشنده شود و او در نع سوانگرد
بدین سبب ممکن است که اگرچه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن خون بموضع درد و حوالی
آن رنگ چشم و روی میل بسرخی دارد یا بلغم گرم باشد علاج بلغم نخست تدبیر استفراغ باید کرد بحب
اصطمخیقون و قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و تخم حنظل و اگر ممکن شود حقنه تیز
کردن و از پی استفراغ غرغره کردن و روغنها گرم بر سر نهادن و اندر بینی چکانیدن و سعوطها موافق بر سر
نهادن و عطسه آوردن و بخورها سوختن و طلی موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب
قوقایا اندر باب پنجم ازین گفتار یاد کرده آمدست صفت حب صبر بگیرند صبر اسقوطری دوازده درم هلیله
کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ و انیسون و زعفران از هر یکی یک درم کثیرا دو درم حب کنند چنانکه
دسمست خوردنی دو درم بوقت نسخه دیگر بگیرند صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم سقمونیا
نیم دانگ مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند با آب کرفس این جمله یک خوردن باشد صفت حبی با ایارج
فیقرا و کما ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل دانگی و نیم افتیمون دو دانگ انیسون دو دانگ و نیم مقل و کثیرا
از هر یکی

از هر یکی دانگی حب کنند با آب کرفس و آنجا که حاجت آید ایارج روفس و ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند
صفت حبی که بوجع ماسوید کرده است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم ملح هندی سه درم
قوقاسیون سه درم تربد ده درم بزر الانجره پنج درم افتیمون چهار درم همه را بکوبند و بیزند و حب کنند
چون پلپل یک خوردن دو درم یا دو مثقال بر سبیل بسمار هر شبی یک شربت صفت حب ایارج بگیرند
ایارج فیقرا یک درم تربد یک درم شحم حنظل و ملح نفطی از هر یک دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود
خام و سنبل از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه دیمست و انچه که این حبها فایده نرهد ایارج ارکاغانیس
چهار درم افتیمون هفت درم صبر سقمونیا بیست درم از دانه بیرون کرده اندر یکمن آب بپزند تا دو بهره
برود و بپالایند و ایارج را اندروی کداز دیا یک درم سنگ نمک در شب و با شامدهند صفت غرغره
ایارج فیقرا و عاقرقرحا و کوفته و تخم اندر سکنجبین یا اندر انجامه حل کنند و بدان غرغره کنند و خردل که
اندر سکنجبین با در آنجامه غرغره کنند نافع بود نسخه دیگر بگیرند عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست
بیخ کبر همه را بکوبند و با سکنجبین بپزند و بسرکه عنصل حل کنند نسخه دیگر بگیرند مرزنکوش خشک و سعتر
و پلپل دانگ ترش و صبر از هر یکی راست راست همه را بکوبند و اندر سکنجبین عسلی حل کنند و بکار دارند صفت
نطول پودنه دشتی و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنکوش و قیصوم و شبت و برگ غار
همه را بپزند و سر بخار آن دارند و آب آن بر سر وی چکانند صفت طلی بگیرند فرفیون و روغن یاسمین و بنفشه
تا چون مرهم شود و طلی کنند بحال در پیشانی بنشانند صفت سعوط سونیز چهار درم تربد و نوشادر از
هر یکی یک درم و در بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند همه را بکوبند و ببیزند و بروغن یاسمین یا
بروغن بادام تلخ بسرشند و اندک طلا کنند و روغن یاسمین و قسط و سلابه و شینه بابونه و بادام
تلخ کرده اندر بینی و گوش چکانیدن سود دارد و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جندبیدستر و نیم دانگ
فرفیون بروغن سوسن اندر حل کنند و بینی در چکانند و مرزنکوش و دمام و سلابه و بابونه و نسرین همه
بجا نندو بپزند و عود هندی و سندروس و مبیخ کرد و سندروس و پلپل و کندش و جندبیدستر
بکوبند و در خرقه بندند و می بو باشند تا عطسه آرد و در آب گرم بر سر بجنبی سود دارد
صفت طلی بگیرند فرفیون بروغن یاسمین بسایند و بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند
در حال درد بنشیند صفت طلی دیگر بگیرند ... جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه
را بشراب بسایند تا چون مرهم شود و طلی کنند ثابت ... صبر و مر و فرفیون از هر یکی

دو درم و نیم جند بیدستر یک درم قسط دو درم کندر سه درم غاریقون یک درم و نیم افیون یک درم
شراب پخته بسایند و طلی کنند چنانکه غلیظ شود و سرب پاره در زیر آن نهند و به بندند
و اگر که دماغ ضعیف باشد این داروها بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند و روغن گل برگ مازو
یار کنند و اگر که صداع سرد و بی خوابی پدید آید اندر روغن شبت بر سر می مالند و بگوش و
بینی اندر چکانند و شبت و بابونه سوسن آسمانگون اندر بپزند و اگر که بدین علاج چماساکی نشود
سل کنند اگر ساکن نشود سر و جانب کردن داغ کنند و طعام نخود آب به روغن زیت یا بروغن
کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه گنجشک بریان کرده و کبوتر بچه و کبک و دراج
و تذرو و قلیهٔ اکارع و گوشت مرغ از سپیدها کرده و بروغن بنفشه بریان کرده و اگر که بکر بی بیشتر
حاجت باشد بروغن گوز بریان کرده و حلواء عسل موافق تر از شکر بود و بسیار باشد که از
صعبی درد سر او زایل شود آب گرم بر سر او باید ریخت و روغن گرم در گوش او باید چکانید
و اگر که ماده بلغمی اندر معده بود و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی آنست تا صداع
و منشکسی گرانی معده باشد **علاج** نخست قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم
ترب و انگبین و نمک چنانکه معلومست و از پس قی اندکی گلنگبین و انیسون و زیره و مصطکی
خورد و دیگر روز ایارج فیقرا که بعسل معجون کرده باشند مقدار سه درم بدهند صواب باشد
و اگر که صداع پیوسته باشد هر با مداد نقیع صبر دهند بدین ترکیب سعد و سنبل و افسنتین
و نعناع و اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یکی یک مشت هم را بپزند چنانکه
آب سرخ شود و قوت داروها اگر در وی بپالایند و در بیخ از این آب ده درم صبر برافکنند و اندر
شیشه کنند و در آفتاب نهند سه روز و هر ساعت شیشه را بجنبانند و پس از سه روز هر بامداد
ده ستیر آن آب بپالایند و سه درم روغن بید انجیر برافکنند یا روغن بادام تلخ و حبها دیگر که یاد
کرده آمده است هم موافق باشد و اگر که بدین تدبیرها صداع زایل نشود داغ کردن صواب باشد
یکی بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بر بالای مغاک گردن و غرغرها. قسب و زیتون پی
از طعام موافق باشد **باب ششم از جزو پنجم در صداع سودایی** علامتهای صداع
سودایی پنج است **یکی** وسواس و اندیشها تباه **دوم** بیخوابی **سیوم** تیرگی رنگ روی **چهارم** آنکه
گرانی و درد سر کمتر باشد از آنکه اندر صداع بلغمی **پنجم** مزاج و تدبیرها گذشته و سال عمر **علاج** تدبیر
استفراغ

استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون و حبها که اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آید و این
حب سخت موافق بود هلیلهٔ زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک
نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یکی دانگی حب کنند این یک شربت
باشد **صفت** نقیع صبر هلیلهٔ سیاه و آمله مقشر و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
و بیخ سوسن و بیخ اذخر از هر یکی ده درم سنبل و قصب الذریره از هر یکی سه درم شکاع و
بادآورد از هر یکی پنج درم همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و ده درم
صبر سوده برافکنند و اندر آفتاب نهند شربتی از ده درم تا بیست درم باندازهٔ قوت و اگر
که ماده سودا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند مزاج وی سودایی باشد و
آروغ ترش ظاهر شدن علامت مالیخولیا بود **علاج** نخست قی باید فرمود خربق سپید اندر ترب
آغشته سه روز بنهند پس ترب را پاره کنند و خربق را از وی بیرون کنند و ترب را با شبت و لوبیا
سرخ بپزند و بپالایند و با سکنگبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی یک درم و تربد زرد
یک درم و خردل نیم درم بکوبند و بعسل سرشته و در مطبوخ ترب و شبت و لوبیای سرخ کنند
و بدهند صواب باشد **باب هفتم از جزو پنجم اندر صداعی که از بادها تولد کند** علامتهای صداع
که از بادها و بخارها غلیظ تولد کند پنج نوع است **یکی** درد صعب و گرانی **دوم** تمدد که اندر نعر
چشم پدید آید **سیوم** جلجلی در آذان و بجای **چهارم** طنین و دوی **پنجم** آنکه اگر بخارها بسیار باشد
رگهای سر ضربان کند و خیالها پیش چشم آید و گاه دوار و سدر تولد کند **علاج** تدبیر صواب
اندرین علاج آنست که معده و تن از ماده فاسد که بخارها و بادها از وی خیزد پاک کنند
بحب الایارج و حب قوقایا و نقیع صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشد هر بامداد ناشتا
اندک مایه رنگ اشوند و مرزنگوش و جند بیدستر و مسک بویند و تخم بادیان بیش بخور
دود کردن و روغن بادام تلخ در گوش چکانیدن **صفت** سعوط بگیرند ایارج فیقرا یک درم جاوشیر
و جند بیدستر و افیون از هر یکی نیم درم مشک دانگی شکر بوزن همه داروها نرم بسایند و مقدار دانگی
اندر بینی دمند و اگر اندر شیر زنان حل کنند صواب باشد بادها بشکند و سده بگشاید و صداع کهن
را ببرد و سود دارد **صفت** حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا وزن بد از هر یکی ده درم هلیلهٔ زرد و هلیله
کابلی از هر یک پنج درم انیسون و نمک هندی از هر یک دو درم همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند

خوردن دو درم و نیم با سه درم و اگر در تن مادهٔ سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند و اگر از آن بادها
اندر معده تولد کند و به سر برآید علامتها دیگر آنست که صداع با درد و ضعف معده باشد و هرگاه که طعامی
بخارانگیز و بادناک خورد صداع زیادت کند و چون طعام هضم شود ساکن شود علاج نخست
معده را نیکی پاک کند پس با ایارج فیقرا دهند و از پس ایارج ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ و اگر
حاجت آید نقیع صبر دهد با روغن بید انجیر صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس از هر یکی ده درم بیخ
اذخر و انیسون و سلیخه و غاریقون از هر یکی پنج درم مصطکی و نانخواه و … از هر
یکی سه درم افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی هفت درم همه اندر آب بپزند و بپالایند و هر بامداد مقدار
سی درم گرم کنند و هفت درم گلنگبین در وی گداخته و بپالایند و چهار درم روغن بادام تلخ بر افکنند
و اگر ده درم صبر هم در این ماء الاصول حل کنند و سه روز اندر آفتاب نهند آنگه هر بامداد مقدار ده درم
با دو درم یا دو مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد صفت معجونی که او را دواء المسک … و دواء المسک حلو
و تریاق بزرگ و مثرودیطوس … روغن بید انجیر و مصطکی در معده … و هر بامداد
در گرمابه روغن و در طعام زیره و نانخواه و دارچینی کردن سود دارد و آبی خورد … و پایها از
ران تا بقدم هر شب نیک بمالند

باب هشتم اندر صداع که از خشکی خیزد

علامتهای صداع
خشک چهار است یکی بی‌خوابی دوم خشکی بینی سیوم سبکی سر و بسیار باشد که سر چنان سبک شاید
که ساعتی بجنباند که پندارد حاسّتها او از کار فرو خواهد ایستاد و چنان پندارد که بدان حرکت حاسّتها
تیره می‌شود چهارم علاج تری غذا … باید فرمود و نگاه کردن که مزاج میل بگرمی دارد یا بسردی جلاب
… و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شوربا مرغ فربه و حسوها چرب دهد … خایه مرغ زرده و سپیده
بهم دهد و در ماء اللحم گلاب … آب سیب و آب … افکنند و روغن کدو و روغن بنفشه اندر بینی و گوش
چکانند و کف پای … و ناف بدان چرب کنند … ماء اللحم شراب … و دارچینی و عسل باید افکند و زرده
مرغ بی سپیده دهد و مغز ساق گوساله و پیه مرغ و مسکه بر سر نهید و پالوده به شکر و روغن بادام نیم گرم بر سر نهند

باب نهم اندر صداع که از ضعف فم معده خیزد

علامت وی آنست که صداع با گرسنگی باشد و اگر طعام
از وقت عادت بگذرد و وقت آفتاب برآمدن چیزی نخورد صداع قوی گردد و از کاری که … او باشد زود
منغص شود و از بوی ناخوش که بدو رسد منغص گشتن و صداع خیزد علاج بامداد … اندر آب
انار خوردن و سیب آبی سود دارد و این علاج همچون علاج صداع صفرایی باشد … فم معده تولد
کند و آنرا که با ضعف فم معده مزاج سرد باشد گلنگبین و انیسون و مصطکی و شراب سنبل موافق
باشد طبع نرم داشتن با ایارج فیقرا سود دارد و اگر هر هفته یک مثقال مصطکی و دو مثقال شکر
بکوبند و شب بوقت خواب بخورد معده را و دماغ را پاک کند و طبع نرم کند و فم معده قوی کند

باب دهم اندر صداعی که از قوت حس دماغ خیزد

علامت او آنست که از هر آوازی و هر بویی ناخوش
رنجور شود و آوازها و بویها ضعیف زود دریابد و افعال دماغ بر سلامت باشد …
علاج طعامها غلیظ باید خورد چون سر بره و پایچه و کشک جو و گندم … و گوشت گوساله
تا دماغ غلیظ گردد و حس او با اعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد اندر طعام او تخم کوکنار و
برگ او و ساق خرفه و کشنیز تر …

باب یازدهم اندر صداع بی‌خوابی

نگاه باید کرد تا اندر تن
کدام خلط غالبست پاک باید کرد و … که مزاج او را لایق باشد … بر سر کند و بر پیشانی
و صدغها او نهند و اگر در حال که از خواب برخیزد چیزی خورد صداع ساکن شود

باب دوازدهم اندر صداع بسیار جماع

اسباب این صداع دو نوع است یکی خشکی که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر تن
اخلاطی باشد و بحرکت جماع که مرکب است از حرکتها بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها برخیزد
و بدماغ برآید علاج اما آنرا که علامات خشکی ظاهر باشد علاج او علاج صداع خشک است و
حقنها که گرده را قوی کند بکار داشتن و زرده خایه نیم برشت و ماهی تازه و نان خشک بریان کرده
و کوفته و اندر حلاب آغشته و … مغز بادام و پسته و جلغوزه و فندق و حبة الخضرا کوفته اندر
وی سرشته باشد یا اندکی تخم بادیان و شوربای مرغ فربه و گوشت بزغاله و بط و آنرا که علامت امتلا
ظاهر گردد تن را از خلط غالب پاک باید کرد بفصد و دماغ را روغن گل و روغن مورد و برگ گل
قوت دادن و بابونه و برگ گل اندر آب بجوشانند و بر سر چکانیدن و تا طعامی که خورده
باشد هضم نشود بجماع مشغول نباید بود و اگر فصل تابستان بود و تن پاک کرده باشد و مرد
جوان باشد غسل کردن به آب سرد و بینی بروغن گل چرب کردن و خفتن سود دارد

باب سیزدهم اندر صداع که از بویها تولد کند

آنرا که صداع از بویها و بخارها تولد کند چون بوی مشک و زعفران
و حنوط و سیر و حلتیت و بخارهای که گوگرد و زرنیخ علاج بکافور و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر
و آب بید و بوی میوه‌های خنک باید کرد و اندر قوت دادن مزاج دماغ با اعتدال آوردن روغن بنفشه
و نیلوفر افضل است بر دیگر روغنها و آنرا که صداع از بوی چیزهای خنک تولد کند چون بوی کافور و بخار

تن بمالد و گرفتن هم برین قیاس مشک و زعفران و چیزهای گرم علاج کنند **باب چهاردهم اندر صداعی**
که از بادها خیزد که از بیرون رسد اما آنکه صداع از بادهای سرد تولد کند نگاه کند تا از راه بینی به دماغ رسیده است
یا از راه گوش یا از هر دو سک … بگیرند باندازه بابونه حاجت و روغن شبت یا روغن خیری …
حل کنند و بگوش و بینی اندر چکانند و بوی مشک و جند بیدستر و حلتیت و سیر با سداب آن سود دارد
و ضمادهای گرم تحلیل کننده بر سر نهند و اما آنکه صداع از بادهای گرم تولد کند روغن گل و روغن شبت
آمیخته اندر چکانند و سعوطها معتدل و گرمابهای معتدل سود دارد و اندر هر دو نوع صداع از
طعامهای بادانگیز و بخارناک پرهیز باید کرد **باب پانزدهم اندر صداع که از جراحت تولد کند**
نخست تدبیرها باید کرد تا درد ساکن شود و روغن گل نهادن درد بنشاند و دماغ را قوت دهد
سرکه بادی … و اگر درد عظیم نباشد سرکه دور دارند چه اگر سرکه پوست سر را و اعصاب را سست کند و ماده را
سبب روی بدان موضع نهد و درد زیاده شود و اگر جراحت رسیده باشد تدبیر و پانیدن
جراحت باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت زود برود و تا حوالی
جراحت زود معتدل نشود جراحت بر نیاید و اما آنکه از پس زخم و جراحت تب آید و عقل بشورد نشان
آن بود که غشاء دماغ آماس میکند اگر فصل سال و مزاج و عمر و قوت مساعدت کنند در حال رگ
قیفال یا اکحل بگشایند و اگر مانعی باشد از گشادن رگ تدبیر حجامت باید کرد و از پس رگ
زدن طبع را با آب میوها و فلوس خیار چنبر یا بحقنه نرم بباید گشاد **صفت** حقنه کشکاب
و بنفشه خشک و خطمی اندر خرقه کتان کرده از هر یکی بیست درم همه را در یک من و نیم آب بپزند
تا یک من برود و نیمی بماند و بپالایند و ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار … و نیم درم
بوره با انگشت اندروی حل کنند بکار دارند **صفت** حقنه دیگر بگیرند برگ چغندر و بپزند و از آب او مقدار
هفتاد درم بستانند و ده درم … و ده درم روغن بنفشه بر افکنند و بکار دارند **صفت** حقنه
قویتر بابونه و شبت از هر یک پانزده درم … عود بنفشه و خطمی از هر یکی ده درم بپزند و بپالایند
و یک درم بوره و یک درم نمک و ده درم انگبین … بکار دارند و اما آنکه حقنه ممکن نشود و تب نباشد
استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر گرمی و حرارت قوی باشد و تب بود از حب قوقایا چاره نیست و
آنجا که تب کند از پس فصد سر … آب کشنیز و عنب الثعلب دهند با مقدار پنج درم فلوس خیار چنبر
و اما که تب سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یکی ده درم بستانند و پنج درم فلوس

خیار

خیار چنبر و دو درم صبر و دانگی و نیم زعفران در حل کنند و بدهند تدبیر ضمادی که آنرا با آماس
باشد از آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد
هم راجع کنند و بر سر نهند تدبیر ضمادی دیگر عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و …
پوست هم را بپزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر می نهند یا روغن گل **نسخه** دیگر بگیرند برگ گل و
گلنار و نار پوست و … را در سرکه و آب بپزند و اندکی سک و عود خام و قصب الذریره بکوبند و شراب
کهن بر چکانند و با مورد و گلنار و ناردوست بسرشند و بر سر می نهند و آنرا ضمادی معتدل دهند که مدت
دراز کرده **صفت** ضمادی معتدل انار ترش و شیرین با پوست بشکافند و اندر شراب کهن بپزند
و بسایند و ضمادی کنند **صفت** ضمادی دیگر معتدل برگ مورد تازه و برگ سرو تازه و برگ بید
و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آب آن بگیرند و اگر بپزند و بفشارند و آب آن بستانند و …
و روغن سوسن با این آب و شراب کهن بیامیزند و جوش دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره
و گل ارمنی و پوست … و اندر صره بسته با وی بیامیزند و بجوشند و بستانند … بفشارند
و خرقه بدان تر میکنند و بر سر می نهند **صفت** ضمادی تحلیل کننده موی یک درم کنند یک درم صبر
سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم اندر روغن گل گداز کنند
و داروها بکوبند و بسرکه تر کنند و بدین موم روغن بسرشند و بر خرقه کتان طلی کنند نیم گرم کنند
و بر سر نهند و آنرا که حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کهن کنند و بدل روغن گل روغن سوسن
کنند یا روغن یاسمین یا روغن سیر … تازه و آنرا که درد سر و بیخوابی باشد روغن گل و روغن
بنفشه بر سر می نهند و آنرا که درد قوی تر باشد روغن گل قوی تر از روغن بنفشه کنند و آنرا که رنج
بیخوابی قویتر باشد روغن … و طعام کشکاب و مزوره کدو و مغز بادام و اما که دماغ
بجنبد دو درم اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و طعام مغز مرغان خانگی و مغز …
بره تر دهند و از پس مغز آب انار ترش و شیرین دهند و اما که خون بسیار رفته باشد و تب نباشد زرده
خایه نیم برشت و گوشت مرغ خانگی دهند و صندل سیب و آبی و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد می بویانند
… کافور و اما آنکه جراحت بزرگ باشد لکن با استخوان نرسیده باشد جراحت بروغن گل بیالایند و بدو بند
و اگر … **صفت** اکسیر بگیرند صبر و عنزروت و کندر از هر یکی ده درم دم الاخوین و مر از
هر یکی پنج درم همه را بکوبند و بسپیده خایه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت نهند و اگر

و آنکه … برگ مورد …
باید … بر جراحت کنند

برجراحت برا کنند روا باشد و ضماد ماورد و غنما هم نیم گرم بر وی نهند مگر آنکه عقل شوریده باشد و جراحت
قوی باشد **باب شانزدهم از جزو پنجم در صداع که از کرم خیزد** این نوع صداع است که هندوان
دعوی میکنند که اندرون کاسه سر کرم تولد کند و از حرکت ایشان صداع قوی خیزد **علامتها** دو است
که بیمار پیوسته بوی ناخوش همی یابد یا آنکه چیزی ناخوش بوی بدو نزدیک باشد و صداع باطنی قوی باشد و هر وقتی
که کرم حرکت کند صداع قوی تر شود **علاج** نخستین دماغ از ماده بد پاک باید کرد بحب اسطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا
و آب برگ سداب فشارده و برگ شفتالو فشارده و آب برگ درختان ترش با صبر خوردن و اندر حلق چکانیدن و عطسه
آوردن سود دارد **باب هفدهم از جزو پنجم در صداع خمار** نخست قذف باید فرمود بسکنگبین و آب نیم گرم
و اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب اندر آب بجوشانند و سکنگبین با آب دهند تا قذف تمامتر افتد و معده پاک
شود صواب بود و اگر قذف ممکن نشود بگردم ایارج فیقرا و حب انک یا داکی سقمونیا بهم سرشته و بدهند با نقوت
سقمونیا استفراغ زود افتد و ایارج اندر تن درنگ بسیار نکند تا از وی حرارت نفزاید و اگر مانعی باشد
که ایارج نتوان داد استفراغ بانار ترش و شیرین باید کرد و مطبوخ هلیله نیز صواب باشد و نیز
اگر از استفراغ مانعی باشد بباید خفت تا شرابی که در معده باشد بگوارد و نشان گواریدن وی آنست
که بول وانا نخال که هست بگردد و رنگین شود و کف پای بروغن بنفشه و نمک مالیدن و پای در آب
گرم نهادن سود دارد خاصه اگر بابونه و بنفشه اندر آن آب پخته باشند و چون از خواب برخیزد بگرمابه
رود و آب خوش نیم گرم بسیار بر سر ریزد و چون از گرمابه برآید تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نخورد
و آنچه خورد چیزی که زود غذا دهد نشاید خورد و ماهی تازه خورد و برگ کوکت با اندکی سرکه که سخت ترش
نباشد و کسنه و مانند این موافق باشد و آنکه غذا قوی تر باشد خایه مرغ نیم برشت و گوشت دراج
و طیهوج و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و مانند این کرده صواب
باشد و کرنب و عدس جوا و نیز خمار را موافق باشد و آنکه تشنگی غالب باشد آب سرد خورد مگر
کسی که معده او ضعیف باشد و از مضره آب سرد بترسد آب انار ترش و آب غوره و شراب سیب ترش
و شراب ریواج با آب همی آمیزد و می خورد و اگر نه آب خورد روا باشد و هر شرابی که بخورد خورد سرد کرده
باید مگر شراب ریواج که خاصیت وی آنست که اگر سر درد خیزد معده را بر نجاند و اگر کسی این شرابها نتواند
خورد شراب انگوری سپید رقیق ممزوج مروقه می خورد چنانکه یک نیمه آب باشد و یک نیمه شراب و بیشتر وقت
خواب اندکی کشنیز خشک و شکر در دهان افکند و روغن گل نیم گرم کرده بر سر می نهند و اگر بدین تدبیرها

زایل

زایل نشود آرد و روغن گل و روغن بابونه و سوسن با ماء الورد روز دوم بگرمابه و طعام و شراب هم برین ترتیب باشد و چون انگه خمار
شود در باطن آهسته شود دارد و دو تا دو ساعت بگذرد پس از این باصه طعام بخورد تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت
در یاضت نکند و اندر خمار از سرکه ترش و آب کامه پرهیز باید کرد چرا که هر دو عصب را زیان کار بود **صفت** سفوفی که خمار را
زایل کند بگیرند تخم کسنه و تخم کرنب و زرشک و سماق پاک کرده و عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی راست راست
همه را بکوبند و بیزند و مقدار سه درم با اندکی کافور و جو با آب مطبوخ تا اندازه قوت حرارت و گرمی مزاج اندر آب انار ترش
و شیرین بخورد و قفاعی که از آرد جو و سنبل سازند تا معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر مقداری نمک بر افکنند گوارنده تر
باشد و بوی صندل سپید و گلاب و کافور و بوی اجسام سرد کرده و سرکه و گلاب بر زده بجست سود دارد و اگر با معاودت آن
روز که شراب خواهد خورد یک شربت شراب افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نباشد و اگر باشد سبک تر
باشد و در کتب آورده اند که هر که پنج سعد سعود بکوبد و بخورد آن روز مست نشود و شراب بسیار خورد ساده تر باشد تا نخورد خمار
سبکتر باشد بادام تلخ نقل کردن خمار را باز دارد و شراب بگوارد و محمد زکریا میگوید تجربه بسیار کردم هیچ چیز چون خمار باز دارد
و روغن گاو باز هر شرابی تیزی شراب از معده و دماغ باز دارد **باب هشتدهم اندر صداع ضربانی** جالینوس
صداع ضربانی را از علت اما سماء دماغ نهاد است چرا که هر کجا ضربان باشد و رگها متحلل باشد و رگ با گوشت متواحم کنند و عرق
الاتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد عصب و ضربان تبع آن باشد **علاج** ببیند تا امتلا از کدام خلط است
اگر خلط غلیظ و سرد و عسر است علامتها صداع بلغمی و سوداوی ظاهر شود استفراغ با ایارجات بزرگ باید کرد و بعد از
استفراغ ماء الاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ دادن و غالیه مشک و جند بید استر و مرزنگوش بو یا نیدن و از پس
آنکه ماده لطیف کرده باشد غرغره با ایارج فیقرا فرمودن و اگر ماده گرم و لطیف باشد چراگاه خوش بوی هوا خانه خنک
باید و الواحها از روی در روح با مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسپرغم و تا بالندر ساق بجامت کنند **صفت**
ضمادی بگیرند بنفشه و گل سپید و نیلوفر و بابونه از هر یکی دو مثقال اکلیل الملک یک درم کشک جو چند هم دارو ها
هم بکوبند و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب هم بیزند تا از آب چشمه برود و این دارو ها در وی افکنند و چندان
بر آتش بگذارند که قوام یا بوده بگیرد و نیم گرم کنند و بر سر نهند و از این گرد سر در گرد اشتو روغن نیلوفر و بنفشه اندر
پیشانی مصروع او مالند اگر بدین تدبیرها زایل نشود رگ پیشانی بزنند **باب نوزدهم اندر صداع مزمن لازم**
انجا که ماده غلیظ و عسر باشد نخست معی سر بار کنند و دو مثقال فرفیون و بوره و سداب دسمی و تخم حزاز سیسنبر
از هر یکی یک مثقال خردل دو مثقال همه را بکوبند و موم و عسل و مرزنگوش بسرشند و بر سر نهند و اگر زمستان که از این ضماد حرارتی
فزاید قوه این خلط را سپیده خایه مرغ و روغن گل بشکنند **صفت ضمادی** دیگر بگیرند فرفیون ده درم موم زرد سی

روغن زیت صرد و بحت درم موم را اندر روغن بگدازند و فرفیون بسایند و اندر موم روغن سرشته و بالیند تا چون
مرهم شود و بر سر نهند و اگر ماده صفراوی باشد علاج قرانیطس کنند **باب بیستم اندر صداع که از اعراض**
تب بود صداعی که از اعراض تب بود گاه باشد که اندر نوبت تب پدید آید و با تب زایل شود و باشد که صعبی صداع
بیمار را بی‌قرار کند و تب بدان سبب تیزتر و درازتر شود و باشد که اگرچه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم
گردد **علامتها** علامت آن صداع دو نوع است **یکی** با گرمی و تیزی تب بول سپید بود و رقیق **دوم**
آنکه بول شورنده گردد چون بول خر لکن گاه باشد که شورنده باشد و علامت آن است که صداع خواهد بود
و گاه باشد که علامت آن باشد که صداع زایل میشود و ماده تحلیل می‌پذیرد **علاج** آنجا که سبب
صداع تیزی خلط و گرمی تب باشد لخلخه بروغن بنفشه و سرکه و گلاب کنند و اگر زمستان باشد
لخلخه را نیم گرم کنند و اگر تابستان باشد یا تب سخت گرم باشد سرد کرده می‌نهند و پای اندر مطبوخ بنفشه
و بابونه و نیلوفر می‌نهند و می‌مالند و شربتها سپغول و شکر و کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر
بستجوش بخار را از دماغ باز دارد و بطون لیها بکار داشتن و آنجا که سبب صداع بسیاری خلط باشد بخت
استفراغ باید کرد **باب بیست و یکم اندر شقیقه** شقیقه درد نیم سر است بعضی اهل طب گویند بنوبت
باز آید و ماده علت اندر عضله صدغ باشد **علاج** اگر غلبه خون ظاهر باشد رگ پیشانی و رگ بینی گشادن
سود دارد و اگر ماده صفراوی اندر معده باشد تنقیه کردن سود دارد و اگر فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود
مند است و زعفران طلی کردن سود دارد و اگر شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود و بود بهر سل
شریان صدغ باید کرد تا علت انتشار نگند **گفتار دوم اندر شناختن حالها و بیماریهای چشم**
و اسباب و علامات و علاج آن و این گفتار هفت جزو است جزو اول **اندر شناختن مزاج**
چشم و آنچه در انواع علاج بکار آید جزو دوم اندر شناختن بیماریها که در پلک چشم افتد **جزو سوم**
اندر شناختن بیماریها که در گوشه چشم افتد **جزو چهارم** اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه ملتحم افتد
جزو پنجم اندر بیماریها که در طبقه قرنیه افتد **جزو ششم** اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه عنبیه افتد **جزو هفتم**
اندر شناختن بیماریهای چشم که اندر حس ادراک توان کرد و این گفتار هفتاد و هفت باب است **جزو نخستین**
اندر شناختن مزاج چشم و آنچه در انواع علاج آن بکار آید بر طریق کلی باب اول **اندر شناختن**
مزاج چشم و حالها که بدان تعلق دارد مزاج خاصه چشم گرم و تر است و سبب گرمی آن است که شریانها
و رگها بسیار اندر وی پیوسته و حرارت بدو میرسانند و سبب تری آن است که مبدا طبقها و رطوبتهاء او دماغ است

اما نشان

اما نشان گرمی آن است که حرکتها او بسیار و زود زود باشد و رگها ظاهر و میل بسرخی دارد و لمس گرم باشد و نشان تری آن است
که بزرگ باشد و در لمس نرم بود و اشک بسیار آید و نشان سردی آن است که رگها ظاهر نباشد و حرکتها او دیر باشد و لمس سرد بود
و نشان خشکی آن است که دور و فرورفته بود و لمس صلب باشد و اشک نتواند آورد و گربه‌چشمی و ازرقی که از گرمی و تری دیگر
گونها است و از بهر آنکه بسبب سردی هوا شبانه گرمی یابد شب بهتر از دیگران بیند و چشم مردم سقلاب ازرق از آن است
که هوای ایشان سرد است و مزاج سرد و چشم بیران هم بسبب سردی و خشکی مزاج بیشتر ازرق شود و گربه‌چشم و چشم سیاه
و رنگهای دیگر که از گرمی و تری گونهاست ازینجا آید و اعلت آب فرو آمدن و علتها دیگر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد
و چشم شهلا معتدل باشد و خوبی شکل چشم نشان قوت اعتدال بود و شکل بد نشان ضعف مزاج نامعتدل باشد
و چشمی که خط باریک و چیزها دور و نزدیک آسان بیند و از دیدن چیزها روشن و درفشان نگریزد نشان اعتدال
و قوت مزاج باشد و آنکه از دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند روح باصره او لطیف و صافی و اندک باشد و سبب
آنکه از دور دشوار بیند آن است که روح باصره یعنی شعاع چشم او بحرکت که اندران مسافت افتد پراگنده شود و آنکه
از نزدیک دشوار و از دور نیک بیند روح باصره او بسیار و تیره باشد و بقوت حرکت که اندر مسافت افتد
لطیف شود و آنکه از دور و نزدیک دشوار بیند باصره اندک و تیره باشد **باب دوم اندر شناختن**
اصول بیماریهای چشم بیماریهای چشم چهار نوع است **یکی** سوء المزاج ساده **دوم** سوء المزاج با ماده
سیوم تفرق الاتصال چون جراحت و آماسها **چهارم** بیماریهای ترکیبی یعنی افتهای که اندر ترکیب اجزای چشم افتد
چون احوال و بیرون جستن چشم و علاج آن چهار جنس است **یکی** بگردانیدن مزاج ساده **دوم** استفراغ
ماده **سیوم** علاج تفرق الاتصال **چهارم** بصلاح آوردن هیأت چشم و زایل کردن آفتها که در ترکیب اجزای
چشم افتد اما گردانیدن مزاج ساده را داروها باید که ضد مزاج غریب باشد و اگر مزاج غریب گرم است داروها
او چون آب عنب الثعلب و کشنه و کوک و گلاب و سپیده خایه مرغ و اگر سرد است داروها او چون مشک و
ماميران و عود و بلبل و اگر تر است داروها سرمه و توتیا و قلیا باشد و اگر خشک است داروها شیر زنان و مغز
بادام سوده و سپیده خایه مرغ و لعاب اسپغول و استفراغ ماده از چشم از بهر وجه باشد **یکی** آنکه
طعام و شراب لطیف و سبک و ستوده تر دهند و از هرچه بخار انگیزد بدو که او را مضر پرهیز کنند **دوم** آنکه اگر تن
ممتلی باشد نخستین تن را از خلط بد صافی کنند **سیوم** آنکه دماغ را پاک کنند و حجامت کنند و رگ
قیفال و رگها ... که در سر است گشایند **چهارم** ماده را از راه بینی فرود کشد یا از چشم بازگیرد چرا که نزدیکتر و اولی
و صوابتر این است لکن تا نخست تن را پاک نکنند و ماده قرار نگیرد بدین طریق مشغول نباید بود و فرود کشیدن

ماده از راه بینی عطسه آورد سست بدارو ها که در علاج لقوه یاد کرده آمد **پنجم** رگ گوشه چشم بگشاید **ششم**
آنکه داروها کشند که اشک آرد و ماده را از چشم فرو بالاید **هفتم** آنکه اگر ماده از عضوی بچشم می آید
آن عضو را از آن ماده پاک کند و علاج تفرق الاتصال بداروهایی کند که تری کمتر کند و خشکی صعب بیفزاید
پوسیده نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و اسفیداج و شادنج و صبر و مانند آن چرا که هر داروی
که مزاج او بمزاج چشم مانسته است زیان دارد و هرچه مخالف است سود دارد از بهر آنکه مزاج چشم
گرم و تر است داروی تری فزاینده چشم را زیان دارد و داروی که تری کمتر کند و سوزنده نباشد چشم را
قوه دهد و هر عضوی که قوت یابد بیماری را قبول نکند و آنچه بدو رسد از خود دفع کند و بر حال سلامت
بماند و این اصلی بزرگست اندر بیشتر حالها و علاجها چشم نگاه باید داشت و تدبیر بصلاح آوردن جیاه
چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بعضو و استفراغ باشد و بعضی بانواع
حیلتها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و قانون علاج چشم آنست که طبیب چشم را نگه دست بچشم
خواهد برد نگاه کند تا در چشم هیچ اماسی و صداعی هست اگر اماسی بیند نگاه کند تا ماده اماس کدام خلط است
و علامتها که کدام خلط ظاهرتر است و هم بیند تا ماده در هم نشست یا در سر است اگر در همه تن باید نخست استفراغ کلی
فرماید و تن از ماده پاک کند پس باستفراغ دماغ مشغول شود اما اگر ماده رطوبتی غلیظ یا ماده بادی است
باید داروها مسهل فرماید بحب صبر و ایارج فیقرا و غوقایا تا دماغ را پاک کند پس بابی را از دماغ فرو کشند و چشم
را بآب حلبه و شیر تازه می شوید و چون ماده بجنبش آغاز کند دارو کشید و گرمابه بکار دارد و اگر ماده رطوبتی
رقیق باحرقتی باصفرا آمیخته باشد نخست فصد فرماید پس مسهل دهد پیش از سر فرو کشد پس بعلاج چشم
مشغول شود و هیچ وجه پیش از استفراغ دست بچشم نشاید برد و دارو نشاید کرد خاصه داروی محلل و اگر
که ماده ریحی باشد گرمابه و چیزها محلل سود دارد و اماسی که رگهای چشم از خون غلیظ پر بود و فصد کنند پس رگهای حال
خویش بود گرمابه بکار دارد و طعامی لطیف دهد و مقداری شراب صرف خورد تا دماغ گرم کند و سده بگشاید و خون
لطیف کند و سیاف احمر کشیدن و ضماد محلل نهادن باقی را زایل کند و اماسی که اماس ظاهر نباشد لکن ماده‌ها پیوسته
بچشم همی آید و منفعت علاج ظاهر نشود بینند تا ماده از بیرون قحف دماغ می آید یا از درون قحف اگر از بیرون آید
سرخ چشم و روی گرمی سر و پیشانی و بری رگها را گواهی دهد رگها سر گشادن و سل شریان و صدوع کردن و ضماد قوی
بکار داشتن سود دارد و اگر از درون قحف همی آید دغدغه بینی و عطسه و خارش چشم و بینی بدان گواهی دهد و آنچه که
هم علاجها صواب کرده شود و در مد بر حال خویش باشد از طریق صواب برنشاید نشست چرا که ممکن باشد

کرماده

که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و مرتی دراز باید تا آن لطیف گردد و آنوقت که ماده صافی باشد دست
بچشم او نباید برد الا اینک استفراغ کند و دماغ را پاک کند ... بضمادها قوی کننده قوت دهد و اگر
استفراغ ناکرده و این شرطها بجای ناورده بعلاج چشم مشغول گردد رنج عظیم زیاده گردد و حقنها نیز هم
بیماریها سر و چشم که از ماده باشد سود دارد **باب سیوم اندر شناختن اسباب بیماریها چشم**
که با ماده بود اسباب بیماریها چشم که با ماده باشد هفت است **یکی** آنکه مزاج چشم ضعیف باشد و ماده
که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد **دوم** آنکه مزاج دماغ بقیاس با مزاج چشم قوی بود و دیگر اعضا ضعیف
باشد و بخارها که از اعضا بر آید قبول کند و ماده را دفع میکند و بچشم میفرستد **سیوم** آنکه
اندر تن اخلاط بد بسیار باشد و بهر اندامها نصیب تمام می رسد **چهارم** آنکه قوت غاذیه چشم ضعیف
باشد غذا را که بدو رسد هضم نتواند کردن و بدان سبب ماده‌ها فزونی اندر وی گرد آید و سبب بیماری گردد
پنجم آنکه منفذها که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب ماده‌ها بدو بیشتر آید **ششم**
چشم برون تر شکل باشد و بدان سبب اخلاط که بدو فرود آید اندر وی بماند **هفتم** آنکه چشم اندر زیر دماغ است
و فضله ناگوارده از دماغ بدو فرود آید **باب چهارم اندر شناختن داروهای چشم و قوت فعل**
هر یک داروی چشم هفت جنس است **یکی** داروها که منفذها را بگشاید **دوم** داروها که منفذها را
ببندد **سیوم** داروها که چشم را بزداید **چهارم** داروهای قابض **پنجم** داروهای زاینده **ششم** داروها
هفتم داروهای هضم کننده یعنی که عضو را بی خبر کند اما داروهایی که منفذها گشاده ببندد
دو نوع است **یکی** خشک است و از زمین خیزد و بعضی ترست و نرم و آنچه زمینی است تریها فرو نشاند و اگر
کند و جنبش آن اشک گرم همی ریزد سود دارد خاصه اگر در چشم ریشی و تری باشد لکن بکار داشتن آن
پس از استفراغ باید و پس از آنکه ماده‌ها از چشم باز داشته باشند چرا که اگر از تن مددی بدو می آید یا اگر در
طبقها چشم ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و بیم بود که طبقه را بسوزد و
بخورد و آن اقلیمیا و اسفیداج و توتیا مغسول و ارزیر سوخته و طین شاموس و نشاسته است
و آنچه در طبقه قرنیه قرحه باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد
نوع دوم که نرم و لزج است و تر بعضی شوینده تر است و بعضی نرم کننده تر و بعضی لزج تر و بعضی نیز اندر
تر و حاجت بدین نوع از سه معنی است **یکی** آنکه هیچ یک از این نوع سوزاننده نیست **دوم** آنکه هرگاه
که حاجت افتد با آنکه دارو اندر چشم دیر بماند و سیلان نکند داروهای لزج چون کثیرا و صمغ و

و نشاسته با داروها دیگر بیامیزند تا اندر چشم بماند سیوم آنکه داروها چشم بعضی سنگهاست و زمینی و درشت
و چشم عضوی حساس نرم طاقت داروهاء زمینی [illegible] ندارد خاصه که درد مند باشد از این نوع داروها نرم باید
بیامیزند تا ملاقات آن چشم را نرنجاند چهارم آنکه گاه باشد که بچیزی نرم و لطیف حاجت آید در درشتیها که از
ماده گرم و تیز تولد کرده باشد زایل کند و چشم را بشوید و تیزی و گزندگی خلط بدارد و باز دارد چون شیر زنان و آنچه
لطیف و رقیق است از سپیده خایه مرغ شیر لطیف تر و شوینده تر است و سپیدی خایه مرغ تیزی ماده را باز دارد
ترست داروها جنس دوم که منفذها بسته بگشاید هم دو نوع است یکی نوعی است [illegible] افیون و دار چینی
و سکنجبین اینجا بکار آید که از این طبقه قرسه بزرها لا ماده غلیظ باشد بیامیزند تا منفذها بگشاید و قوتی دیگر
داروها بموضع آفت رساند دوم چون زهر جانوران است و آب بادیان و عصاره از داروها سخت گرم
باشد داروی درشتی تولد کند و این آب را که بچشم فرو آید باز دارد چون قلقیا و کندر و صبر و نوع دوم
بسته سبل حربه طرفه پاک کند چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته چرا که هم
سوزاننده است و از داروها اقلیمیا اندر گرمی و سردی معتدل است اما در زدودن کمتر از دیگرهاست
بدین سبب گوشت رویاند آن داروها جنس چهارم یک نوع است که سوزنده است چون زرنیخ و زنگار
طرفه صلب حرب [illegible] داروها جنس پنجم قابض است و دو نوع است قوت قبض
بعضی معتدل تر است و قوت بعضی قوی تر آنچه معتدل تر است گل سرخ است و عصاره او و سنبل و زعفران و
عصاره [illegible] این نوع اینجا بکار آید که از چشم درد منفعت کند [illegible] نوع دوم
اقلیمیا و عصاره [illegible] و عصاره سماق و عصاره مازوی خام و قشار گلنار منفعت این نوع اندر چشمها
درد مند کمتر از مضرت باشد اینجا که بکار باید که خواهند تا چشم درستر و قوی تر شود و قوت بصر تیزتر
شود داروها جنس ششم پزاننده است نرم کننده و کند همچنین پزاننده و گرم کننده است
و تحلیل کننده چون آب [illegible] و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و زعفران و مر و کندر [illegible]
و زعفران [illegible] که انزروت پزاننده است نرم کننده و کند و همچنین پزاننده و گرم کننده است این داروها
اندر علاج بثره و قروح و آماسها چشم بکار آید و آنجا که خواهند تا رطوبتها غلیظ و ریم که از این طبقه فرو
مانده باشد تحلیل کند داروها جنس هفتم خدر کننده است چون لفاح و افیون کمتر بکار باید داشت
که بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و جز بضرورت صعب و آنجا که دردی و حرارتی و سوزشی عظیم باشد
بکار نشاید داشت این است اجناس داروها چشم که یاد کرده میشود حرف الالف انزروت گرم و خشک است

ترتبها را کمتر کند و در ریشها چشم پاک کند و باقی درد چشم زایل کند و گوشت برویاند و در بعضی پاک کند و اندر
وی تحلیل کننده است نه بسیار و سوزاننده نیست اثمد سرمه است سرد و خشک است و قابض و جراحتها
و ریشها چشم برویاند و مژه چشم از هم اجزای او را قوت دهد و درستی چشم را نگاه دارد اسفیداج
سرد و خشک و مغری است افیون سرد و خشک است بدرجه چهارم مخدر است اندر دردها کاه کند و ماده
که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه دوم و خشک بدرجه سیوم و آنچه مغسول باشد سرد است
بدرجه اول هم اجزاء چشم را قوت دهد و ماده ها از چشم باز دارد اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم
را و غلیظی پلک چشم و ثآلیل سود دارد و تحلیل کند اشنه معتدل است اندر گرمی و تری رطوبتها بخشکاند
و اجزاء چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض است ابنوس گرم است و لطیف کننده و زداینده
ریشها کهن و تاریکی چشم و غشاء رقیق را که بر حدقه بدید آید اس سرد است ترتبها کمتر کند و چشم را قوت
دهد و آب باز دارد و ماده ها باز دارد و آب او بر پیشانی ضماد کنند نافع بود ابار سرب است [illegible] بشویند
و بشویند و اندر داروها چشم بکار برند سرد و خشک است جراحتها را و ریشی طبقه قرنیه را درست کند
و اثر جراحت که بر طبقه قرنیه افتد هموار کند و موی سرخ را سود دارد اکلیل الملک مرکب است از جوهری
سرد قابض و معتدل اندر قبض و جوهری گرم و پزاننده و تحلیل کننده است بقوت نخستین چشم را
قوت دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت دوم آماسها نرم کند و خلط غلیظ نگذارد و بپزاند اسارون
گرم است بدرجه سیوم و خشک است بدرجه دوم خلط غلیظ را و ریم را که اندر طبقه قرنیه باشد لطیف
کند و بپزاند حرف الباء مع الضب [illegible] سپیده چشم را ببرد بارزد گرم است بدرجه
دوم و خشک بدرجه سیوم جرب را سود دارد و اخلاط لزج را نرم کند و بپزاند بلسان روغن
او تاریکی چشم را سود دارد بصل پیاز است عصاره او در چشم کشند تاریکی چشم که از خلط غلیظ باشد
روشن کند و ابتداء آب فرو آمدن سود دارد لکن درد و مضرت نیست که سر کهها چشم بگشاید و اندرا
که موی باشد زود بر آرد بورده گرم و خشک است بدرجه دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و سپیدی
کهن ببرد باقلی خشک سرد و خشک است بدرجه اول و اگر بجوشند سرد و تر باشد بدرجه دوم
و در روی قوت تلیین خشک کننده بگوشت و ضماد کنند فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند
سود دارد بیض سپیده او اندر سردی و تری معتدل است و مغری است تیزی خلط گرم را از چشم
باز دارد و زرده او بر چشم بنهند [illegible] از چشم باز دارد بزر الخس مخدر است و سرد و خشک

ضماد کنند ماده‌ها را از چشم باز دارد یخ سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم و مخدرست ضماد او حس ...
آماسها را تحلیل کند بادروج گرم و خشکست بدرجهٔ دوم عصارهٔ او در کشند بینایی بیفزاید و خوردن او
تاریک کند حرف التا توتیا سرد و خشکست بدرجهٔ سیوم اشک باز دارد و ریشها چشم را سود دارد
توبال مس گوشت فزونی بخورد و اندر مرهم توبالها قوتی سوزاننده و لطیف کننده است و توبال شابورقان
اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی قوی‌تر از توبال مس است توبال آهن قابض است و قوتی کم کند
و ریشها بد را عظیم سود دارد و منفعت دهد حرف الجیم جوزبوا گرم و خشکست اندر سیوم سبل
بکار آید جلنار سرد و خشکست بدرجهٔ دوم و قابض است بر پیشانی طلی کنند ماده‌ها که از فرود آید
باز دارد جعده گرمست بدرجهٔ دوم و خشک بدرجهٔ سیوم عصارهٔ او با عسل در کشند تاریکی
چشم را سود دارد و فرسوده بود نزدیکست جندبیدستر گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم و برنده است
عصبها را گرم کند و بیم طبقه تحلیل کند جاوشیر گرمست بدرجهٔ سیوم تر است بدرجهٔ دوم نرم
کننده و محللست اندر ابتداء آب فرود آمدن سود دارد حرف الحا حضض هندی بهتر است اندر
وی قوتی است گرم و معتدل و قوتی سرد و خشک بدرجهٔ دوم و قوت گرمی ظاهر چون بزد آید و قوت
سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم سپندان است گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم و ...
بسوزند سر کحلها بکار آید و خلط را و سبل را سود دارد حلتیت گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم
لطیف کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد حلبه گرمست بدرجهٔ دوم
و خشک بدرجهٔ اول آماسها را تحلیل کند ... حنظل گرمست بدرجهٔ سیوم خشکست
بدرجهٔ دوم ابتداء آب فرو آمدن سود دارد حرف الخا خربق سفید گرم و خشکست بدرجهٔ
دوم زداینده است ماده آب را از چشم باز دارد خطاطیف بسوزانند و با انگبین در چشم کشند
چشم روشن کند و اندر ابتداء آب آمدن سود دارد خرو الفار سرگین موش است گرمست رطوبت
غریب را از چشم بزداید و مژه را نیکو رویاند خزف سفالست و سفال چینی بکار آید خشکست زداینده
و چشم را قوت دهد خلاف بید است وقت شکوفه پوست از شاخها او باز کنند و شیرهٔ او را بگیرند و
در چشم اندر کشند تاریکی چشم را سود دارد حرف الدال دارچینی گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم
لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند و رطوبتها از دماغ فرو آرد دار بلبل
گرم و خشکست با خر درجهٔ دوم اندر وی رطوبتی ... شکوک را سود دارد دبق گرم و تر است

رطوبتهای غلیظ را از عمق برکشد و ناصور را که اندر گوشهٔ چشم افتد سود دارد و تحلیل کننده است
دخان القوادیر دود آبگینه گرانست گرم و تیز است اشک فرود آرد و تحلیل کند و سبل را سود دارد
و روشنایی بصر زیادت کند دخان کندر چشم را نیکو کند و ریش مژه و سلاق و دمعه و خارش
را سود دارد دم الاخوین سردست و قابض جراحت را درست کند و بویاند و چشم را قوت دهد دم
الحمام گرمست و محلل طرفه را سود دارد دم الخفاش با عسل در چشم کشند ابتداء آب فرو
آمدن سود دارد حرف الذال ذرق الخطاطیف زداینده است سپیده را ببرد حرف
الرا رازیانج گرمست بدرجهٔ سیوم و خشک بدرجهٔ اول آب او در کشند ابتداء آب
فرود آمدن را سود دارد حرف الزا زنجبیل گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم محللست
بصر را تیز کند و جرب را سود دارد زعفران گرمست بدرجهٔ دوم و خشک بدرجهٔ اول ...
چشم را قوت دهد زنجفر اندر وی تریست معتدل است و تحلیل کننده است و از قوتی قابض خالی
نیست ... زاج گرمست بدرجهٔ چهارم و سوزاننده است طرفه را سود دارد
زنجار گرم و خشکست بدرجهٔ چهارم گوشت فزونی ببرد و جرب و سپیدی را زایل کند زاج سوخته
گرم و خشکست بدرجهٔ چهارم قابض و سوزنده است زبد البحر تریست و گرم و خشک بدرجهٔ دوم
زداینده است و تحلیل کننده سپیده ببرد حرف السین سلیخه گرم و خشک است بدرجهٔ سیوم
لطیف کننده است و ... از چشم باز دارد سنبل گرمست بدرجهٔ اول و خشک
با اول درجهٔ سیوم لطیفست و از قبض و تیزی خالی نیست ماده‌ها را از چشم باز دارد ساذج هندی
در منفعت همچون سنبل است سداب گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم تحلیل کننده اخلاط غلیظ را
ببرد آب او با عسل اندر کشند بصر را تیز کند سکبینج گرم و خشکست بدرجهٔ سیوم لطیفست
و محلل و زداینده تاریکی را زایل کند و سپیدی را ببرد و علت شعیره و برده تحلیل کند و اندر ابتداء
آب فرو آمدن سود دارد سلخ الافعی پوست افعی است با عسل بسایند و در چشم کشند قوت بصر
افزاید سرطان بحری خشک است و زداینده جرب را سود دارد و طرفه را باز دارد سواد السند
سرد و خشکست منفعتها و چون منفعت توتیا ست موی چشم را ببرد سعتر اندر سعوطها بکار آید
و بصر را قوی کند سنگسبویه گرم و خشکست و محلل بدرجهٔ دوم ... ببرد سکر العشر از سنگ
سبوبه توتیاست سپیدی ببرد اورد حرف الشین شحم الافعی آب را و موی برآمدن را باز دارد

شقایق گرمست بدرجه اول و دروی قوتیست زداینده و تحلیل کننده و ریشها پاک کند برگ او را خاید
کنند اماس نشاند و خیرگی چشم و سپیدی باز دارد شیطانی گرم و خشکست باول درجه چهارم
و قابض است شادنج سردست و خشک و قابض بر آمدن گوشت فزونی باز دارد و درشتی پلک
چشم را که از اماس تولد کند سود دارد شراب انگوری کهن گرم و خشکست بدرجه سیوم چشم را
قوت دهد و خلط غلیظ را تحلیل کند شمع معتدلست و نرم کننده و اندروی تریست شعیره را
تحلیل کند حرف الصاد صبر گرمست بدرجه دوم خشکست بدرجه سیوم و محللست و زداینده
جراحت را پاک کند و گوشت را برویاند صمغ عربی سرد و خشکست و مغری صمغ البطم گرمست
بدرجه دوم و لطیفست و محلل و زداینده صوف تری را بچیند و چشم را قوت دهد او را سوخته
بکار برند موی فزونی باز دارد حرف الطا طین رومی خشک کننده و قابض است با آب کسنه طلی
کنند اماس گرم نشاند و خون آمدن باز دارد طین ارمنی خشکتر و قابض تر از رومی است طین شاموس
مغری است حرف العین عفص سردست بدرجه دوم خشک بدرجه سیوم سوخته خشک تر باشد
و ماده تنها را از چشم باز دارد عکر الزیت گرم و خشکست آب را تحلیل کند عسل گرم و خشکست
بدرجه دوم و زداینده است عاقرقرحا لطیف و سوزاننده گرم است قوتها و بعضها اندرونی
برسد و استرخا چشم را سود دارد عدس اماسها گرم را سود دارد عقیق سوخته سردست
و خشک چشم را قوت دهد عروق زرد چوبه است گرمست بدرجه سیوم و خشک بدرجه اول
دماغ را قوت دهد حرف الغین غبار الرحی بر پیشانی طلی کنند ماده ها از چشم باز دارد حرف
الفا فرفیون لطیفست و سوزاننده آب را ببرد فلفل اسود گرم و خشکست بدرجه سیوم
تاریکی چشم ببرد و دمعه باز دارد فوفل سرد و خشکست استرخاء چشم را سود دارد حرف القاف
قشر البیض چشم را قوت دهد و تری را بچیند و دمعه باز دارد و روشنیده ببرد [illegible] گرمست و خشکست
بدرجه سیوم بصر را تیز کند و التماء بصر را قوت دهد و ماده غلیظ را تحلیل کند [illegible] خشک
و قابض و زداینده و در گرمی و سردی معتدلست او را بسوزانند و بشویند ریشها چشم برویاند
و جراحت هموار کند [illegible] محرق سرد و خشکست و زداینده و مغری قشر الرمان الحامض سردست
و خشکست و پوست انار شیرین سردست و تر و از قبض خالی نیست اماسها را فرو نشاند قلقطار
قوی تر است از زاج قلقدیس سخت قابض است و اندروی حراریست تری چشم را بچیند قلقند گرمست

و لطیف کننده و قابض و سوزاننده او را بسوزانند لطیف تر شود و کم سوزاننده حرف الکاف کندر
گرمست بدرجه دوم و خشک بدرجه اول ماده ها و ریشها تحلیل کند و گوشت برویاند و از قبض خالی نیست کمون
بصر تیز کند و اشک فرو آورد او را بکوبند و با قمع برجای که موی فزونی که در چشم بر آید طلی کنند موی باز
دارد کثیرا مغری است حرارت چشم را تسکین کند کافور تیزی خون و حرارت را تسکین دهد حرف اللام
لفاح سردست بدرجه سیوم و تر است بدرجه دوم پوست او میل بخشکی دارد و خواب آرد [illegible] کند
لبنی تیز بین شیرها شیر تا است و آن که [illegible] سردست و زداینده درد را بنشاند لولو سردست و
خشک بدرجه سیوم [illegible] و بصر را تیز کند و سپیده را [illegible] لطیف تر شد رقیق کند لازورد [illegible]
و در وی قبضی است [illegible] چشم را نیکو کند لادن سردست و سوزاننده رطوبتها تحلیل کند حرف
المیم مامیران سرد و خشک بدرجه سیوم پاک کننده است و زداینده قوت بصر زیاده کند و سپیده
و اثرها را که بر طبقه قرنیه پدید آید ببرد مارقشیشا قوت دهد درستی چشم را نگاه دارد و اندروی قوتی تحلیل
کننده است بدین قوت اماس و ظفره را تحلیل کند سنگ اسیا [illegible] قوت دارد ملح گرمست باول درجه دوم
و خشک باخر درجه سیوم لطیف کننده است و زداینده و دروی قبضی است و خشک کننده است
مسن سنگیست زداینده است سپیده را ببرد مسک گرمست بدرجه سیوم و خشک بدرجه دوم عصبها را
قوت دهد و قوت داروها باندرون طبقها برساند مرزنگوش گرم و خشکست بدرجه سیوم
لطیف کننده است و محلل بادها بشکند مامیثا سرد و خشکست بدرجه سیوم چشم را قوت دهد
و اماس را سود دارد خاصه [illegible] را مر گرم و خشکست بدرجه دوم اثرها پدید آید و طبقه قرنیه
لطیف کند میویزج گرم و خشکست بدرجه سیوم تندست و زداینده قمل را که در مژه افتد بکشد
مراره گرم و خشکست و لطیف کننده آب که در چشم جمع شد خون فسرده را تحلیل کند نشاسته سرد
و خشکست و مغری نحاس سوخته قابض است غسول او ناخنه را و گوشت فزونی سود دارد نوشادر
لطیف تر از نمکست و سپیده ببرد نطرون در قوت اوست حرف الواو وج گرم و خشکست عصاره
او طبقه قرنیه را لطیف کند ورد ماده تنها را از چشم باز دارد ودع [illegible] او را سوخته بکار دارند درشتی چشم
را سود دارد و سپیده ببرد حرف الها هلیلجا در وی قبضی است و سردست بر اماسها چشم ضماد کنند
سود دارد هلیله زرد و سیاه قوت دهد و دمعه باز دارد و قوت بلیلج چون هلیلج است والله اعلم
باب [illegible] اندر شناختن داروها چشم که چگونه باید کرد و چون

ساخت اصل اندر شناختن ترکیب کردن داروهای چشم آنست که نخست داروها مدبر کنند پس
ترکیب کنند و هر نوعی را اندر او تدبیری دیگرست اما تدبیر بعضی سنگها چون شادنه هندی و توتیا و مرقشیثا
و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند و آب سود آنست که داروها را بکوبند نرم و بسایند چندانکه تواند
و این کوفته را در آب کنند و بشورانند و اندکی اندک در غضاره رنگین میکرد اندند و دیگر بار آب بر سر باره میکنند
و آنچه بر سر می آید با آب میرود با سنگها اندر غضاره دوم میکرد اندند تا هرچه نرمتر و لطیفتر و سوده تر است
با آب برود و اندر غضاره دوم حاصل شود این غضاره دوم بنهند تا دارو از آب جدا شود و بنشیند آنگاه آب
از سر دارو بریزند دارو را به آفتاب بنهند تا خشک شود و سر او پوشیده دارند تا غبار اندر وی نشود و آنچه
درشت و تمام نسوده باشد و اندر غضاره نخستین بماند او را دیگر باره بکوبند و بسایند و هم برین گونه بشویند تا جمله
دارو نرم و سوده شود چنانکه هیچ درشتی نماند پس شستن را دیگر باره جهة احتیاط در آب کنند و بدست
بمالند و بشویند پس آب از وی می گیرند و بنشانند و خشک کنند تا آنچه درشت باشد از وی جدا شود این
شستن را بتازی تصویل گویند و تدبیر بعضی سنگهای دیگر چون قلقیا و زاجات آنست که نخست ایشان را بسوزند
پس تصویل کنند و سوختن این انواع آنست که آنها را بشکنند و در کوزه نو کنند یا در حفره کنند و گل حکمت
اندر گیرند و بتنوری اندر نهند و یک شب بگذارند و روز دیگر بیرون کنند و بکوبند و بسایند نرم و تصویل کنند
و صدف را و حلزون را و آنچه بدین ماند همچنین بسوزند و توبال مس و مس سوخته را نا کوفته چند آب
بشویند و بکوبند و بسایند و تصویل کنند و اسفیداج را چند بار تصویل کنند تا تیزی و درشتی از وی
بشود و سنبل را اول بمقراض ببرند پس بهاون بکوبند چندانکه بقوت کوفتن سوخته نشود و بحریر فرو
کنند تا چون غباری فرود آید و اشنه را بدست بمالند تا پوستها از وی جدا شود و سپید گردد پس
آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند پس
دیگر باره بخشکی بکوبند و بحریر فرو گذارند تا چون غباری فرود آید و زنجار را تصویل کنند و انگاه از وی با اسفیداج
ترکیب کنند و بعضی صمغها چون اشق و سکبینج بشکنند و با آب اندر فرغار کنند پس اندر هاون
کنند و بمالند تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی را هم نخست فرغار کنند و حل کنند پس بحریر فرو پالایند و
داروها بدان بسرشند و آنچه اندر شیاف ابیض خواهد کرد از صمغ و کثیرا اولیتر آنست که آنها را بکوبند
نرم و بسپیده خایه مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند که درین شیاف صمغ و
کثیرا بیشتر بکار آید اما اندر شیافهای دیگر از بهر سرشتن و قوام باید اگر کثیرا باشد بشاید و افیون را بعکد

تصویل کنند

بارها کوچک و بر تخته مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر گرم نهند تا تخته گرم شود و بر دارند و بکنند از
که افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل نشود و او را در آب فرغار کنند تا حل شود و داروها بدان بسرشند
و اصل اندر ترکیب داروهای چشم آنست که بدانی که مقصود از هر دارویی چیست و منفعت
او و آن باب چند است و آنچه منفعت آن بیشتر بود بکار دارند و به بینند تا این داروها
که اندرین مقصود بکار آید کیفیت چه اندازه است اگر کیفیتی قوی تیز دارد چون زنجار
و زرنیخ مقدار او باندازه مصلحت کنی و آنچه از بهر اصلاح او باید چون اسفیداج بیشتر کنی
تا تیزی و مضرت وی شکسته شود و اگر کیفیتی و بدان تیزی نیست و منفعت او بزرگ است چون توتیا
هندی و مانند آن مقدار بیشتر کنی و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنی و داروهای نرم که قوت او تیز نباشد
چون اسفیداج مقدار او بیشتر کنی و صمغ و کثیرا که منفعت و تحت بسیار نیست مقدار او کمتر
کنی و سکبینج و حلتیت اندر شیاف حرارات مقدار تمام باید کرد چرا که غرض از شیاف حرارات
تحلیل است و منفعت این هر دو اندر تحلیل آب قوی است و آب غوره و آب بادیان و هلیله و سماق
و مرزنگوش و ماران از بهر آنست تا قوت دارو زیاده کند پس اولیتر آنست که داروها چند کرت بدان
تر میکنند و خشک می کنند و باز می سایند و تر میکنند تا قوت آن در دارو پدید آید و مقصود از مشک
آنست که مشک قوت داروها بقعر چشم و اندرون طبقات رساند مقدار او باندازه معتدل باید
کرد و افیون از بهر نگاه داشتن قوت دارو است مقدار او نیز باندازه معتدل باید کرد و داروها گزیده
و تازه و بی غش باید گزید و هر یک جدا باید کوفت و بدان وزن که در نسخه بود کوفته و بیخته بکار باید برد
و بدانکه اگر کسی همه داروها که اندر شیافی یا اندر ذروری بکار باید بیکبار در هاون کند و بکوبند خطا
بود چرا که بعضی داروهاست که بیکبار کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی تمام در او کوفته شود
و چون یکی زود کوفته شود و طبیب استقصا می کند تا دیگر کوفته شود لطافت این که کوفته
شده است بگردد و بشود و باقی او سوخته گردد و کمترین مضرت آن باشد که اوزان هر یکی از نسخه بگردد
و چون داروها بر رسم و شرط کوفته شود همه را بیکبار در هاون باید کرد و با مسکی سودن تا بیکبار
آمیخته گردد و این که شیاف خواهد کرد آب بر چکانند و می کوبند تا هموار سرشته گردد پس شیاف
شود و اندر سایه خشک کنند و از گرد و آفتاب نگاه دارند که لطافت دارو بستانند و شیاف
را فصل ربیع موافق تر بود و ذرور را آخر فصل ربیع چرا که هوا گرمتر بود و داروها زود تر خشک

و آنکه از بهر اصلاح او بکار آید در قوت او کمتر کنی

حالکرو نکار با صمغ کنی

اقسام

شود و کوفتن و بیختن آسان تر بود و سرمه سوده تر باید و اگر دارو بیست که با بغوره و آب بادیان و با
پرورده هم با جرم فصل ربیع بهتر بود والله اعلم **باب ششم اندر آنکه چشم چگونه باید گشاد و دارو
چون باید کشید** اما اندر گشادن چشم بهر چیم آهسته تر باید بود و چشم راست بدست چپ باید گشاد
بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل بر گوشه چشم که از سوی بینی است نهادن تا
بدیگر گوشه و میل را بانگشت وسطی و ابهام بجنبانیدن تا اندر چشم بگردد و دارو بهموار بچشم رسد و چشم از حرکت
میل خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید گشاد بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشه چشم
تا بدیگر گوشه چشم نهادن و بجنبانیدن و چون میل از چشم برداری بیکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید داشت تا پلک
چشم بآهستگی باز جای شود و میل بجنت باریک باید خاصه سر میل که دارو بدو بر داری تا بختی بر برد و بیما بهتر
باید تا دارو بیشتر بردارد و انواع که طبیب چنانکه پلک چشم ادبار کرد اندرونه را با ابهام و سبابه باید گرفت و باستی
بر کشیدن و کنجه میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن تا چشم باز گردد و چون فارغ شود پلک را دست از چشم بر باید
داشت تا برفق باز جای شود و چشم که بجنت باد ر باشد میل بدو نشاید رسانید ولکن داروی سوده حل
کرده اندر باید چکانید با میل ربوده باید داشت تا قوت دیگرانی میل بچشم نرسد و انواع که داروی تیز اندر کشند
میلها زود از دوپس یکدیگر نشاید کشید تا چشم از میل نخستین آسوده نشود و سوزش داروها ساکن
نگردد و میل دوم نشاید کشید و آنکه رمد با حرارت و درد صعب باشد در چشم او هیچ داروی تیز نشاید
کشید و بعمار ریا لکن و منیمن را که ماده در بحث تا باشد چون جرب و سبل و ظفره هیچ داروها تیز علاج نتوان
کرد و انواع که سبیدها باشد دیگر بر خواهد داشت و موضع آن را بداروها باید بگزین و خار بیدن چنانکه بحوالی آن
هیچ رنج نرسد **باب هفتم در نگاه داشتن چشم تا درست باشد و درد نکند** تدبیر نگاه داشتن
چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از گرد و از باد و هوای گرم و سرد که از اعتدال بیرون باشد
نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریدن اندر چیزها روشن و درفشان و نقشها خرد و خطها باریک
الا که نگاه بر سبیل ریاضت و از استلقا یعنی ببشت باز خفتن و از زمستی بسیار و طعام و شراب
غلیظ و بد گوار و از هر چه بخار بدماغ بر آرد و از سبزیها چون گندنا و سیر و پیاز و طبع نرم دارد و
علاج طبع زیاده و گرمابه و رگ زدن و حجامت کردن و بسیار خفتن و بیخوابی و چشم بر چیزی داشتن چنانکه نظر
از وی بر ندارند و چشم برهم تر سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و شب طعام
خوردن و جماع کردن بسیار و شراب تیره غلیظ و هر چه معده تیز بصر را زیان دارد و با دروج و شیب

ویرمزن

ورسیون رسیده زیان دارد و دور آب صافی نشستن و سر با بر دو چشم باز کردن سود دارد و سرمه و توتیا
با آب بادیان و صمغ تکوش پرورده اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و برود رمان و آب
بادیان ساده با شکر کشیدن سود دارد **صفت** برود رمان چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بگیرند
انار ترش و انار شیرین و دانه او با پیه او بکوبند و بفشارند و آب او بگیرند و بپالایند و صافی کنند
و بمقدار یکمن از ین آب صد درم سنگ انگبین مصفی بر نهند و در پاتیلی سنگین بر آتش نرم بجوشانند
و کفک بر دارند و بقوام آرند **صفت** سرمه که اجزاء چشم را قوت دهد و پلک چشم محرق را صافی کند
و ماده سبل و ناخنه از چشم باز دارد هلیله کابلی مقشر و صبر و مامیران و زرد چوبه از هر یکی دو درم
نمک طبرزد و مروارید نا سفته و کفک دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی و تخم بادیان
و سرطان بحری و توتیا هندی و شیاف مامیثا دهبانی و کافور و اسفیداج و ارزیز و اقلیمیا زر و گل
سرخ و حضض و هلیله زرد از هر یکی یک درم همه را بکوبند و ببیزند بحریر و هر ساعت آب بادیان تر بروی
می چکانند و می سایند تا داروها قوت آب بادیان بگیرد پس خشک کنند و باز بسایند و باز بسایند **جزو
دوم از گفتار دوم در بیماریها که اندر پلک چشم افتد و این جزو هیجده باب است** از
بهر آنکه بیماری که در پلک چشم افتد بدین عدد است ولکن از جمله بیست و نه بیماریست که خاصه
پلک چشم است و باقی در ابرو و سر و دیگر اجزاء چشم و اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه پلک
چشم است اینست اول برد دوم تحجر سیوم التصاق چهارم شتره پنجم شعیره ششم شعر زاید
هفتم انقلاب هشتم وردینج نهم سلاق دهم شرناق و بیماریهای دیگر که در آن ابتدا و دیگر افتد اول
جرب دوم خارش یا بدون پلک سیوم حسا الاجفان چهارم غلظ پنجم کمکه ششم توثه هفتم
کمنه هشتم ثولول نهم شری دهم غده یازدهم سلعه دوازدهم تاکل و جراحت سیزدهم سلع چهاردهم
انتفاخ پانزدهم استرخا شانزدهم تورم الدم هفدهم برکان هژدهم انتثار الهدب نوزدهم
بیاض الهدب **باب نخستین** اندر برد و اسباب و علاج این برد رطوبتی غلیظ که اندر پلک چشم
گرد آید و غلیظ شود و نفسر مانند ژاله و برد بتازی تگرگ را گویند و این علت بیشتر بر ظاهر
چشم افتد **صفت** برد فرو گرا اشق که حلتیت بگیرند و بسرکه حل کنند و طلی میکنند و شوخ انگبین
و عنزروت و علک البطم هر سه را بهم بسرشند و بر آن موضع می نهند و اگر موم زرد و روغن گل و علک
البطم با شوخ خانه مگس انگبین و اشق حل کنند و بسرکه بسرشند و طلی کنند قوی تر باشد **صفت**

کر آسان تر آید

طلی اسبا سیوسی ببرد او شعیره را سود دار کنند و مرا زهر یکی چهار درم لادن نیم درم موم یک درم شحم
نیم درم بوره نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن یا بدردی روغن زیت سرشتند و طلی کنند و اگر
بدین داروها تحلیل نپذیرد پلک چشم را بصبغ بشکافند و بر در انگشت میل بردارند و اگر شکاف بر آن
افتد میان نگاه او بدوزند و در وی دارو اصفر بر کنند **صفت** دارو اصفر بگیرند انزروت پرورده بشیر خر
هشت درم شیاف میثا دو درم زعفران سه درم مرداسنگ نیم درم همه را بکوبند و ببیزند نرم و نگاه دارند
و اگر بر درا اندرون پلک چشم افتد پلک باز کرد استر و از پهنا شکافند و برده بردارند و چشم با آب گرم بشویند

باب دوم از جزو دوم اندر تحجر و اسباب و علاج آن این علت اماسی است بخته بر خرد و ماده او فضله
سوداییست که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد و سبب فسردن از نرمی و لطافت پلک چشم است و آنچه لطیف‌تر است از
ماده علت بتحلیل خرج میشود و آنچه غلیظ‌تر است از ماده علت سخت گرد در بماند و بعضی این علت را عدسه گویند
اول رگ قیفال باید زد از آن دست که علت از آن جانب است و پس از آن اصطخیقون و حب قوقایا
و ایارج فیقرا و مقصود از رگ زدن و حب قوقایا خوردن آنست تا چون مرهمها محلل بر نهند و با دستکاری علاج
کنند مرد ماده نیابد و ... باشد تا ماده دیگر روی بدان موضع ننهد و ... بعد از این مدت یک
هفته چشم را با آب گرم همی باید شست و اسفنج با آب گرم تر کرده بر وی نهادن تا ماده علت نرم‌تر شود
و اگر پس از یک هفته مرهم و یا حلبون بر نهند یا ... و اگر مدت دراز گردد و نگذارد پلک
چشم باز کردن و بشکافند چنانکه ماده علت را بیابند و بناخن یا بملقط و یا انگشتری بفسارند
تا بیرون آید و گاه باشد که ماده فسرده بیرون آید و باشد که ریم آید و اگر ترسد که علت معاودت کند
لبهای جراحت بناخن ... بگیرند تا جراحت ... و ماده بالا آید و بعد از آن اسفنج با آب گرم
می شویند

باب سیوم اندر التصاق و علاج آن التصاق بر هم رستن هر دو پلک چشم را گویند
و گاه باشد که هر دو پلک چشم را گویند و گاه از کنارها کنار رسته شود و باشد که پلک بر طبقه
ملتحمه رسته شود و باشد که بر حدقه رسته شود و سبب آن دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر پلک
قرحه بوده باشد و علاج کرده باشند و مدتی چشم بر هم نهاده و موضع جراحت بدان سبب بر هم گیرد
دوم آنکه ناخنه یا سبل برداشته باشند و بموضع جراحت چنانکه واجب کند زیره و نمک چاغ ناکرده
بگذاشته باشند **علاج** این علت دستکاری است آنجا که گشاده باشد میل درکنند و پلک بردارند و
موضع بر هم رسته را بدان آلت که ناخنه بردارند از هم باز کنند و اگر پلک بر طبقه ملتحمه رسته باشد

باید حدقه دست آهسته برداشت باید داشت ... پلک بسیار برکشیده نشود چرا که بیم باشد که طبقه
قرنیه با پلک برآید و چشم از جای خاسته شود و از آنکه هر دو پلک بهم بر هم رسته باشد و میل در
نتوان کرد پلک را اندکی بر باید داشت برفق با آلتی که آن را منجل ناصور گویند بگشادن و زیره و نمک
چاغ کردن و پنبه بروغن گل چرب کرده اندر میان هر دو لب پلک نهادن تا باز بر هم نروید و بر پشت
چشم زرده خایه مرغ و روغن گل بهم آمیخته بر نهادن و ببستن و روز دوم بگشادن و هم آب
زیره و نمک بر کردن و بروغن گل و زرده خایه مرغ علاج کردن و روز سیوم اگر عملی کرد ... لبها
جراحت ... اندر کشند و نگاه داشتن تا دیگر بر هم نروید و اگر هنوز شیاف کشید ...
ببینند هم بروغن گل و زرده خایه علاج کنند تا وقت شیاف در رسد **باب چهارم اندر شتره و علاج
آن** شتره کوتاهی پلک چشم است و بسبب کوتاهی پلک چشم دیده اندر خواب بغیر حجاب پوشیده
نشود و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و این چشم را چشم خرگوش مانند کنند و خواب ...
چشم را خواب خرگوش گویند و گاه باشد که هر پلک کوتاه شود باشد و اسباب این علت دو نوع است
یکی نقصان ماده پلک است و از مادر چنان زاید دوم حوادث گوناگون و حوادث چهار گونه است یکی آنکه
سبب علتی پلک بریده باشند و در وضع چنانکه واجب کند دوم آنکه غده در پلک تولد کند یا گوشتی فزونی
روید و بسبب قرحه بوده باشد سیوم پلک باز گردد و تشنج کند تشنج مادی یا خشک چهارم آنکه عضله
از عضلهای پلک مسترخی شود چرا که این را سه عضله است چنانکه در تشریح عضلهای چشم یاد کرده آمد
و از این عضلها یکی آنست که پلک را بر دارد و حرکت گشادن پلک بدانست و دو عضله آنست که پلک را
فرو خواباند و حرکت بر هم نهادن پلک بدانست هر گاه که عضله بردارنده مسترخی شود پلک ...
و هر گاه که تشنج کند فرو نتواند خوابانید و لبهای هر دو پلک بهم نرسد و هر گاه که از این دو عضله یکی مسترخی
شود آن گوشه چشم که عضله مسترخی از جانب او باشد فراز نشود **علاج** آنکه مادرزادی باشد علاج نیست
و آنکه سبب بریدن پلک و باز دوختن باز گردد علاج متعذر است و در کتب یاد کرده اند که همان موضع که دوخته اند
دیگر باره بباید شکافتن نیکوتر دوختن و مرهم سهد و چیزهای نرم کننده باید نهاد تا نیکوتر روید و آن متعذر است
و آنکه سبب غده یا گوشت فزونی باشد غده را هم بدان طریق که برد و تحجر را علاج کنند بر باید داشت
و اما گوشت فزونی بداروی تیز و شیافها ... بردارند و اگر بدارو کفایت نشود فزونی را ... و
سوزن ... کنند و ... بکرند و داروی تیز در کشند چون باسلیقون و مانند آن یا زیره و نمک

داغ کنند تا معاودت نکند و انواع سبب تشنج باشد گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدن و روغن
بنفشه و موم و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن و در آب حلبه نشستن و از آن نطول ساختن سود دارد و آنچه که سبب
استرخای عضل باشد داروهاء قابض بر باید نهاد چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد **باب پنجم**
از جزو دوم اندر شعیره و علاج آن شعیره اماسی است دراز بر شکل جو و این آماس بر رستنگاه
موی مژه افتد و سبب آن فضله ایست غلیظ سودایی که آنجا گرد آید و سخت شود **علاج** اگر اندر سر و چشم
و حوالی آن حرارتی باشد پس از فصد و تنقیه دماغ شیاف مامیثا و گل ارمنی با آب کشنیز سوده طلی باید کرد و
بکشکاب تکمید باید کرد و گویند که چیزی سازند از مس یا از کوهی دیگر و دارو گرم کرده در وی کنند و بر موضع علت
نهند تا حرارت و قوت دارو بدو رسد و اگر آن دارو در مثانه گوسفند کنند یا در مثانه گاو همین باشد و اگر
حرارت اندر سر و چشم باشد بآب گرم تکمید کردن و بعد از آن مکسا[illegible] بر شعیره مالیدن و نان گرم دمادم
بر نهادن و سکنجبین اندر آب [illegible] طلی کردن و انجیر خشک تر زده اندر شراب پختن و طلی کردن و مغز دانکی
بوره و چهار دانک [illegible] در شراب پختن و طلی کردن و خون کبوتر بچه بر چکانیدن سود دارد **باب ششم**
از جزو دوم اندر شعر زاید و علاج آن شعر زاید موی فزونی را گویند که بپهلوی مژگان بر روید و راستی نه هموار روید
و ناهموار رویدن آن باشد که بعضی بر فرو شود دارد و بعضی بچشم اندر خلد بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره
شود و سبب آن رطوبتی بسیار و تباه باشد [illegible] اگر سوران [illegible] موی را بر تابانیدی
و ممکن نگشتی که موی از روستی **علاج** نخست استفراغ باید کرد و ماده فزونی را ابدا [illegible] مزاج او
باشد از تن و دماغ بیرون کردن و [illegible] بایارج فیقرا و مانند آن و اگر مزاج میل بگرمی دارد [illegible] مواد
هلیله پرورده با اطریفل کوچک [illegible] خورد [illegible] داشتن و [illegible]
و [illegible] و بعد از آن دستکاری کردن و دستکاری در این علت از چند گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم
موی فزونی و موی طبیعی دوسانیدن سیوم موی فزونی داغ کردن چهارم دوختن پنجم تشمیر کردن و دارو
که اندر کشند داروی تیز باشد چون باسلیقون و روشنایی و شیاف اخضر و شیاف دیده تا آن رطوبتها
که سبب علتست تحلیل کنند **صفت** شیاف دیده که بدین علت مخصوص [illegible] و سلاق را و سوختن
چشم را و جرب و سپیده کهن و موی فزونی و سبل را سود دارد صمغ عربی و کثیرا و قلیا و سپیده ارزیز
صبر و زنگار و مر صافی و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و مس سوخته و دار بلبل و بلبل سپید و بلبل سیاه و زاج
عروق و نشاسته و زرد چوبه و سکر العشر و توبال مس از هر یکی دو درم عنزروت سه درم [illegible] اقاقیا از هر یکی

درمی و نیم توتیا و حضض [illegible] و سنبل خوش بوی و مازوی سوخته از هر یکی یک درم عود داروها بیست [illegible]
بهم [illegible] نرم بسایند و یکدرم [illegible] بآب سداب و ترشی ترنج حل کنند و داروها بدان سرشته و شیاف کنند **نسخه**
دیگر شیاف [illegible] اندر علت موی فزونی و جرب کهنه و سبل و سلاق و سوختن چشم سود دارد زنگار شش درم
صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم قلقطار زرد و افیون از هر یکی دو درم سپیده [illegible] یک درم با آب
سرشته و شیاف کنند و باسلیقون و روشنایی در علاج ظفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی
را بکنند و جایگاه او بنوشادر بخارند سود دارد و خون صفدع سبز مالیدن و خون حیوانی
که در موی سگ بود آنرا قراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره هدهد مالیدن سود
دارد و اگر خون صفدع با خون کنه سگ با خاکستر [illegible] مازریون طلی کنند علاجی قوی باشد و خون
خارپشت و زهره کرکس و زهره خارپشت بر چکانیدن و مالیدن سود دارد و زهره بگیرند و خشک کنند
و نرم بسایند و همسنگ آن چند [illegible] سوده با آن بیامیزند و بخون کبوتر بچه سرشته و
شیاف کنند و [illegible] درم حل کنند و طلی کنند و نیم ساعت بر آن صبر کنند سود مند بود و [illegible]
در جایگاه موی را [illegible] کنند بگیرند و نوشادر و سم خر سوخته [illegible] بسایند و طلی کنند سود دارد و [illegible]
دریا با لعاب اسبغول سرشته و طلی کنند موضع موی را [illegible] کند موی بر نیاید ابو علی
میگوید منفعت خون صفدع نزدیک من درست نگشتست اما موی فزونی را با موی طبیعی
دوسانیدن آن وقت توان که موی فزونی یک موی یا دو موی باشد که موی طبیعی و افزونی را بصمغ
یا بکثیرا حل کرده آلوده کنند و هر دو را بهم دوسانند با انگشت چندان نگاه دارند که بر هم [illegible]
شود و داغ کردن بن موی را شرط آنست که موی فزونی اندک باشد و آلت داغ سوزنی باشد [illegible] زرین
سر سوزن اندر آورد همچون سر [illegible] پلک را برگردانند و بر روی دیده اندر زیر
پلک خمیر سرد بر نهند تا حرارت داغ بر رطوبتها و طبقهاء دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود و
و [illegible] کنند و موی برکنند و داغ کنند اگر موی را پیش داغ [illegible] دو موی بکنند
و داغ کنند [illegible] سپیده خایه مرغ و روغن گل [illegible] بر موضع داغ و [illegible] از [illegible]
نشود داغی دیگر بکنند و دوختن چنان باشد که سوزنی باریک بگیرند و از موی سر یک تا موی باریک
دو تو کنند و بسوزن [illegible] چنانکه دو سر موی بسوزن اندر آید و میان موی چون حلقه بیرون باشد
و یک تار موی بیارند از موی سر اندر حلقه کشند و موی دوم را دو تو کنند چنین که حلقه موی دوم اندر حلقه اکمه

اندر سوراخ سوزن باشد افتاده باشد و سوزن را از باطن پلک بر دیگر موی فزونی ظاهر برآرند و سر حبل موی فزونی را اندر حلقه این موی کشند که اندر سوراخ سوزن بسته و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ شود و بکار بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد و بجای باز آید تن موی دوم که اندر حلقه موی نخستین است
نخستین را باز بسل آید و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند و بیرون آرند و چون موی فزونی برآورده باشند
ابر موی اصلی باید در سانید و بخیت میل بر منفذ سوزن باید مالید و این در وقتی باشد که بسند
اما تشمیر آنجا کنند که موی فزونی بسیار باشد و بهترین طریقی آنست که طبیب بیمار را پیش خود بنشاند و مژه پلک
بالا را بهام و مسبحه چپ بگیرد و لختی برداراد و بگنج میل بر پشت پلک اعتماد کند تا باز گردد و سه رشته
به سوزن باریک اندر کشد و سوزن را از سوی اندرون پلک بسوی پشت پلک آرد آنجا که جای ملکی میان
پلک است و اگر خواهد بعوض رشته پشت پلک بردارد و تقدیر کند که چندی باید چنانکه تقدیر کرده
باشد سوزن در رشته سه جای نشان کند و بیرد و احتیاط کند تا با خر پوست پلک نبرد و چون فارغ شود
سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره زند و بخت میان گاه دوز و پس درود اصفر با مرهم سپید بر شد
و بر جراحت نهد و کوشش دارد تا در بریدن آسیبی بعضله که پلک چشم فرو خوابانید نرسد و طریقی دیگر آنست
که پشت پلک را بدو انگشت اندکی بردارند و دو تخته سبک باندازه پلک برآرند و چندانکه خواهد
بر میان پلک در میان آن دو تخته کنند و هر دو سر تختها ببندند چنین که پوست پلک اندر سکنجه شود
تا مرد غذا بدو نرسد و در کم بیش ده روز مرده شود و بیوفتد و جراحت بدید بیاید و تشمیر بداروی تیز
چنان باشد که داروی تیز بسر میل بردارند و بر پشت پلک بدان موضع که تشمیر خواهد کرد طلی کنند بر سان
برگ مورد در ساعت پوست بردمد و اثر ریش پدید آید دارو از وی بستریند دیگر ساعتی اسایش دهند
و باز دیگر بسده سکر طلی کنند هم برین سان ریش گردد و بگذارند تا سیاه شود و خشکریشه بندد بروطی
نشوند و موم روغن طلی کنند هم برین سان ریش کرد و تا خشکریشه بیفتد و اگر حاجت آید مرهم اسفیداج
طلی میکنند تا درست شود و اگر آهک آب نارسیده دو جزو شخار یک جزو بوره دو جزو آب صابون دو جزو
و داروها اندرین آب بسر شند و بکار دارند **باب نهم اندر انقلاب الشعر** بسیار باشد که
موی مژه اگر چه فزونی نباشد آنچه باشد ناهموار رسته باشد و لختی بسوی دیده اندر شکند و
مخلد این را انقلاب الشعر گویند و بدین سبب اشک از چشم دویدن گیرد و دیده بر نجد و اعراض
فزونی تولد کند **علاج** این علاج است و موی ناهموار رسته را بر موی راست رسته بازبردوسانیدن

بصارهام

جالینوس

جالینوس میگوید که صد همه کوچک بباید سوخته و سوده و بقطران بسر شند و موی باز است موی را
بیاید اندود این قطران را آنجا طلی کردن دیگر باره موی بر نیاید **باب هشتم اندر ورد بیج** اندر کتاب
تذکرة الکحالین یاد کرده است که علت ورد بیج آماسی دموی است اندر پلک چشم و سبب آن
بسیاری ماده است که از دماغ فرود آید و گاه باشد که سبب عظیمی اماس پلک بر کرد و خون رفتن حالا
در جمله عظیمی اماس بدان حد باشد که چشم نتواند گشاد و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب بسیاری
ماده و ضعیفی نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دموی است آنست که چشم گشادن و سرخ
باشد و تری بسیار بود اندر چشم و بسیار بالا بود و گاه باشد که ماده اماس صفراوی باشد و علامت
وی آنست که اماس سبکتر و سرخی کمتر و خارش و سوزش قوی تر باشد و اندر کتاب قانون می آید که علت
ورد بیج اماس طبقه ملتحمه است و عظیمی اماس بدان حد باشد که سپیدی چشم چنان بلند شود که
حدقه را بپوشاند و چشم بهم نتواند نهاد از عظیمی اماس **علاج** اول وقت قیفال بگشایند و باندازه
قوت خون بیرون کنند و اگر فصد کشادن قیفال متعذر بود حجامت کنند بر پس سر و بر هر دو کتف و اگر ممکن
بود مطبوخ هلیله دهد و غذا باز گیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز اول و روز دوم و سیوم شیر زنان
درو چکانند و شیاف ماميثا و حضض و صبر طلی کردن سود دارد و ضمادها که از کشنیز و از اکلیل الملک
و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ سازند و نان میده اندر میفختج اغشته با زرده خایه مرغ بسر شته
و گل سرخ و عدس مقشر و آرد جو اندر گلاب و روغن گل میفختج و بر چشم نهادن سود دارد و اولی آنست
که نخست بنهاد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ چیز بچشم نرسانند و از پس سه
روز اکر ورد رملکا با اندر کشند روا باشد و از پس یک هفته ذرور نجا نیم سود دارد **صفت** ذرور ملکا با
انزروت مدبر و نشاسته و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی راست راست بهم را بسایند و نرم بکار دارند
صفت ذرور نجا نیم ملکا یا نیم درم ذرور اصفر نیم درم **صفت** ذرور اصفر صغیر بگیرند انزروت مدبر
ده درم شیاف مامیثا دو درم ذرور اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم بهم را نرم بگیرند و بکار دارند
صفت ذرور اصفر کبیر انزروت مدبر هشت درم شیاف ماميثا دو درم صبر و افیون و نشاسته
و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مر دانگی و نیم جمله هشت دار و دست بهم کاه که علت اند
اختلاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و در آخر اختلاط اصفر کبیر و آنراکه پلک ریش گشته بود چشم
نتواند گشاد و این علاجها سود ندارد ذرور اغبر باید کرد **صفت** ذرور اغبر توتیا مغسول

و شیح سوخته مغسول از هر یکی دو درم و شیح صدف را کوبند شکر طبرزد پنج درم همه را نرم بکوبند
و بکار دارند ریشها و چشم را و دکوم و جرب و سبل را سود دارد و تا انا نبیا علت سه روز بکار د
هیچ حال ذرور بچشم اندر نبا بر کشید و چون ذرور بر کار دارند جز بر پلک نشاید کرد **باب
نهم اندر سلاق** سلاق ستبر شدن و سرخی کناره پلک را گویند و این علتی است که اگر مدتی
بر آید و علاج نکنند موی کان بریزد و پلک بسوزد و خورده شود و بیشتر نزدیک پیغول چشم افتد
گاهی نزدیک پیغول بزرگ که سوی بینی است و گاهی نزدیک پیغول کوچک که سوی گوش است و سبب
این علت رطوبتی باشد غلیظ گرم تند سوخته **علاج** آب سماق اندر وی چکانند و ضمادها
سازند از این نوع تخم انار ترش بگلاب بپخته و عدس مقشر با تخم انار ترش و گل سرخ بگلاب بپخته
و برگ کشنه و برگ خرفه کوفته و بسپیده خایه مرغ گل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند و با مداد
بگرمابه می شوند و آنکه سلاق کهن گشته باشد حجامت ساق و رگ پیشانی زدن و بیرون ز گرمابه
سخت سود دارد و اگر الحرارة قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین برود غوره و شیاف
دینه سود دارد **صفت** شیاف احمر لین ساذج هندی و مروارید از هر یک چهار درم صمغ عربی
و کثیرا و مر صافی از هر یک دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یکی یک درم جمله ده دارو است همه را بکوبند
و بیزند نرم و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند و عادة الکحالان چنانست که این شیاف
دراز کنند و شیاف احمر حاد گرد کنند **صفت** برود غوره سلاق و دمعه و سبل را سود دارد و توتیای کرمانی
یک اوقیه هلیله زرد و زنجبیل از هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یک درم همه را کوفته و بیخته
غوره بپرورند نافع بود **باب دهم در سرناق** شرناق چشمی فزوده است چون پیهی که با عصب
شده باشد و غشا بجمله در کشیده بر ظاهر پلک بالا و علامت آنست که پلک سطبر شود و چشم بگرانی
نتواند گشاد و هرگاه که انگشت سبابه و وسطی از هم گشاده بر چشم نهند و بر انا اعتماد کنند سرناق اندر
میان هر دو انگشت پدید آید و خداوند این علت روشنایی کم تواند دید و زود اشک فرود آرد و عطسه افتد
و این علت خداوند را کام و دنیزه بود و سر طوبا بر اشتر آید **علاج** دستکار بسیند دستکاری این از رنج و خطر
خالی نیست چه اگر پوست پلک بباید شکافت اگر کمتر از مقدار واجب شکافند مقصود حاصل نباشد
و اگر زیادت تا از آن شکافند بیم باشد که غضروف پلک شکافته شود و سرناق اندر پوست پلک از هم شد
لکن از آن پیوسته باشد و تمام بر داشتن متعذر بود و چیزی از آن که در جراحت باید کرد تا باقی آنها سوخته

وبخورد

و بخورد بدین سبب از رنج و خطر خالی نباشد و علی بن عیسی الکحال در کتاب خویش میگوید این الحقراب
را سرناق عظیم پدید آمد و قوم او رضا ندادند دستکاری کردن مرتق انیا بذرور اغبر و ذرور اصفر
و طلی صبر و اقاقیا و حضض و سک و شیاف مامیثا و اندکی زعفران همه را با آب مورد تر سرشته
علاج کردم علت زایل شد **باب یازدهم در جرب** جرب چهار نوع است اول را بلغت یونانی
راسوطیس گویند یعنی درشتی دوم را طراقوطیس یعنی سخت درشت سیوم را طاقوسوسیس
گویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین چنان باشد که اندرون پلک سرخ و درشت گردد و اشک
آمدن گیرد و بیشتری از پس رمد گرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب آن رطوبتی شور باشد و بخارها
و دودها که بچشم رسد **علاج** نخست رگ قیفال باید زدن و حجامت باید کرد و استفراغ کردن
بمطبوخ بنفشه و جلاب **صفت** آن بگیرند بنفشه خشک و بکوبند و بیزند و مقدار چهار درم اندر جلاب
خام کنند و بدهند و آنرا که طبع قوی تر باشد بنفشه زیاده کنند **صفت** مسهلی دیگر بگیرند هلیله زرد
مقشر مقدار بیست درم و در شیشه کنند و صد درم آب در سر او کنند و هفته شیشه را اندر آفتاب
نهند پس پالایند صافی و پانزده درم شکر سوده اندر یک نیم از آن آب کنند و بدهند **صفت** مسهلی
دیگر بنفشه دو درم تربد یک درم رب سوس و دانگ سقمونیا دانگی و نیم گل سرخ دانگی و نیم کثیرا دانگی
حب کنند این یک شربت بود و این حب را اقراص بنفشه گویند درد سر و درد چشم که از گرمی بود سود
دارد پس از آنکه استفراغ کرده باشند پلک چشم را باز گردانند و شیاف احمر بخارانند و اگر بدارو
تیز حاجت آید شیاف اخضر خارند یا سرخه روشنایی اندر کشند از آنکه با جرب رمدی بود شیاف
احمر لین خارند و احمر لین در باب نهم از این جزو یاد کرده آمده است و این نوع را شکر خاریدن
خطا باشد و هرگاه که پلک باز گردانند و بخارند با مسکی بجای با تو باید آورد و چون از رنج خاریدن
و تیزی دارو برآساید ذرور اغبر اندر کشند و گفته اند که اگر پلک را باز گردانند و مازوی سوده
بر کنند و مازو بر کرده بگذارند جرب باطل شود و پلک ماده جرب را قبول نکند **علاج** نخست استفراغها
کنند پس پلک را بشیاف احمر حاد و شیاف اخضر بخارند یا بسلیقون در کشند و آنرا که از این
شیافها حرارتی خیزد دست از آن بدارند و شادنج عدسی مغسول در وی کشند تا حرارت ساکن
شود پس با احمر لین مخارند و ذرور اغبر میکشند تا بتدریج با احمر حاد رسانند و آنرا که
با جرب حرارت با فراط باشد و ریش گردد داروها نرم و خشک بکار دارند و بعضی اطبا

درشتی جرب را میل بالند و نرم کنند لکن انجا که حرارت قوی باشد این صنعت نشاید کرد و بعضی جرب کرم
بشادنج عدسی خارند از بهر آنکه شادنج را در درشتی چشم نعل خوبست و سرمه دنشاسته و شیاف
وشیاف ابیض از وی دور باید داشت چرا که این چیزها جرب فزاید و مقصود خاریدن و تراشیدن
پلک آنست که چون بداروی برود درشتی زایل شود و بعضی طبیبان بغرفه میل خارند و بعضی بشاخ
درخت انجیر صفت شیاف احمر حاد جرب را و سبل و سلاق کهنه سود دارد شادنج عدسی مغسول شش
درم صمغ عربی پنج درم مس سوخته دو درم ملقطار سوخته دو درم افیون نیم درم زنگار دو درم نیم
زعفران و مرصافی از هر یکی دانگی و نیم همه نرم بسایند و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند
عود داروها نه است صفت شیاف احضر جرب و سبل و سبیده را سود دارد زنگار سه درم
قلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و سبیده ارزیز از هر یکی دو درم بآب سداب بسرشند و شیاف
کنند صفت دیگر زنگار سه درم ملقطار سوخته شش درم اشق یکدرم اشق را در آب سداب
حل کنند داروها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت شیاف روشنایی جرب و ظفره و انتشار
و فرود آمدن آب را سود دارد توتیای هندی دو درم قلیمیا سیم و قلیمیا زر و مارقشیثا ذهبی
از هر یکی سه درم سرمهٔ اصفهانی و سادج هندی از هر یکی دو زعفران و مروارید از هر یکی دو درم
کافور و مشک از هر یکی دانگی صفت باسلیقون جرب و سبل و ظفره و لمنه و دمعه و طرفه را
سود دارد بلیلج و دارفلفل و زنجبیل و دارچینی و هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه از هر یکی پنج درم صبر
اسقوطری یک درم و نیم کعک دریا شش درم سنکرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم
نوشادر یک درم همه را بکوبند و ببیزند جمله یازده داروست صفت شیاف سماق خارش و سوزش
و جرب را و بهم گرفتگی پلک را و بیرون خاستن چشم را سود دارد سماق را بیزند بآب صافی بجالانید
و باز بیزند تا غلیظ شود و سبیده ارزیز بدان بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت شیاف را
بآب سرد یا بآب غوره بسایند و بکار دارند صفت شیاف زعفران مخصوص است علت جرب
قلیمیا و قلقند از هر یکی دو درم زعفران یک درم بلیلج دو درم زرنیخ زرد یکدرم نوشادر نیم درم صمغ
عربی دو درم جمله هفت داروست شیاف کنند بشراب انگوری صفت شیاف دیگر جرب را و
ظفره را سود دارد مس سوخته شانزده درم هلیلج هشت درم قلیمیا چهار درم مرصافی دو درم زعفران
دو درم زنگار پنج درم صمغ عربی بیست درم بآب باران بسرشند و شیاف کنند نوع سیوم صعبتر

از نوع

از نوع دوم باشد و اعراض آن قوی تر و هرگاه که پلک باز کرده آید شکافها بروی پیدا باشد
چون شکافهای پوست انجیر علاج نخست باستفراغ تنها مشغول باید بود تا تن پاک شود
پس رگ گوشهٔ چشم زدن و بارگ پیشانی پس این سعوط بکار داشتن صبر سقوطری و چند بیدستر
و جاوشیر از هر یکی نیم درم سعتر و حضض هندی و زعفران و شکر طبرزد و عرق تلخ و
عنزروت از هر یکی دو کندش پنج درم جمله ده داروست همه را بکوبند و بآب مرزنکوش
بسرشند و حب کنند چون بلبل و بکار دارند و این سعوطها در همه انواع جرب سود دارد و لکن
باید اندکی استفراغ کرده باشند الا از بانی بزرگ باشد و اگر از خاریدن شیاف احمر و احضر
منفعتی پدید نیاید شکر طبرزد و بابلغک در یا بخارند با ستقصا تا پلک باریک شود پس زرده
و نمک بخایند و آب آن اندر چکانند و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم بزنند و بر پشت چشم نهند
و از پس روز سادنج عدسی مغسول بکشند و اگر حاجت آید ذرور اغبر و اصفر که در باب ها
گذشته یاد کرده آمده است کشند و آنجا که از این علاج حرارتی بفزاید یا الحجه فزوده باشد
ساکن نشود هم بشیافهای احضر و احمر علاج باید کرد تا پاک شود و طعامها لطیف و سبک
و پسندیده باید خورد نوع چهارم صعبتر از هر سه نوع بود و اعراض آن قوی تر و آفت بزرگتر و هر گاه
که پلک باز کرده آید باطن او سیاه و تیره و خشک باشد علاج نخست استفراغها باید کرد و چند
نوبت ایارج فیقرا دادن پس آن سعوطها یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن
و پلک را خاریدن با ستقصا چنانکه در علاج نوع سیوم یاد کرده آمده است و هر
بامداد در گرمابه رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و هرگاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن
تا هیچ یادشکر نیست و اگر تازه باشد بشیاف احمر لین حاد و شیاف احمر حاد و اصفر خاریدن
صواب باشد و از پس خاریدن اغبر کشیدن **باب دوازدهم در خاریدن پلک**
و گوشهای چشم خداوند این علت را اندرون پلک چشم سرخ باشد و چشم آب ریزد و گاه گاه
باشد که از بسیاری خارش پلک ریش گردد و سبب آن رطوبتی شور و غلیظ باشد **علاج** پیوسته
گرمابه بکار داشتن و روغن گل گرم کرده بر سر نهادن و غذاها سبک خوردن و توتیا بآب غوره
و سماق پرورده کشیدن سود دارد و برو دغوره و پیه دارو ها که اشک آرد سود دارد
چرا که رطوبتها بدرا بکدازد و چشم را بآب عدس و گل و بحنه هم باید شست **باب سیزدهم اندر**

شدن پلک چشم وسپیدی آن بسیار باشد که پلک سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب
بیدار شود چشم باز نتواند کشاد تا پلک تر نکند و اگر خواهد که پلک را باز کرد آید بدشواری تواند و در
گوشه چشم گاه گاه رمص خشک بر می آید و سبب این علت خلطی غلیظ و خشک باشد و طعامها
سرد و خشک خوردن چون عدس و گوشت گاو و ترف و دوغ و گاه باشد که این علت در آخر رمد پدید
آید **علاج** نخست غذا موافق باید فرمود و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و شیاف احمر لین
کشیدن و روغنها گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن **باب
چهاردهم اندر سطبری پلک** هرگاه که مردم از پس خفتن و شام طعام خوردن عادت دارد
و طعامها خورد که از آن ماده سرد و تر و بخار غلیظ تولد کند پلک سطبر شود و هر که نگاه کند
پندارد که علتی جز بسته چون باز کرد اندر اندرون پلک پاک باشد و گاه باشد که پوست پلک نا باشد
علاج تدبیر باید کرد و عادت خفتن از پس طعام و عادة سام خوردن بباید گردانید و بر پشت چشم شیاف
ماميثا و زعفران و مرطلی باید کرد و شیاف احمر لین کشد **باب پانزدهم اندر کدک** کدک
ورمی است که اندر پلک تولد کند و بدان ماند که دنبلی خواهد بود نا هسته و سبب آن طعامها غلیظ و طعام
شب باشد **علاج** نخست استفراغ باید کرد و دماغ پاک کردن و عادة طعام شب بگردانیدن
و بران موضع موم و روغن نهادن و بآب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و اگر این علاج
کفایت نباشد داخیلون نهادن و اگر بدین کفایت نباشد بناخن جراحی برند و بگذارند تا خون تمام برود
بیخ و رو را صنوبر کنند و گاه گاه اندر علاج چشم آهن بکار دارند صبر باید کرد تا خون تمام برود و الا
اماس تولد کند **باب شانزدهم اندر توثه** توثه گوشت فزونیست سرخ و نرم بر شکل توث
او پخته و بعضی باشد که بسیاهی گراید و اندرون پلک باشد و گاه باشد که بر پلک بالا پدید آید
و گاه باشد که بر پلک فرو شود و گاه بود که خون از وی روان شود و گاه بود که نشود و سبب آن خونی
سوخته فاسد باشد **علاج** نخست فصد باید کرد و مسهل خوردن و تن پاک کردن و از طعامها
بخارناک و گرم دور بودن و سفوف کشنیز بکار داشتن و سر باز داشتن پس توثه را بنصاره گرفتن
و بناخن بر ابر داشتن چنانکه بیخ او برداشته شود و بر موضع جراحت آب زیره و نمک کردن و
زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن و اندر زیر پلک بر موضع جراحت داروی تیز که پیشتر یاد کرده آمد
بر کردن و دو ساعت نگاه داشتن تا آن موضع سیاه گردد پس چشم را چند کرت بشیر تازه

شستن تا چشم را آسایش دهد **باب هفدهم اندر کمنه** کمنه مادی غلیظ باشد که اندر پلک چشم
افتد و خداوند این علت هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم او خاکست یا ریگ **علاج** علاجش
لطیف کند و گرمابه بکار دارد و بناشتا شیاف طرخماطیقان کشد **صفت** شیاف طرخماطیقان
کمنه را و جرب و سبل و استرخاء پلک را سود دارد شادنج عدسی مغسول دوازده درم زنگار پنج درم
ملقطار سوخته پنج درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون و زعفران از هر یکی یک درم
داروها هفت است همه را بکوبند و بیزند و بشراب انگوری کهن یا با آب باران تر بسرشند و
شیاف کنند و در بعضی نسخها ده درم شب یمانی و چهار درم قلیمیا سیم آورده اند و بر ظاهر پلک
شیاف حلوقی یا شیاف اسود که اندر علاج انتفاخ طبقه ملتحمه یاد کرد آید **باب هژدهم اندر
ثولول** که بر پلک چشم پدید آید ثولول را گندم گویند و آزخ نیز گویند و سبب آن خلطی سرد سودائی
باشد **علاج** تن را ازین خلط پاک باید کرد و ثولول به دردی زیت سخت مالیدن و شونیز و نمک
سوده بر کرسنه شستن و طلی کردن سود دارد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد انرا بمنقاش بگیرند و
بناخن ببرند و اگر خون آمدن گیرد بطحی بگذارند تا برود پس بر جراحت بر آن بگیرند تا خون
باز ایستد **باب نوزدهم در شری** شری معروفست و آن علتی است که بر پلک چشم و بر هم اندامها
چشم افتد و علامتش وی آنست که پلک چشم خارش گیرد و چون بخارد اماس گیرد بدان ماند که
زنبور یا غیر آن حیوانی بگزد و سبب آن غلبه خون یا غلبه صفرا باشد **علاج** نخست فصد باید
کردن پس استفراغ کردن بمطبوخ هلیله و خرمای هندو و مانند آن و طعام از غوره و انار دانه
و مانند آن ساختن و چشم را باب غوره شستن و شادنج عدسی در کشیدن سود دارد **باب
بیستم اندر آنکه در پلک چشم بر می آید** معروفست و بر پلک چشم و بر هم اندامها نیز افتد و آن
بثرها باشد کوچک و سوزان و اماس اندک ماید کند و زود ریش شود و ریم میکرد و سبب آن صفرائی
باشد و آنکه بر پلک چشم افتد علامتش آنست که مژگان ریختن گیرد و کناره پلک بدان ماند که
تر کند و لون او سرخ باشد **علاج** نخست باستفراغ و تسکین مشغول باید بود پس شیاف ماميثا
و زعفران و حضض و مر طلی کردن و شیاف احمر لین کشیدن تا ماده باقی را تحلیل کند و این نوع
که یاد کرده آمد هم سود مند است بباید دانست که بکار داشتن این داروها منفعت بسیار دهد
باب بیست و یکم اندر سعفه سعفه معروفست و علامت وی آنست که اندرین مژگان چون

سبب وسبب بدید آید و باشد که ریش کرد و ورم کند پس درست شود و باشد که مژگان بریزد و باشد که لون او اغبر باشد و سبب آن عفونت سودا باشد و سر باشد که لون او سپید باشد و سبب آن عفونت بلغم باشد و برآمدن بخار آن بر چشم **علاج** تن را از اخلاط عفن پاک باید کرد پس شیاف احمر حاد کشیدن یا شیاف دیره و توتیا و ساق زن سوخته و با روغن گل طلی کردن و آنچه کهنه باشد بمبضع بیازند و سرمه روشنایی کشیدن **باب بیست و دوم اندر انتفاخ** یعنی برجهیدن شدن پلک اسباب آن علت سه نوع است یکی ضعیفی احشا بتقصیر قوت آن از هضم تمام دوم بسیاری خلط بلغمی و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم آن بسبب عجز از تمامی کار خویش اتری ضعیف کند و از بلغم باد تولد کند سیوم اما سی کرم باشد از جنس بلغمی آن که سبب ضعیفی احشا باشد بصلاح احشا مشغول باید شد و آن که سبب بسیاری خلط بلغمی باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم کرد و اطریفل بزرگ بکار داشتن و صبر بسرکه گرم حل کرده طلی کردن و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته و اسفنجی یا خرقه بدان گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آن که سبب بلغمی باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف ماميثا و صندل باب کشنیز سودن و طلی کردن **باب بیست و سیوم اندر سلعه که بر پلک بدید آید** سلعه غده‌ای است و او را غشایی است چون خریطه از پوست و گوشت جراحت و اندر زیر پوست اورا بار شود و آنچه نرم و رقیق باشد همچون عسل باشد او را شهدی گویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر باشد همچون پیه پاره باشد شحمی گویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر از پیه باشد هم چون گوشتی صلب لحمی گویند و اسباب آن رطوبتها غلیظ و عفن باشد که از نا گواریدن طعامهای غلیظ تولد کند **علاج** تن از اخلاط بد پاک باید کرد پس بدست کاری علاج کردن و دستکاری آن چنان باشد که پوست پلک از میان بشکافند بر نوعی چنانکه مبضع بغشاء سلعه نرسد و جهد کنند تا غشا را بیرون کنند و اگر بقیتی بماند بروغن کاو و داروی تیز آن را بپوسانند تا تمام بیرون آید و بباید دانست که اگر غشا او مجروح شود رطوبت از وی بیرون آید و علاج عسر گردد **باب بیست و چهارم اندر آکال و جراحت که بر پلک افتد** اما آکال و قرحه را سبب دو گونه باشد یکی آنکه جراحتی رسد و ریش کرد و آکال شود دوم آنکه در پلک اما سی گرم بدید آید و بسبب تیزی و گرمی ماده پلک ریش گردد **علاج** اما جراحت را اگر پوست پلک بریده شده باشد در حال لبهای جراحت فراهم باید گرفت و دوخته باید کرد تا که غباری بدو نرسد و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی پوست پلک از میان برده شود باید

دو ختن

دوختن چرا که بیم باشد که پوست کوتاه و پلک منقلب شود طریق علاج او آنست که داروها خشک کننده که ظاهر گوشت را بطبیعت پوست گرداند چون انزروت و صبر سوده کنند تا بدل آن پوست پوستی پدید آید و اگر جراحت کهنه گردد بدین داروها پوست پدید نیاید مگر مرهم اخضر یعنی مرهم زنگاری بر باید نهاد و خاصه این مرهم آنست اندکی او خشکی کند و جراحت بروباند و بسیاری گوشت بخورد و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی گوشت پلک نیز برده باشد مرهم اسفیداج می باید نهاد تا گوشت برآرد پس مرهمی که از صبر و انزروت و قشور الکندر و زعفران و دم الاخوین سازند باید نهاد تا جراحت درست شود و منفعت این داروها آنست که جراحت پاک کند و شوخ و رطوبت که مانع باشند از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه دارد تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و اگر با جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفصد و اسهال تن پاک کنند و اما قرحه و آکل را اول بفصد و استفراغ مشغول باید بود پس قرحه را علاج کنند **باب بیست و پنجم اندر استرخا** پلک استرخا پلک چنان باشد که عضله که پلک بر دارد سست گشته باشد چنانکه چشم باز کردن دشوار باشد و گاه باشد که چنان فرو او برد که موی کلان اندرون چشم در گرد و سبب آن بسیاری رطوبت باشد **علاج** تدبیر لطیف باید فرمود و تن پاک کردن بداروی مسهل و غرغره و عطسه و مانند آن و داروها قابض بر پشت پلک طلی کردن چون ماميثا و زعفران و اقاقیا و مرهم را بگوبند و باب مورد تر کنند و تر سرشته و طلی کنند و اگر داروها کفایت نباشد تشمیر کنند چنانکه در علاج موی فزونی یاد کرده آمد **صفت** طلی که استرخا و اماس پلک را سود دارد صبر یک درم اقاقیا دو درم ماميثا و افیون از هر یکی چهار دانگ زعفران دو دانگ با سعوط در تر سرشته و طلی کنند و اگر اماس با حرارة باشد باب کشنیز طلی کنند **باب بیست و ششم اندر کبودی و سبزی پلک** بسبب زخمی که بروی افتد کبودی گاه باشد که از قوت فی بدید آید **علاج** اگر حرارتی باشد نخست بفصد و اسهال مشغول باید شد و صندل و مورد اسنک بگلاب سوده طلی کردن تا حرارة زایل شود پس سنگ بلبل سودن و طلی کردن و سفال نو نیم سودن و سوده آنجا طلی کردن و تخم ترب کوفته باب سودن و طلی کردن سود دارد و آب شور گرم کنند و نمک را در آب خوش افکنند تا شور شود و پنبه نو بدان تر کنند و بر پلک بنهند و نمک نیم گرم سوده بر بالای پنبه بنهند یا اندر خرقه بسته بر روی بنهند تا کبودی زایل شود **باب بیست و هفتم در شپش که میان مژه افتد** هرگاه که مردم طعامها بد بسیار خورد و ریاضت کم کند

ورطوبتی غلیظ با طبیعی اندر تن او تولد کند چون طبیعت این رطوبت را سوست افکند و حرارتی با طبیعی
اندر وی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی خسیس اندر وی پدید آید و میان مژگان شپش
تولد کند خاصه اگر این شخص جز شستن پاک ندارد و بگرمابه دیر دیر شود و این شپش سه گونه باشد
یکی بخرد و سپید و اندر بن مژگان پدید آید او را بنات الصبیان گویند و اگر ماده غلیظ باشد بوی
بزرگتر تولد کند و لون او بسپیدی گراید با اغبری باشد طبیبان او را القمقام گویند و اگر ماده بسیار و غلیظ
تر باشد او را قوره گویند و پایها آن پدید باشد **علاج** نخست تن از ماده بد پاک باید کرد پس ملغ را با یارج فیقرا
و حب صبر پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن را پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مژگانرا با آب
دریا و آب گرم شویند و آب چکندر شستن و میویزج با عاقرقرحا نیم کوفته اندر آب بپزند و مژگان بدان
آب بشویند شب یمانی یک جزو میویزج نیم جزو و بوره دیگو بسایند و بروغن گل حل کنند و بر غره طلی کنند و لقا
و قوره را نخست بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی و میویزج از هر یکی جزوی و صبر و بوره ارمنی از هر یکی
نیم جزو همه بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و طلی کنند و گوگرد زرد سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی
کنند و سرمه روشنایی اندر کشند و بوره و میویزج بمیل بر مژگان مالند

باب بیست و هشتم در ریختن مژگان

این علت دو گونه باشد یکی آنکه اگر چه مژگان همی ریزد پلک برحال خویش باشد و غلیظ
نشود دوم آنکه با ریزیدن مژگان پلک غلیظ باشد و در پیش گرد و سبب این علت یا رطوبتی باشد
تیز و گرم یا رطوبتی لزج که از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی اندر پلک پدید آید **علاج** نگاه باید
کرد تا سبب چیست بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس داء الثعلب باشد داروها تیز
طلی باید کرد چون روشنایی و باسلیقون و اگر سبب تیزی ماده باشد داروهای نرم طلی کردن چون
شیاف مامیثا و حزازن و اگر خشکی باشد سرمه تمامی باید کشید و سرگین موش بعسل سرشته طلی
کردن نحلط بد که اندر پلک بود تحلیل کند **صفت** سرمه دیگر سرمه اصفهانی و ملعقطا و رزان از
هر یکی راستا راست بکوبند و بعسل بسرشند پس بسایند و اندر وی کشند **صفت** سرمه دیگر پلپل
یک درم سرمه بریان کرده یک درم ارزیز سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی و نیم سنبل هندی سه درم
همه را بکوبند و بکار دارند **صفت** سرمه که مژگانرا نیکو کند و اگر ریزیده باشد برآرد و بچشم طفل
و غیر طفل اندر کشند سود دارد سرمه و ارزیز سوخته از هر یکی نیم درم توتیا سه و زعفران و کل و سپر
و سنبل هندی و کندر و دارپلپل از هر یکی دانگی و نیم استخوان خرما چند سه وزن همه داروها استخوان

بسوزند در سفالی نو و همه داروها نیکو بسایند نرم و بسایند و اندکی روغن بلسان بعض داروها با اندرو بکار
دارند **صفت** سرمه دیگر استخوان خرما سوخته و سنبل هندی و سنگ لاجورد و دو گلپند رهم را
راستا راست بکوبند و بکار دارند **صفت** سرمه دیگر مژگان و دمعه باز دارد و درستی چشم را
نگاه دارد قلیمیا ازرنیکو بکوبند و بعسل بسرشند و اندر کوزه کنند و سفالینی بر سر کوزه
نهند و کنارها او بگیرند و سوراخی در میان نهنبن بکنند چندانکه جوال دوزی فرو رود و
این کوزه را بر آتش نهند تا آنچه در وی است بسوزد و دود بسوراخ نهنبن برآید پس نهنبن از سر کوزه
برگیرند و شراب انگوری بر سر این داروها بریزند پس داروها از کوزه بیرون کنند و بسایند
از این دارو یک جزو و بلیلج هندی سوخته نیم جزو و سرمه مغسول یک جزو همه را بیکجا بسایند
و بکار دارند و در امنه ترکی سوخته بر کنار پلک مالیدن سود دارد و سنبل تنها و لاذن تنها سوده
و آنرا که علت با سلاق باشد شیاف دیزه سود دارد و آنرا که خارش و خشکی و سرخی باشد اما
دست در سرکه بریزند کاهربا اسود و بسایند و بر چشم نهند و مگس برکنده و خشک کرده و فندق
سوخته و سوده با پیه بز سرشته طلی کردن مژگان برآرد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت
درم سرگین بزکوهی سه درم نرم بسایند و بچشم اندر کشند

باب بیست و نهم در سپید شدن مژگان

سبب سپید شدن مژگان رطوبتی لزج باشد **علاج** نخست تن را از رطوبت پاک باید کرد پس پلک را گرمی
با روغن زیت یا پیه بز یا پیه خرس بسایند و بر مژه طلی کنند و سرمه روشنایی بمیل بر مژگان مالید سود دارد
و رطوبت را تحلیل کند و از بهر آنکه موی ابرو و چشم را بر قوت چنانی یاری دهد علاج ریزیدن ابرو بر این موضع
یاد کرده لایق باشد پس هرگاه که موی ابرو بریزد انگشت را به پیه بط یا بروغن زیت چرب کنند و بر ابرو
ابرو طلی کنند موی برآرد

جزو سیوم از گفتار دوم اندر بیماریها که در گوشه چشم افتد

باب نخستین اندر غرب و علاج آن

غرب نام بیماریست که چون از نوع خراج اندر گوشه چشم
بر میان چشم و بینی هر گاه که اماس بکشاید و سر کند آنرا غرب گویند و چون انگشت بر او نهند ریم بیرون آید
از بهر آنکه آنجا گوشت است نرم و تر و بدین سبب بیشتری ناصور گردد و گاه باشد که سوی اندرون بینی بگشاید
و ریم کنده از راه بینی فرو آید از منفذی که میان چشم و بینی هست و گاه باشد که اندر پوست پلک گشاید
و غضروف پلک را تباه کند و هر گاه که انگشت بر پلک بمالند ریم بیرون آید و باشد که استخوان زیر
پوست تباه کند و پوسیده کند و نوعی دیگر هست از غرب که بگشاید و سر نکند و با آن درد باشد و مشارکت آن

چشم پیوسته در دمعه باشد علاج نخست رگ قیفال باید گشاد و داروی مسهل باید داد و تن و دماغ پاک باید
کرد پس ماميثا و زعفران و مر و صبر و صرف سوخته جمله با حوا حوا طلی میکنند و گفته‌اند که خاصیت و اثر آنست
که او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند و اگر این علاج بسنده نباشد داروهای تیز ضماد کنند چون کرسنه کوفته
با عسل سرشته و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوده و سوخته و سکبینج بسرکه حل کرده این همه پیش از آنکه
بزرگ و سرکنده شود سود دارد و آنکه سرکنده است اما سر او باز کرده اند و باطل کنند و آنچه تیزتر است بپرانند و بگشایند و
نگذارد که پوسیده شود و استخوان را تباه کند و چون پخته شود و سر کرد کوز مغز تیز کسته بگیرند و بکوبند و غرب را
بفشارند تا ریم بیرون آید و پاک شود پس کوز مغز را اندران سوراخ فرو کنند و مر سوده و کوز و مورد خشک
سوده بسوراخ غرب فرو کردن سود دارد و اگر زنگار سوده فتیله سازند و بدو فرو نهند و یا خشک کنند
و زایل گردانند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر بسایند و بر وی فرو نهند هم زایل گردد و این داروها اول بار
بسوزاند و چون چند نوبت بکار دارند با وی خو کند و نسوزاند و این بهترین دارو بیست که درین علت بکار
دارند **صفت** دارویی که پیش از آنکه سرکند و پس از آن سود دارد حلزون و صبر و مر هر سه را استاره
بسایند و بدان موضع نهند ابو علی سینا اندر قانون میگوید حلزون با همان او باید و این جانور نیست چون
کرمی که در میان گیاه و تره کرد و بر پشت او صرفی پدید آید و هر وقتی که از چیزی بترسد خویشتن
را بدان صرف اندر کشد و پنهان کند آن صرف را در بعضی شهرها ناخن دیو گویند حلزون آنست
و میان آن آن ترست و اگر آب سداب تر ترش اندر چکانند سود دارد و اگر برگ سداب را
با آب انار ترش بسایند و فتیله سازند و بدو فرو نهند صواب باشد و آب سماق خشک در چکانند
سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که پلیته یا دارویی بدو فرو خواهند نهاد او را بفشارند
تا آنچه در وی باشد بیرون آید و شراب انگوری قابض بشویند و اندر وی چکانند پس دارو در وی نهند
و اگر در وی اندک پلیدی باشد دو سه روز بگذارند تا گرد آید پس بفشارند و بشویند و دارو اندر
نهند و هر گاه که سر غرب بسته شود و ریم بیرون نیاید تخم مرو را بکوبند و با خمیر بالند و با شیر زنان
یا شیر خر بسرشند و اندکی زعفران در وی افکنند و بر غرب نهند تا نرم شود و بگشاید و سوزن
سپید با اندکی کندر سوده بآب بکر بسرشته بر نهادن غرب را گشاده کند و تدبیر صواب آنست
که سر میل عود او بتراشند پس پاره پنبه بدارو آلوده کنند و بر میل بپیچند و بر وی فرو نهند و اگر دارو
خشک یا تر بدین طریق بدو فرو باید نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم را عصابه بباید بست و

وساعتی

و ساعتی ساکن باید نشست **صفت** شیافی آزموده بگیرند زنگ سرخ و زنگار و آهک ناسوده و توتیا
و ذرایح و شب یمانی از هر یک راست راست و بسایند و ببول کودکان بسرشند و خشک بکار
دارند و میان نی آنکه چون پنبه سبیل باشد اندر میان او توتیای هندی کاه خاصه آنکه
به بینی نزدیک تر باشد بی غار غرب را پاک کند لازم نخست این میان نی را با انگبین آب تر کنند
پس بروی می نهند بینی و را باسفنج که اندر انگبین آب تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر
باره همین میان نی خشک بر نهادن چند بار کفایت باشد **صفت** ذروری که غرب را
باطل کند صبر و زاک و عنزروت و پوست کندر سوخته و شیاف ماميثا از هر یکی راست
راست همه را بکوبند و بکار دارند و تدبیر صواب آنست که زود دایم علاج کنند و منتظر
پختن او نباشند تا گوشت پاک و استخوان را تباه نکند و علاج آنها را شاید که ظاهر باشد که
او را بمبضع بشکافند و پلیدی از وی پاک کنند و او را شراب قابض بشویند پس داروها
که یاد کرده آمد آنچه لایق حال باشد بکار دارند و آنچه کهن و پخته شده باشد گوشت
پوسیده از وی دور کنند و استخوان را بخارند پس مرهم علاج کنند و آنرا که استخوان تباه
شده باشد نشان آنست که سر میل درشت باشد و آنچه نرم باشد و میل بروی بلغزد درست
و پاکیزه باشد علاج وی آنست که او را بخراشند تا پاک شود پس علاج کنند و آنرا که خواهند
داغ کردن آهنی بشکل میلی کنند نرم و سر او که بر استخوان خواهند نهاد مسطح کنند و گرم
کنند تا سرخ شود و در غرب نهند تا گوشت گرد او بر جوشد پس او را بخرقه بسترند
نخست خمیر تر کرده در کوها کتان تر کرده بر چشم نهند پس داغ کنند چند کرت تا ببینند که پوست
تباه از استخوان برخاست پس مرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعد از آن
مقشر و نار پوست کوفته بیا کنند تا خشک شود و بعضی دستکاران غرب را بشکافند
و این چنان باشد که آلتی سازند چون درفشی سطبر سر تیز و غرب را بدان سوراخ کنند
و سر درفش چنان سازند که میل فرو سو بجانب بینی دارد و فرو سو از بهر آن باید تا مثقب
اندر منفذ که میان چشم و بینی است بنفذ چه اگر درآن منفذ افتد منفعت سفتن باطل شود
و میل بجانب بینی از بهر آن باید تا آسیب بکنارها و طبقات چشم نرسد پس چون درفش اندر نشانند
کنند بقوت و آنرا میگردانند تا چون از دهان و بینی بیرون آید پس چون ببینند که خون از بینی و دهان

بیرون آمد دست بازگیرند و بدانند که سقم شد پس درفشی باریک باریک تر بگیرند و پنبه
کهن بروی پیچند و بروغن گاو یا بمرهم زنگار آلوده کنند و بر فرو نهند و اگر بترسند که جراحت
تولد کند پنبه تنها بنهند و هر روز پنبه نو بنهند تا استخوان پاک شود و چون پنبه بیرون
کنند نگاه تا جراحت فراختر میشود و نباید گذاشت که استخوان پاک ناشده جراحت
بسته شود و چون خواهد که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده بر جراحت میکنند
تا خشک و بسته شود و زاک سوخته و آبگینه سوده چون غبار خشک کننده است
باب دوم در غده که در گوشه چشم هرگاه که گوشت گوشه چشم که از سوی بینی است
زیاده شود زیادتی با فراط آنرا غده گویند و این غده فضله ایست که از چشم رمص و اشک
بپالاید بگوشه چشم باز آید و علت غرب تولد کند **علاج** با ستفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول
باید بود و بس داروها که در علاج ظفره و سبل آمده است بکار دارند **باب سیوم در سیلان**
هرگاه که گوشت گوشه چشم از سوی بینی نقصان کرد و از مقدار طبیعی کمتر شود و بیماری
از آن پالودن و افراط کردن باز نتوان داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از چشم و اسباب
این علت سه است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی از این گوشت با ناخنه
بردارد دوم آنکه داروهایی که اندر علاج ظفره و سبل و جرب بکار داشته باشد این گوشت
را بخورد و بگدازد سیوم آنکه بر گوشه چشم آبله برآید و آن علت را بخورد **علاج** اما اگر از این
گوشت هیچ نماند علاج نیست و آنرا که نقصان کرده باشد بداروها قابض و داروئی که گوشت
رویاند علاج کنند **صفت** داروئی که گوشت برآرد شیاف مامیثا یک درم زعفران دو دانگ
صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند
و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب کهن بسایند و اندر چکانند نافع باشد
و اسفنج بشراب برکنند بر نهند پیوسته سود دارد و شب یمانی اندر شراب پخته و اسفنج بدان شراب
ترکردن و بر نهادن علاجی قریب است و باقی علاج اندر باب سیم از جزو چهارم باید جست **جزو چهارم از**
گفتار دوم اندر بیماریها که در طبقه ملتحمه پدید آید و این بیماریها دوازده است اول رمد دوم طرفه
سیوم انتفاخ چهارم حسا پنجم حکه ششم سبل هفتم توثه هشتم ... نهم دبیله دهم ودقه یازدهم انحلال
الفرد دوازدهم تفرق الاتصال **باب نخستین اندر انواع رمد** رمد بحقیقت آماس طبقه ملتحمه را

گویند لکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد
گویند و ماده رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا یا از خون
و بلغم یا از صفرا و سودا یا از خون و سودا **علامت** اما علامت رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و
گران تر باشد و رمص بسیار کند و علامت رمد صفرایی آنست که آماس و گرانی کمتر از آماس
و گرانی خونی باشد و رطوبت و رمص کمتر آید و درد خلیدن و خار بودن و سوزش و ضربان قوی باشد
و علامت رمد سودایی آن باشد که گرانی ... تر باشد و اعراض و ضد اعراض صفرایی باشد و رمص کمتر
از صفرایی کند **علامت** رمد بلغمی آنست که چشم گران تر باشد و همه اعراض ضد اعراض رمد خونی
و صفرایی باشد و آنرا که ماده رمد مرکب باشد علامتها اخلاط غالب ظاهرتر بود و آنرا که ماده از خون
و بلغم مرکب باشد چشم او اندر خواب بر هم نگیرد و آنرا که از صفرایی سودا مرکب باشد چشم بر هم نگیرد و آنرا که از
صفرایی سودا مرکب باشد اگر بر هم گیرد کمتر از آن گیرد و رمد گرم خونی و صفرایی سه نوع است یکی آنکه اندر چشمها
آشفتگی پدید آید از سببی بیرونی چون دود و گرد و نگریدن اندر آفتاب و چون این سبب زایل شود رمد نیز در وقت
زود زایل شود و نوع دوم صعبتر از اول باشد و اسباب او دو گونه باشد یکی آنکه هرگاه که سببهای بیرونی
بیار کرده آمد بسیار پیوسته گردد اندر قوی کند و ماده که اندر میان رگها و طبقها چشم باشد تباه کند
و بجنباند دوم ماده ها فزونی که از همه تن برآید و دماغ را پر کند و از دماغ بچشم فرو آید خاصه اگر آن حجاب
اگر آن طبقه ضعیف باشد و دماغ و رگها او و دیگر طبقات چشم قوی باشد و ماده را بر این طبقه جمع شود
و نوع سیوم صعبتر از نوع دوم باشد و سبب آن بسیاری خلطها فزونی باشد و آماس بدین طبقه از
طبقها چشم و علامت او آنست که سپیدی بلندتر از سیاهی باشد و باشد نیز که پلک آماس کند و پلکها
بر هم نتوان نهاد و باشد که بسبب صعبی آماس باز کرده دو نوع از رمد است که سبب آن خشکی محض باشد
و علامت او آنست که چشم پاک باشد و اندر خواب چشم بر هم گیرد و گرفتگی آسان و بی الم باشد نوعی دیگر
از رمد که بوقت ... رنج دارد و مدت آن هفت روز باشد و رمد با تب نادر باشد و آنرا که با رمد تب آید خاصه در
تابستان رمد زود زایل شود و آنرا که با تب رمد صعب شود نشان آفتی بزرگ باشد **علاج** اما نوع نخستین علاج
آنرا که سبب دود و گرد یا غبار باشد جمع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک است
و حساس است و او را از همه داروها صیانت باید کرد و این نوع رمد جمع سبب زایل گردد و مدت دراز نشود
او سه روز بود و نوع دوم و سیوم را نخست باستفراغ پاک کردن تن و دماغ مشغول باید بود و آنگاه

که اندر فصد بیرون خواهد کرد

دائماً که سبب خلطی ردی باشد یا مرکب باشد از خون و صفرا یا خون و سودا و یا خون و بلغم ابتدا بفصد
قیفال باید کرد و باندازه قوت و فصل سال و عمر خون بیرون کردن و آن مقدار خون بچند کرت بیرون باید
کرد چراکه درین رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه خون کمتر کنند دوم آنکه ماده را جذب کند فصد بدین
طریق باشد و اگر حاجت آید دیگر روز دوم و سیوم دیگر بار فصد کنند تا خون نیاید کرد و اگر حاجت آید پس از فصد
استفراغی دیگر کنند بمطبوخ هلیله و خیار چنبر و ترنجبین و بنفشه شکر و نقیع هلیله و خرما هندی و شیرخشت
و از طعامها غلیظ و از شرابها و شوری و تیزی و سرکه و جماع پرهیز باید کرد و جیب گشاده و بالین بلند کند و از
میوها جز امرود و آبی نخورد و بشکر زبان خار در چراکه در معده تری کند و اشک فرو بسیار آمدن اشک چشم
را زیان دارد و سر و چشم در پیش داشتن و در چیزی درخشان نگاه کردن و سخن بسیار گفتن و بانگ داشتن
و قی کردن زیان دارد و معده از طعام تهی داشتن و عملی کردن نشاید و مسکن خانه تاریک باید و فرش
خانه کبود یا ازرق یا سیاه باید و هر بامداد شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها
خوردن و اگر این شربتها با شراب خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و بخواباند و طریق تدبیر استفراغ و پرهیز است
و تدبیر چشم و داروها که اندر کشند بر این جمله باید که یاد کرده آمد و تدبیر صواب اندر علاج این هر دو نوع آنست
که نخست شیاف سازند از داروها یی که ماده از چشم باز گرداند و شیاف رادع گویند و داروی که در خلط تمام کند
و داروی که مزاج چشم را باعتدال باز آورد و این سه نوع داروها ترکیب کنند تا رادع ماده را باز دارد و [illegible] کند
و سیوم مزاج چشم را معتدل کند تا قوت بر و باز آید و فضله که در وی گرد آید دفع کند و از داروها مرکب که اندر
وی این منفعتها [illegible] شیاف است که او اسقدهان برومه گفته اند یعنی اندر یک روز چشم را درست کند
و بلغت سریانی برومه گویند و در کتب این شیاف از دو گونه سازند یکی آنکه در وی داروها قابض بیشتر باشد و
دوم آنکه در وی داروها معتدل بیشتر باشد و بسپیده خایه مرغ یا شیر زنان بسایند و آنکه قابض در وی کمتر
باشد و یا قابض داروها منضج و محلل نیز باشد غلیظ تر بکار دارند صفت شیاف برومه که ماده را از
چشم باز دارد و ضربان زایل کند و مزاج چشم باعتدال باز آرد و در یک روز چشم درست کند شیاف
ماميثا و انزروت از هر یکی هشت درم زعفران دو درم کندر یک درم افیون نیم درم همه را بکوبند و بآب
باران سرشند و بسپیده خایه مرغ حل کنند و بکار دارند صفت نسخه آن بگیرند گل سرخ پانزده درم
زعفران هشت درم افیون سنبل هندی از هر یکی دو درم صمغ عربی هفت درم بآب باران
سرشند صفت نسخه بگیرند سرمه اصفهانی مغسول و قلیمیا از هر یکی هشت درم روی سوخته

که تحلیل اعتدال کند و طراوت [illegible] که اگر در وی داروهای قابض بیشتر باشد

مغسول

مغسول چهار درم صبر دو درم مرو اقاقیا از هر یکی دوازده درم افیون یک درم همه را بکوبند
و بسایند نرم و بسپیده خایه مرغ سرشند و بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار دارند
و شیافهای دیگر بنوع ثالث مخصوص تر است یکی ورد ابیض است که نخست آن بکار باید داشت
و چون اماس کمتر شود ورد اصفر بکار دارند صفت ورد ابیض قلیمیا سیم و اسفیداج
و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه شست درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم
صمغ عربی چهل درم بآب باران سرشند صفت ورد اصفر سنبل هندی و گل سرخ و صبر از
هر یکی بیست درم تخم کتان یک درم [illegible] و زعفران چهار درم عصاره ماميثا شست درم انزروت
شست درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته از هر یکی ده درم اما که اندر ابتدا درد صعب باشد
این شیاف بسیار بباید کشید و اما که سهل تر بوده باشد دو بار یا سه بار کشند و بعد از آن چشم
را بطبیخ حلبه و اکلیل الملک و بابونه باید شست صفت ضمادی که اندر آخر رمد صعب بکار باید داشت
اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر ده درم زرده خایه مرغ سه عدد نان میده
که اندر میفختج آغشته باشند ده درم همه را بکوبند و چون مرهمی بسازند و بکار دارند و اما که هنوز
درد مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد بیامیزند و اما طلیها که نخست بکار باید داشت
تا ماده از چشم باز دارد صمغ عربی و صبر و زعفران و شیاف ماميثا و حضض باید ساخت و بر
پیشانی طلی کرد و اما که ماده سخت گرم باشد طلی از عصاره خرفه و عصاره آبی [illegible] و
آب عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و اما که ماده سخت سرد باشد طلی از [illegible] سعتر
و زعفران و زرفت باید ساخت و ترياق بر رگ طلی کردن نافع بود و چشم را از رمص پاک باید
کرد خاصه از رمص خشک که بارها خشک باشد و رنه آن بچشم اندر شود و طریق پاک کردن
آن چنان باشد که پنبه نرم بر سر میلی باریک بپیچند و بدان پنبه رمص بر می دارند و رمص
خشک نشان خامی و در بحتی ماده باشد و بارها بزرگ از رمص خشک تر از بارها بزرگ
تر باشد و طریق صواب اندر همه انواع رمد گرم آنست که نخست سپیده خایه مرغ اندر چکانند که درد را
بنشاند و تیزی ماده سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد و شیر زنان همچنین درد نشاننده است
لکن در وی عفونت زود آینده است و لعاب حب آبی [illegible] و صمغ عربی هم رادع است و هم درد
نشان و شیاف ابیض بشیر زنان سوده در ابتدا رمد سود دارد صفت شیاف ابیض

اسفیداج ارزیز هشت درم صمغ عربی چهار درم و در بعضی نسخها پنج درم افیون و کثیرا از هر یکی
یک درم همه را بسپیده خایه مرغ بسرشند صفت ذروری که از پس شیاف ابیض بکار دارند بگیرند
پوست خایه مرغ و آنرا باب و نمک بشویند و پوستها باریک از وی دور کنند پس بآب خوش
بشویند تا شوری از وی بستانند و بحرقه اندر کنند و بمالند تا اگر پوستی اندر وی مانده باشد
جدا شود پس اندر سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند و از تدبیرها که
ماده از چشم باز دارد صواب آنست که پس از استفراغ ذره توتیا پرورده بر گوشه چشم از سوی
بینی نهند صفت پروردن توتیا بگیرند توتیاء کرمانی تنک سبک و بکوبند و بیبزند و در هاون
باب خوش همی مالند و همی سایند مدت ده روز و هر روز آنرا بشویند و تصویل کنند و آب تازه
کنند و می سایند و پس از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا
پیش از استفراغ بکار داشتن سخت زیان دارد و درد و ورم فزاید مرض هیچ ذروری که اندر
وی انزروت باشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد بروز نخسپد تا شب
اندر شود و ماده رمد در خواب پخته گردد و آنکه بشب خواب نیاید درد زیاده باشد که بروز
که هوا بخار لطیف دخانی از تن او بتحلیل خرج میشود و بشب بسبب خنکی هوا مسام بسته میشود
و بخار تحلیل نکند و در تن بماند و بسر و چشم بر آید و رنج نماید و بدین سبب استفراغها چون بنفشه
و نیلوفر و گلاب و شمامها که از لفاح و افیون و مانند آن سازند می بویانند تا بشب خواب آید و آنرا
که از پس پاک کردن ماده رمد از فرود آمدن بچشم باز نایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه نیلوفر
و کشنیز و گل سرخ بر چشم نهاد و طلیها که یاد کرده آمد بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را باب
سرد شستن ماده خام کند و چون ماده از فرود آمدن باز استد چیزها قابض و محلل بکار باید داشت
چون شیاف ابیض که در وی انزروت باشد صفت آن بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم
انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یک درم صمغ عربی چهار درم باب باران بسرشند
و شیاف کنند و بوقت حاجت باب خرفه بسایند و اندر کشند و از پس آن طلیها که در علاج
رمد بلغمی یاد کرده آمد است بکار باید داشت و بهتر طریقی آنست که ذرور در هر دو گوشه چشم اندر کنند
و آنرا که از پس استفراغ و پرهیز صادق و تدبیر صواب درد و رنج بر حال خویش باشد و سرخی و
سیلان بر حال خویش باشد نشان آنست که ماده اندر طبقه چشم گرفته است توتیا و اسفیداج و نشاسته

کشیدن

کشیدن و طلیها بر رطوبتها بر دارند فایده کند و هر گاه که سیلان رطوبتها و رمص خشک و ورم کم شود یکباره چشم
زایل شود نشان آن باشد که ماده پخته شد و رمد اندر انحطاط افتاد شیاف احمر لین و گرمابه سود
دارد و اگر چند گرمابه احمر لین بکار دارند رمد زایل شود و آنرا که بااین تدبیرها مدتی دراز گردد و تمام
زایل نشود و باید دانست که پلک چشم جرب دارد علاج جرب باید کرد و آنرا که ماده رمد بلغم غلیظ باشد
باشد علامتها که اندر اول باب گفته آمد ظاهر باشد علاج او آنست که نخست استفراغ بلغم کنند و تدبیر
لطیف فرماید و در چشم سادج معسول کشند و باب نیم گرم بشویند و هر گاه که مرض برآید و رمد
بگذرد شیاف احمر لین باید کشیدن و از پس و میلی و سه سرمه اغبر سود دارد و دردها که اندر
درین رمد در درد و صعوبت فزاید و گرمابه و شراب صرف سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن
سود دارد و آنرا که رمد بادناک باشد و با درد کاورس گرم کرده نهادن و گرمابه شدن سود دارد و آنرا
که ماده رمد خلط سوداوی باشد علامتش آن باشد که چشم او با گرانی بود و سرخی نباشد و پلکها بر هم کمتر گیرد و رمص
اندک کنند و رخسار و حوالی چشم بسیار تاریک بود علاج وی آنست که تن و دماغ از ماده سودا پاک
کنند و گرمابه بکار دارند و سرمها که تندی بسوزاند و آب بیارد در کشند و لکال لان این سرمها را
الادویة المصاصة یعنی داروها مکنده گویند و فصد اندرین علاج مکروه هست و آنرا که ماده مرکب باشد
علاج دشوار تر باشد و صواب تر آن بود که باستفراغها و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشد و خلطی
که غالب باشد از آن پاک کند و طبع نرم داشتن و استفراغ کردن اصلی بزرگست اندر علاج رمد و بقراط
گفته است که هر که را رمد باشد و طبع او شکسته شود بسیر بدیرد استانی بهر آن گفته که اسهال ماده را از بالا
فرود آرد پس اولیتر آنست که پیوسته طبع نرم دارند و باندازه قوت استفراغ می کنند و قوت نگاه می دارند
و بسیار باشد که رمدها مرکب باستفراغ مجرد زایل شود و اندر زمستان و مزاجها سرد و شهرها سرد
رمد صعبتر باشد و از بیمار باید که ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند که سرما طبقهای چشم
متکاثف کند و ماده تحلیل نپذیرد و نوعی رمد آنست که آنرا ماشرا گویند و بحقیقت رمد نیست و لکن آن
آنرا ماشرا گویند و فرق میان هر دو آنست که رمد خلنده و با دمعه باشد و ماشرا از خلیدن و دمعه
خالی باشد و باستفراغ زایل شود و بسیار رمد است که بطلی زایل شود صفت طلی که اما سرخ
حراره و درد را بنشاند عدس مقشر و صندل سرخ و گل خشک و کافور ببرم و با آب کشنیز طلی کنند صفت طلی
دیگر صبر و شیاف ماميثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از هر یکی راست

سرا با آب بسایند و با آب عنب الثعلب طلی کنند صفت دیگر اماس گرم را و سرناک هر یکی را سود دارد گل سرخ
خشک و پوست انار شیرین و عدس مقشر هر سه را در آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کرده ضماد کنند
صفت ضمادی که درد چشم حلیم و نشاند و رطوبت گرم باز دارد کشنیز در آب بپزند و برگ نیلوفر تازه
بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که در سرما رمد برف تولد کند علاج آنست که گاه بپزند
و سر بخار آن دارند و گرمابه بکار دارند و بسیار افتد که زنان را بسبب سردی رحم رمدی صعب تولد کند علاج
آنست که حقنه سازند از شبت و بابونه و روغن حلبه و روغن نرگس و سوسن مالیدن و بوی دهها گرم بکار
داشتن و جالینوس میگوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که بحجم و رمیان سر نهند پس از آنکه استفراغها
کرده باشند و هم میگوید شراب رمدها خشک را سود دارد و رمد خشک آنست که چشم سرخ و
خشک باشد و شراب پس از فصد باید و میگوید هرگاه ماده از دماغ بچشم فرو آید اگر اندر تن امتلا نباشد
گرمابه سود دارد و اگر ممتلی باشد شراب و گرمابه خطری بزرگ است باب دوم اندر طرفه طرفه نقطه
سرخ باشد یا کبود که بر سپیده چشم افتد و اسباب آن چهار است یکی آنکه رگها که اندر طبقه ملتحم است
بگسلد بسبب زخمی و آفتی و آسیبی که از بیرون بچشم آید و خون ظاهر شود دوم آنکه اگر چه رگها ملتحم گسسته
نشود بسبب زخمی که بر چشم آید خون ظاهر شود سیوم آنکه بی زخمی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی
خون اندر ملتحمه خراجی تولد کند و آن خراج سر کند چهارم آنکه بقوت تنگی کردن پدید آید علاج آنرا که بیم باشد
که بسبب زخمی اماسی تولد کند نخست رگ قیفال بزنند و اندر چشم شیر زنان اندر چکانند و اگر اماسی بزرگ
بود و چشم سخت سرخ باشد سپیده خایه مرغ اندر چکانند و آنچه رقیق تر باشد ضمادها بادع برنهند و اگر
که اماسی نباشد نخست شیر زنان اندر چکانند از پستان و خون که در بید پا خرد زیر جناح کبوتر بچه یا گل
ارمنی یا رخام اندر گل سرخ باشد چکانیدن سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و زیر جناح او رگ زنند و خون آن اندر
چکانند سود دارد و اگر بدین علاج ... کند سوده با شیر زنان آمیخته اندر چکانند و اگر این نیز کفایت نباشد
آب نانخواه و آب نمک اندرانی اندر چکانند و سعتر و زوفا خشک در آب بپزند و اسفنجی باید بدان
ترکنند و بر چشم نهند اگر بدین نیز زایل نشود آب ترب اندر چکانند و پوست ترب و صبر و اندکی سرگین
کبوتر بر پشت چشم می نهند و اینکه بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد زیره و نمک بخایند و آب آن اندر
چکانند و زرنیخ سرخ بسایند و در آب افکنند و بشورانند و آن آب را گرم کنند و صافی کنند قطره قطره از آن
آب نیم گرم کرده اندر چکانند طرفه زایل کند و سرگین گاو دود کنند و چشم بدود آن دارند طرفه زایل کند

صفت شیافی که طرفه زایل کند شادنج عدسی مغسول سه درم مس سوخته دو درم بسد و مروارید ناسفته
از هر یکی درمی و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم قرنفل چهار دانگ اسفیداج ارزیز یک درم زرنیخ سرخ و
دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم و ببیزند و بخوه جوزه مرغ خانگی بسرشند
و شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و اندر چکانند و آنرا که سبب طرفه سر کردن خراجی باشد شیاف اسفیداج بکار
کشند صفت شیافی که طرفه و درد چشم که از گرمی باشد زایل کند قلیمیا زر و مس سوخته از هر یکی دو درم
دم الاخوین و بسد و مروارید از هر یکی چهار درم کثیرا و مر و زعفران و نشاسته و زرد چوبه و اقاقیا
از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم شیاف صفت شیافی دیگر که طرفه را زایل
کند زرنیخ سرخ و کندر و مر و زعفران را استاد است بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و باب کشنیز تر بسایند
و اندر چکانند و سرکه و گلاب بخایم جوشانیدن و چشم بخار آن داشتن و موم منقا دانه بیرون کنند
و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه ضماد کردن طرفه زایل کند و شیاف احمر لین کشیدن
سود دارد و اکلیل الملک و دم الاخوین سوختن سوسن و زعفران و عدس مقشر با روغن گل و زرده
خایه مرغ ضماد کردن سود دارد باب سیوم در علاج که چیزی در روی افتاده باشد و دودی
و گردی رسیده باشد شیر زنان و آب خوش صافی در چکانیدن اثر دود و گرد از چشم ببرد و اگر ریگ
پاره اندر افتاده باشد ظاهر شود پلک باز گردانند تا ظاهر شود و بسر میل بردارند یا خرقه کتان نرم
بر انگشت بپیچند و بدان بردارند یا بر پلک بمالند تا زایل شود و اگر چیزی درست چون پاره از سر خوشه
گندم یا جو اندر پلک یا اندر سپیده چشم رفته باشد آنرا با آلتی که حمصه گویند بردارند و بر اثر آن شیر زنان
یا سپیده خایه مرغ اندر چکانند نافع باشد باب چهارم اندر ظفره ظفره لفظی تازی است پارسی او
ناخنه است و این ناخنه غشایی است فرونی غلیظ و گوهر او عصبانی است و همچون ناخنست لکن از بهر آنکه
اندر چشم است به پیوسته تر باشد بیشتر از ناخنست و از گوشها چشم روید و بیشتر از گوشه و بینی از سوی
بینی است و بر طبقه ملتحم گسترده شود و باشد که تا بکرانه سیاهی چشم رسد و باشد که بر سیاهی
بگذرد و دیده بپوشد و بینایی باز دارد و باشد که از هر دو گوشه چشم روید و سر بر آرد و گشتن مضرت او
آنست که چشم را از حرکات خویش باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج او سهل تر باشد و آنچه صلب و
سرخ بود علاج او دشوار بود علاج اما آنرا که نو پدید آمده و سپید و رقیق باشد داروها زداینده
چون مس سوخته و قلقطیس و نوشادر و ملح اندرانی و زهره و سرطان روشنایی و شیاف احضر

وشیاف قیصر وشیاف دینارکون وباسلیقون درد را بلکند لکن برمها وشیافها را نباید از دارو
مغفی خالی باید از بهر آنکه داروها معفی ورزاینده طبقات و اجزاء چشم بسوزد جالینوس میگوید
پنج سوسن ناخنه ضعیف زایل کند و آنچه غلیظ و صلب باشد علاج آن بدستکاری باید کرد و طریق
وی آنست که نخست استفراغ فرمایند و تن را و دماغ را پاک کنند و هرگاه که دستکاری کنند نخست
ناخنه از روی طبقه ملتحمه جدا کنند چنانکه ظاهر ملتحمه را نخراشد و ببینند که ناخنه بر ملتحمه رسته است
یا نه اگر رسته باشد سانتر باشد ناخنه را بصناره بردارند و بناخن برابر برند و جهد کنند تا از
ناخنه هیچ بقیتی نگذارند تا دیگر باره نروید و نگاه دارند تا بگوشت که در گوشه چشم است آسیب نرسد
تا دمعه تولد نکند و فرق میان ناخنه و گوشت گوشه چشم آنست که ناخنه سپید است و صلب و گوشت
گوشه چشم سرخ است و نرم و اگر ناخنه بر ملتحمه رسته باشد اگر موی اسب یا ابریشم خام او را از ملتحمه جدا
کنند بر موی یکی بگیرند و بن او اندر زیر ناخنه کنند و او را از ملتحمه جدا کنند و اگر این نیز دشوار گردد تا هیچ
جدا کنند و اگر هیچ منفذ نباشد و همه کنارها ناخنه بر ملتحمه رسته باشد نیز ناخن جای یا یالی دیگر
اندر یک پهلوی ناخنه منفذی بکنند چندانکه آلتی دیگر اندر او شاید اندر وی کرد تا بدو ناخنه را بدان الت
کشط کنند پس ناخنه را بصناره بردارند و ببرند و نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چشم افکنند تا داغ
شود پس زرده خایه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند تا سوزش بنشاند و بگویند تا هر وقت چشم را می جنباند تا
بر ملتحمه نروید و دیگر روز بگشایند و آب زیره و نمک خاییده باز اندر چکانند و از پس سه روز باسلیقون و روشنایی
کشند تا بیخ ناخنه پاک کند و بسیار باشد که ناخنه را از ملتحمه تمام کشط نتوان کرد و صواب آن باشد که آنچه کشط
نتوان کرد بگذارند و ببرند و آنچه باقی ماند باسلیقون و غیر آن علاج کنند و سرمه روشنایی و شیاف و مرهم اندر کشند
از پس آن بباید کشید و بدانکه طبقه ملتحمه صلب است چون بصناره در ملتحمه آویزند اندر چیزی نرم آویزد آن
علت و جاربیت صفت روشنایی سبل و ظفره و جرب و دمعه و تاریکی چشم را سود دارد و سپیده ببرد
شادنج عدسی مغسول مس سوخته وقلیمیا سیم و نمک هندی و بوره ارمنی و زنجار و دار فلفل از هر یکی چهار درم
بلیله سپید و بلیله سیاه و کفک دریا از هر یکی هشت درم صبر سقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یکی چهار درم
زنجبیل و آمله از هر یکی دو درم زعفران و نوشادر از هر یکی درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و بکار دارند عدد داروها
هفده است صفت باسلیقون ظفره را و ضعیف چشم را و انتشار را و فرود آمدن آب و خارش و آماس
پلک را سود دارد زنجبیل و مامیران و بلیل و دار فلفل از هر یکی دو درم زعفران و مروارید از هر یکی یک درم هلیله زرد

وکابلی از هر یکی سه درم صبر سه درم نمک هندی و فلفل اندرانی و نمک سرخ از هر یکی دو درم شادنج عدسی مغسول و کفک
دریا و توتیای هندی و حجر بحری یکحل اصفهانی و مارقشیثا و قلیمیا زر و سیم از هر یکی پنج درم شادنج هندی سه درم
عدد داروها بیست و یکست شیاف قیصر بگیرند شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یک
شش درم قلقطار سوخته و زنجار از هر یک دو درم همه را بکوبند و بشراب انگوری کهن یا با آب باران تر سرشند
و شیاف کنند عدد داروها پنج است صفت شیاف زنجار ظفره و سبل و جرب را سود دارد زنجار یکدرم هلیله
زرد نیم درم توتیا و مس و روی سوخته از هر یکی چهار دانگ مرصافی نیم درم زعفران دانگی نشاسته و صمغ عربی و کثیرا
و اسفیداج ارزیز از هر یکی یک درم بلیل یود دانگ عدد داروها یازده است صفت دارویی برسته ظفره
و تاریکی چشم و سپیده را سود دارد سنگ مغناطیس و زنجار و اشق از هر یکی چهار درم زعفران دو درم
انکبین سه وزن داروها سرسته صفت دارویی دیگر نرمتر بگیرند فلفل یکدرم نوشادر یکدرم صمغ نیم درم
بر سه بکوبند و بشراب کهن سرشند و شیاف کنند نافع بود باب پنجم در انتفاخ انتفاخ لفظی تازی
است پارسی او اماسیدنا است و این علت چهار گونه باشد یکی آنکه ماده او بادنا باشد و علامتش آنست که ناگاه پدید
آید و هیچ گرانی نکند نخست اندر گوشه چشم که از سوی بینی است سوزشی پدید آید چنانکه مگسی یا پشه بگزد و لون او
لون آماس بلغمی باشد و بیشتر اندر تابستان افتد و پیران را افتد دوم ماده او فضله بلغمی باشد و علامتش آنست
که چشم گرانی کند و اگر انگشت بر نهند انگشت در وی نشیند و اثر انگشت یکساعت بماند سیوم آنکه ماده او فضله
بادنگ باشد و اگر انگشت بر نهند زود فرو نشیند و زود بجای باز آید و درد و ضربان باشد و بلون سرخ بیش باشد
چهارم از جنس سرطان باشد و ماده او فضله غلیظ سوداوی باشد علامتش آنست که ماده صلب بود آماس
باشد و رنگ تیره باشد و این علتها هم اندر طبقه ملتحمه باشد و هم در پلک افتد و گاه باشد که ترنجیدگی پلک با بر
برآید تا بر حساره فرو آید اما آنچه اندر طبقه ملتحمه افتد بعضی با دمعه باشد و بعضی بی دمعه و آنچه اندر پلک
افتد بی دمعه باشد علاج اما گونه نخستین یا که ماده او بادنا است اول که پدید آید هیچ علاج نشاید کرد
چراکه او زود تحلیل پذیرد و اگر روز دوم و سیوم هنوز مانده باشد تدبیر لطیف باید فرمود و با به گرم باید
شست و گونه دوم و سیوم را علاج همچون علاج اماس باشد نخست استفراغ کردن و ضمادها محلل و منضج
و سرمها محلل که اندر علاج رمد یاد کرده آمد بکار داشتن لکن داروها رادع و قابض بکار نباید داشت و شیاف
احمر لین و گرمابه اندر هر دو نوع سود مند است صفت ضمادی محلل بگیرند بابونه و بنفشه و نیلوفر و اندر آب
بپزند و چشم بدان آب بشویند و اسفنج با بنفشه بدان تر میکنند و بر چشم می نهند و آنجا که حاجت باشد اکلیل

در علاج [illegible]

الملك ما این داروها باید کشند و صبر حل کرده بر پشت چشم طلی کردن و آب را اندر چشم کشیدن ماده را از چشم باز دارد
و گونه چهارم را علاج همچون علاج صداع سودایی باشد ضمادها مسکن و محلل بخار دارند چنانکه در علاج سرطان
دانا سماها سودا یاد کرده شود صفت شیاف خلوقی بادر ابعلند و نفع زایل کند بگیرند مس سوخته سه درم
اقاقیا دو درم کثیرا و صمغ و زعفران و سنبل از هر یکی درمی همه را بکوبند و بآب باران سرشند و شیاف کنند عدد
صفت شیاف اسود باد نفخ که اندر پلک و طبقه ملتحمه باشد زایل کند بچشم اندر کشند و از بیرون
طلی کنند مس سوخته یکدرم و نیم زعفران نیم درم مروارید بسد از هر یکی یکدرم افیون یک
درم و نیم اقاقیا پنج درم شیاف مامیثا نیم درم همه را بکوبند و بآب باران سرشند و شیاف کنند عدد
داروها هفت است صفت شیافی که از بیرون طلی کنند بگیرند مس سوخته دو درم مروارید و سنبل
و سنبل و مر از هر یکی یکدرم افیون دو درم و نیم اقاقیا سه درم همه داروها هشت است باب
ششم اندر صلابت ملتحمه و انرا بتازی جسا الملتحمه گویند بسیار بود که طبقها ملتحمه سخت
شود و چشم در چشم خانه نتوان گردانید و هم حرکتها از نا ممکن گردد و طبقه ملتحمه خشک و سرخ و با درد باشد
و چون از خواب بیدار شود چشم دشوار تواند گشاد و گاه باشد که اندر گوشه چشم رمص خشک گرد آمده باشد
و سبب این علت خلطی خشک غلیظ باشد صفت سخت طبع را نرم باید کرد و پیوسته در گرمابه رفتن و سر
بخار آب گرم داشتن و اسفنج بآب گرم تر کردن و بر چشم نهادن و آب گرم در چشم چکانیدن و موش سپیده
و زرده خایه مرغ با روغن گل بایه بط بر پشت چشم نهادن و از طعامها سرد پرهیز باید کرد و روغن شیره تازه
بر سر نهادن و داروها که اشک آورد اندر کشیدن و برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر لین و احمر حاد در سرمه
کشیدن باب هشتم اندر جاریدن طبقه ملتحمه سبب جاریدن چشم فضله باشد شور بطبع
بوره و اشک سخت شور باشد و لون پلک و لون طبقه ملتحمه سرخ گراید و باشد که از ضعیفی صعبی جارش
پلک ریش گردد علاج طبع نرم دارد و بیرون با مواد دیگر ماء برود و طعام نرم خورد و از طعام شور و تیز پرهیز
کنند سبل علتی است که رگها چشم سرخ و ممتلی گردد از خون و اندر چشم خاریدن پدید آید و این علت دو گونه
است یکی آنکه رگها باطن ملتحمه سرخ شود و بر ظاهر طبقه قرنیه غشایی همچون ابری سرخ فام پدید آید و
اندر چشم و میان دو ابرو سوزش پدید آید و عطسه متواتر شود و آفتاب نتواند دید و اشک روان
باشد و در قعر چشم ضربان کند گونه دوم که بر ظاهر ملتحمه رگها سرخ و ممتلی برخیزد و بر ظاهر طبقه
قرنیه غشا چون دودی پدید آید و هر دو رخسار سرخ شود و اندر ابروان حرارتی و المی

باب هفتم اندر علت سبل و علامات آن

پیوسته باشد

پیوسته باشد و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ و هرگاه که پلک فرو سوی
خویش کشد چنان نماید که رگها سبل از روی ملتحمه برمی خیزد و سبب این امتلاء دماغ باشد
و نزلی رگها چشم بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن باشد در علاج رمد و طلیها که گرم
و ضمادها و تدبیرها تری و سردی فزاینده تا ماده بدان سبب غلیظ گردد و تحلیل نتواند
پذیرفت علاج اما از جهت گونه نخستین رگ قیفال باید گشاد و استفراغ کردن با ایارج
فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ غرغره کردن با بلحام و ایارج فیقرا و عطسه آوردن
پس تدبیر قوت دماغ کردن بوی عنبر و لادن و از طعامها که بخار بر دماغ دهد پرهیز باید
کرد چون باقلا و عدس و سیر و پیاز و کشنیز و از طعامها سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت گاو
و از خمیر و شیر و هر چه از وی بسیار زیان دارد و از کردو دو حفظ باید کرد و بالین بلند باید کرد
و حیب نشاید بست و بسیار گفتن و بانگ داشتن و نور و آتش نگریدن زیان دارد صفت
دارویی که ماده سبل و سده بینی زایل کند بگیرند گندش یکدرم مرصافی بعد از نک حصص یکی دانگی
و نیم صبر چهار دانگ همه را بکوبند و بآب مرزنگوش سرشند و حب کنند همچون عدس سه
روز هر روز یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه طلی و بینی بر کشند یا اندر چکانند صفت
دارویی دیگر بگیرند کندس و قصب الذریره و گل سرخ از هر یکی اسنادا است همه را بکوبند و مقدار
نیم دانگ ببینی اندر دمند و مرزنگوش همه بیاشند و پس از آن سرمه روشنایی و باسلیقون
کشند و اگر با سبل حرارتی نخم دارد شیاف اسود باید کشید صفت شیاف اسود
اقاقیا مغسول و صمغ عربی از هر یکی یک درم مس سوخته پنج درم مر و افیون از هر یکی یکدرم
و نیم بآب باران سرشند شیاف کنند و رگ پیشانی و رگ گوشه چشم زدن سود دارد
گونه دوم هم رگ قیفال باید گشاد و تن پاک کردن و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن
و غرغره و عطسه پس از استفراغ سخت نافع بود و در چشم داروها تیز که خون را رقیق کند
و رگها پاک کند کشند چون شیاف و باسلیقون و غیر آن و داروها چنانکه باید کشید
که سخت پلک باز گردانند و باطن پلک بدارو بخارند تا سبل و چون سوزش ماند و فرو نشیند
ذرور رمادی اندر کشند صفت ذرور رمادی مامیران یک درم توتیای کرمانی پرورده و
شمع سوخته و توبال مس مغسول و سرمه اصفهانی پرورده از هر یکی ده درم سنگ همه را بکوبند
و بکار دارند سبل و دمعه و جرب را سود دارد و از پس آنکه دارو کشیده باشند و اسوده بکرمابه

هست علاج

اندر شویند و آنرا که با سبل رمدی بدید آید هیچ داروی سرد نباید برد و اعتماد بر استفراغ و حجامت
باید کرد و درد اغبر کنند و زرده خایه مرغ بر پشت چشم و اگر رمد سخت گرم باشد بهیچ وجه شیاف
ابیض و ملکایا نشاید کرد **صفت** داروئی که سبل گرم را سود دارد سماق چندانکه خواهند
واندر آب صافی غار بندو تو بنی و بستانند و بپالایند و صافی کنند و اندر آفتاب نهند تا
ستبر شود و شیافها کنند و بکار دارند **صفت** شیاف دینارگون که سبل رقیق را بدارد
زرد چوبه و شادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا راستا راست شیاف کنند اما سبل
کهن را تدبیر بریدن است و شرط آنست که نخست فصد کنند و مسهلی خورند و چون لطف خواهند
کرد بیمار را پیش خویش بخوانند و استاد را بگویند تا چشم او بگشاید چنانکه لبهاء پلک باز نگردد
و این چنان بود که در گشادن چشم هر دو ابهام فشار دهند و ... نهاد پلک بر حال خویش نگاه دارند
تا اندک و بسیار لب پلک باز نگردد تا در بریدن پلک بریده نشود و اگر بریده شود پلک بر ملتحم
دوید از بهر آن کاری باید که آنکه چشم گشاید استاد باشد پس سبل را از سوی گوشه چشم که از
سوی بینی است بضاره بردارند و از میان نگاه پلک بر سوی رگی دیگر بضاره دیگر بردارند و جهد
کنند تا ضاره از طبقه قرنیه دور باشد و بلب پلک نزدیک باشد و از گوشه چشم که از آن
سوی گوش است رگی دیگر بضاره سیوم بردارند و ضارها بدست چپ گیرند و نگاه دارند و
بدست راست ناخن هرای برگیرند و نخست سبل را از آن گوشه چشم برد که از سوی گوش است و بهر
بار که ببرد بهر سه ایدرز و سبل کنند و همچنانکه ملتحم را کشط کنند سبل را کشط تا همه رگها سبل از طبقه
ملتحم جدا برداشته باشد بدین ترتیب سیبار القط می کنند تا بگوشه دیگر رسد که از سوی بینی است
پس ضارها همچنین ترتیب اندر پلک فرو سوی او برد و بدین ترتیب لقط کند چون فارغ شد
نگاه کند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است او نیز بردارد و نشان آنکه مانده است هم بر دیدن زیره
و نمک بخایند و آب اندر چشم چکانند و زرده خایه مرغ در روغن گل بر پنبه یا لکنه بر دارد و بر پشت
چشم نهند و رفاده بر سر پنبه نهند و عصابه ببندند و بفرمایند تا هر ساعت چشم اندر پلک همی
گرداند تا ملتحم نگردد تا بر هم نرود و بهشت باز بخسبد و دیگر روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند
و چشم او بگشایند و بدان آب بشویند و میل را بروغن گل چرب کنند و در چشم او بگردانند تا بدانند
که پلک بر ملتحمه رسته است و دیگر آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند و اگر نیز بر هم رسته نباشد از آب
زیره و نمک در چکانید و همچنین بیست سه روز تعلل کنند و از پس سه روز باسلیقون و مانند آن کشیدن

سود دارد نافع سبل پاک شود اگر رمدی یا آماسی گرم بدید آید بعلاج رمد و علاج آماس مشغول شود
و نیز علاج باز شود **باب ششم در ورقه** ورقه آماسی صلب سخت بر طبقه ملتحمه و این آماس بعضیها اندر
گوشه چشم که از سوی بینی است و بعضیها اندر گوشه دیگر باشد که از سوی گوش است و بعضیها اندرین پلک
و بعضیها آماسها کوچک باشد گرد اگرد سیاهی بر شکل زرده مروارید و رنگ آن آماسها نیز مختلف باشد
بعضی را سرخ بود و بعضی سپید و بسیار باشد که این علت اندر ابتداء رمد گرم بدید آید **علاج** تدبیر لطیف
باید کرد و فصد و ملکایا و ورد و این علت کشیدن و اما اگر چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض اندر دوق که در علاج رمد
یاد کرده آمده است سه روزها باید کشید پس ملکایا و غیر آن کشیدن و اگر مدت دراز گردد داروها نیز بکار داشتن
چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن **صفت** داروی این علت پوست خایه مرغ بشویند و تصویل
کنند چنانکه در علاج رمد یاد کرده آمد از این پوست خایه تصویل بگیرند ده درم شادنج شسته دو درم نیم درم
در بیامیزند و بکار دارند نافع بود **باب هفتم اندر دمعه** دمعه علتی است که پیوسته می گرید و اشک بی مراد
می بارد و این علت بعضیها لازم باشد و بعضی را عارضی اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی مادرزاد دوم
آنکه بسبب استقصاء دست کاری بدید آید که اندر بریدن ظفره کرده باشد و از گوشت گوشه چشم لختی با ظفره
بریده باشد و برداشته و مادرزادی را علاج نیست و آنکه دوم را اگر از گوشت لختی مانده باشد و بیشتری
بریده هم علاج نیست و اما که اندکی برداشته باشند علاج یاد کرده آید و آنچه عارضی باشد هم دو گونه است
یکی آنکه از تبع بیماری باشد چون آماس دماغ و تبها گرم عفونی خاصه حمی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه
علت تمدد باشد دوم آنکه بسبب نقصان گوشت گوشه چشم بدید آید و سبب آن نقصان بعضی اسباب
کشیدن داروهای تیز باشد که گوشت نازک را بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بدست
درشت و دست بد و بسیار بریدن و بباید دانست که مبداء دمعه سه جایگاه است یکی رگها اندرون قحف
دماغ است و رگها که در باطن پلک است دوم رگها که بیرون قحف دماغ است سیوم عضلهای چشم اما
آنها که از اندرون قحف دماغ آید و از رگها پلک علامت آنست که رگهای پیشانی و رگهای صدغ ممتد و ممتلی
باشد و آنها از عضلها چشم آید سبب آن ضعیف عضلها باشد و علامت آنست که چشم بیرون خاسته
باشد و دمعه پیوسته و بیک نسق تر باشد و این سه مبداء که یاد کرده آمد این همه علت را اسباب سابقه
اند و سبب تر دیگر و پیوسته تر نقصان گوشه چشم است که از سوی بینی است از بهر آنکه هر گاه که این گوشت
ناقص شود باقی آنها قوت آن نباشد که رطوبتها نگاه دارد از چشم و فرود آمدن آب از چشم باز دارد

که دمعه پیوسته باشد ... آید و آنرا که
... رگهای بیرون قحف اید علامت
وی آنست ...

علاج اما آنرا که دمعه از اندرون کند که ما محقق آید نخست تن پاک باید کرد پس غرغره کردن وعطسه آوردن
ومزاج دماغ با اعتدال باز آوردن وببوی خوش قوت دادن و هر دو روز موی سر تراشیدن و از پس
پاک کردن حجامت کردن وانرا که از رگهای برون محقق آید بر سر او ضمادها که رطوبت باز بچیند باید نهاد
چون غبار آسیا وکندر سوده وخاک او رآبی که از خار رنفشار ندو هم چیزها؛ قابض اندرین باب
سود دارد وآنرا که دمعه ضعیف عضلها؛ چشم باشد داروها قوت دهنده وتحلیل کننده باید کشید
چون برود حصرم ربا سلیقون و روشنایی وانرا که سبب دمعه گوشت گوشه چشم باشد علاج او
دو رو اصفر ست وصبر وقد و دو کنند و شیاف ماميثا و زعفران مفرد و مرکبات هم گوشت باز رویاند
وبهتر آن بود که چشم را بشراب انگوری کبیس اندکی صبر در گوشه چشم کنند وبرگ تنبک اندر شراب انگوری
بپخته بر چشم نهادن علاجی سودمند است واگر اسفنج را بشراب انگوری تر کنند و بر سر نهند سود دارد
واگر شب یمانی در شراب افکنند و بپزند آنگاه آن خوب باشد وباشد که سبب دمعه گرمی مزاج چشم و دماغ
باشد وعلامت وی آنست که رگها؛ چشم سرخ وممتلی بود وحرکات چشم زود آرد و باشد واشک گرم بود
رقیق باشد واز سردی مزاج چشم و دماغ باشد علامت وی آنست که گاه بود که رگها؛ چشم باریک و
ناپدید بود وچشم سپید وحرکات او آهسته واشک غلیظ و سرد باشد **صفت** سرمه که خداوند مزاج
گرم را سود دارد شادنج عدسی مغسول وتوتیا؛ مغسول و مارقشیثا از هر یکی ... وسنبل ... از
هر یک دانگی ونیم **صفت** سرمه که مزاج سرد و تر را سود دارد بلبل یکدرم ملح هندی یکدرم دار فلفل دو درم
کفک دریا نیم درم سرمه سه باز چند هم داروها بکار دارند **صفت** که ضعیف عضلها؛ چشم را سود
دارد بگیرند استخوان هلیله زرد سوخته ونمک هندی ومازو از هر یکی استار است بکوبند وبپزند
راستار است بکار دارند و توتیا باب هلیله زرد پرورده اندرین علت سود دارد **صفت** آن
هلیله زرد مقشر اندر آب تر کنند و یک هفته بدست بمالند و بپالایند و توتیا اندرین آب بپرورند و بکار
دارند **صفت** سرمه که دمعه باز دارد و عضلها؛ چشم را قوت دهد توتیا هشت درم سرمه یکدرم شادنج
عدسی مغسول یکدرم و نیم قلیمیا زر چهار دانگ هم بکوبند نرم و بآب هلیله زرد وآب غوره وآب سماق
بپرورند آب سماق دو جزو آب غوره و آب هلیله یک جزو **صفت** کحل اصفر بگیرند زعفران یک مثقال
کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه را باز دارد **صفت** سرمه که خداوند مزاج
سرد را سود دارد توتیا؛ معدنی در میان خرما کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار

وبکوبند

وبکوبند و از این توتیا پنج درم با مغز تا قله کبار ده نیم درم مرد ورا ایک بسایند و بکار دارند **باب یازدهم اندر**
دبیله که بر ملتحمه پدید آید دبیله قرحه بزرگ را گویند وار اعوری بزرگ باشد و ورم کند بسیار و بعضی
باشد که رطوبتها؛ چشم از این قرحه بپالاید **علاج** نخست فصد کنند و اسهال و شیافها؛ بیض اتلاق کنند و از
پس شیاف ابار کشند **صفت** آن هلیمیا زر و اسفیداج الارزیر ومس سوخته و سرمه اصفهانی و صمغ عربی
وکثیرا وابار سوخته از هر یکی هشت درم مر صافی وافیون از هر یکی یک درم بکوبند بسرشند بآب باران عدد
داروها است **نسخه** دیگر قلیمیا هشت درم مس سوخته وابار سوخته و سرمه و سرو نکا وکوهی مر صافی
واقاقیا از هر یکی ده درم افیون سه درم بآب باران بسرشند عدد داروها است **نسخه** دیگر بگیرند اسفیداج
ارزیز هشت درم افیون وانزروت پرورده وکثیرا از هر یکی یک درم صمغ عربی چهار درم کندر نیم درم بآب باران
بسرشند و شیاف کنند عدد داروها شش است **باب دوازدهم در توثه بر ملتحمه افتد** توثه گوشتی
باشد نرم نه بس سرخ بچیزی دبیله گوشه چشم باشد از سوی بینی ورگها سرخ از گوشه چشم بدو پیوسته باشد
بشکل ناخنه **علاج** نخست بفصد قیفال واسهال تن پاک باید کرد و چند کرت مسهل باید داد تا ماده پاک
شود از بهر آنکه این علت بسیار معاودت کند پس توثه را بجفت باره بگیرند بچرب دستی و آهستگی از بهر آنکه بی
ست باشد از جفت باره بجهد و همچنان اندر زیر رگها کنند که از گوشه چشم بدو پیوسته اند الکشط ... با خنه
و بناخن بر ابر دارند و آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند چند بار و زرده خایه مرغ بی روغن بر
پشت چشم نهند پس باسلیقون و ماننده آن بکار دارند **باب سیزدهم اندر تفرق الاتصال**
ملتحمه تفرق الاتصال که از زخمی یا از سنگی یا غیر آن باشد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهد
تا ماده بدو نپیوندد و اگر خون آمده باشد خون از روی پاک کنند و شادنج عدسی مغسول
با اندکی کافور بر وی کنند و سخت ببندند و اگر خون بر آمده نباشد توتیا پرورده بر کنند و زرده
خایه مرغ بر چشم نهند و پیوسته فصد کنند و مسهل می دهند تا ماده گسسته شود و کوشش دارند تا رطوبتها
چشم از وی پالوده نشود و علاج قرحه و دبیله می کنند **جزو پنجم** از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر
طبقه قرنیه پدید آید واین بیماریها ده عدد است **باب نخستین** اندر انواع قرحه و دبیله و علامت
آن قرحه ریش را گویند و ریشها؛ طبقه قرنیه هفت نوع است و از این هفت چهار آنست که بر ظاهر قرنیه
باشد و سه بر باطن او و از جمله چهار نوع که بر ظاهر باشد نخست را بلغت یونانی اخبا وس گویند یعنی
تاریکی و علامت وی آنست که بر ظاهر سیاهی نقطه بزرگ پدید آید چون دودی و نوع دوم را ... گویند و ...

بیفا برواین نوع از نخستین عمیق تر باشد و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید آید
کمتر از نخستین و سپید تر از آن و نوع سیوم بر کرانه سیاهی بر آید و این موضع را طبیبان تازی
اکلیل السواد گویند و این را بلغت یونانی ارخامون گویند و بیشتر این قرحه بر سیاهی باشد
و اندکی بر سپیدی و علامت او آنست که آنچه بر سپیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر سیاهی باشد
سپید نماید و هم ریشها که بر طبقه قرنیه بر آید سپید نماید و همچنانچه بر ملتحمه بر آید سرخ بود و نوع چهارم
را بلغت یونانی اقفوما گویند و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی نماید همچون ابری باشد
و آن هم نوع دیگر که در باطن قرنیه باشد نخستین را توبرین گویند یعنی مغاکی عمیق و علامت
وی آنست که همچون کاورسی باشد و دور فرو رفته باشد و بس فراخ نباشد و رنگ او صافی باشد
و خشکریشه کمتر آرد و نوع دوم را ملعوصا گویند و ترجمه او بتازی المولمه است یعنی دردناک
و علامت او آنست که فراختر از نخستین بود و عمق او از آن کمتر باشد و نوع سیوم را اقارما گویند
و ترجمه او بتازی الاحتراقیه و علامت او آنست که قرحه شوخناک باشد و خشکریشه
بیشتر آرد و اگر مدت او دراز گردد رطوبتها چشم از وی بپالاید و اسباب این نوع رطوبتهای
باشد گرم و تیز و سوزان و همه انواع قرحه با درد و ضربان و خلیدن باشد و هر قرحه که بزرگ
و شوخناک و بسیار ریم باشد آنرا دبیله گویند و علاج آن در باب سیم از جزو چهارم یاد کرده
آمده است **علاج** هرگاه که ازین علامتها که یاد کرده آمد اثری پدید آید در حال بباید شتافت
و رگ قیفال زد و باندازه قوت خون بیرون کردن و مطبوخ هلیله و خرمای هندی و خیار
شنبر و مانند آن استفراغ کردن دو سه بار و شیاف ابیض افیونی کشیدن و بر ساق حجامت
کردن و اطراف بستن و مالیدن و اگر قرحه بدین گوشه چشم نزدیکتر باشد که سوی بینی است بیمار را چنان
باید خوابانید که این جانب بر بالا باشد تا ریم در گوشه چشم گرد نشود و آنجا نسو [illegible] و اگر بدین گوشه
نزدیکتر است که سوی گوش است چنان خواباند که این گوشه بر بالین باشد تا ریم همی بپالاید و بانگ داشتن
و قی کردن و عطسه دادن و جیب بستن و بالین پست نهادن زیان دارد و اگر قرحه قوی باشد و ماده
گرم و سوزان از شیاف ابیض کشیدن کم نشاید کرد و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان
سوده کشیدن سود دارد و اگر طبع خشک شود بدین حب نرم کنند **صفت** آن کثیرا و بر سوس از هر یکی
جزوی سقمونیا نیم جزو شربتی نیم درم یا چیزی که مانند این باشد بدهند و علاج رمد گرم کنند و اگر بیم آنکه قرحها

کرده باشد

ارماخون

و تر بازی الحجابت

و بهتر دیگر [illegible] کردن

کرده باشد و سپلها خورده شده باشد و ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید گسسته باید کرد و بتر آن باشد که باز
پلک درشت باشد و جرب دارد از بهر آنکه طبقات چشم درشتی بر نتابد خاصه که قرحه باشد و اگر قرحه
ریم سر کند و پخته شود آب حلبه با آب اکلیل الملک باید چکانید و پس از آنکه سر کرده باشد شیاف ابیض
اندروتی باید کشید تا قرحه پاک کند و شیاف ابیض که با قلقطار کنند سود دارد **صفت** آن بگیرند صمغ عربی
و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج ارزیز [illegible] افیون و قلیمیا از هر یکی [illegible] دو دانگ و رها
شش است و انزروت آنکه ریم غلیظ تر و بیشتر باشد شیاف اخضر که اندر وی کندر است بکار دارند و صفت این
شیافها اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است لیکن اگر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج گرم است این شیاف
نشاید کشید بهیچ وجه پس از آنکه قرحه پاک شده باشد شیافها که اندر علاج دبیله ملتحمه یاد
کرده آمده است می کشند تا مغاک قرحه بر کند و بره باید و از صدف سوخته مغسول کرده در ور سازند تا قرحها
گوشت برجینند و خشک کند پس از آنکه مغاک قرحه پر شده باشد و برورسته شیافها که حل کنی باید کشید
و از پس شیاف کحل اغبر اگر حاجت آید پس از همه شیافها و سرمها شیاف اخضر کشیدن صواب باشد
و اگر قرحه اثری ماند علاج آن از باب علاج اثرها باید جست و اگر قرحه بلند شود و سوراخ گردد علاج
بدارو ها باید کرد که قابض و قوت دهنده باشد **باب دوم** اندر بثره و سلخ و حفره که بر طبقه قرنیه
افتد تولد بثره از رطوبتی باشد غلیظ و تیز و سوزان که اندر میان پوستها طبقه قرنیه گرد آید و طبقه
قرنیه چهار پوسته و بثرها چند گونه است بعضی بسبب جایگاه مختلف گردد و بعضی بسبب کمی و بیشی ماده
بگردد و بعضی بسبب تیزی و شوری و عذبی ماده بگردد و بعضی بسبب تیزی و غلیظی و رقیقی قوام ماده بگردد
و این انواع را علامتهاست اما علامت آنچه بسبب جایگاه بگردد آنست که بعضی بثرها اندر
زیر پوست بیرون باشد که سطح ظاهر اوست و این سهلتر علاج باشد و با سلامت تر باشد
و لون او سیاه و صافی نماید و سبب آنکه سیاه نماید دو است یکی آنکه طبقه قرنیه شفافست
و بصر را از دیدار طبقه عنبیه باز ندارد و طبقه عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور بینایی
که اندر عصب مجوف همی آید دورتر باشد و سبب صافی نمودن آنست که رطوبتی که از وی
بثره تولد کند از پس یک پوست باشد و بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست
دوم باشد و در خطرناکی بثره این میانه باشد و اندر صافی و سیاهی میانه باشد
از بهر آنکه از پس دو پوست همی نماید و در دوری و نزدیکی او از نور بینایی میانه است و بعضی اندر

دیگر پوست سیوم باشد و دردناک‌تر و باخطرتر باشد و سپید نماید و سبب یکی آنکه رطوبت
بثره اینست بسبب آنکه از پس سه پوست بصر را از دیدار عنبیه باز دارنده‌تر باشد
دوم آنکه نور بینایی نزدیک‌تر است بصر نور بر وی همی تابد بدین سبب سپید همی نماید بدین طریق
معلوم شد سبب که طبقه قرنیه چهار توست و علامتها انجم بسبب کمی و بیشی ماده و غیر آن
بگویدد آنست که هر کجا ماده بسیار و تیزتر باشد آفت و درد و ضربان عظیم‌تر باشد
از بهر آنکه بسیاری ماده موضع را از هم اندر کشد و تیزی ماده موضع را بگزد و بسوزد
آنجا که ماده غلیظ و اندک باشد بر خلاف این باشد لکن بسبب غلیظی ماده دیرتر
پخته و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و درد باندازه کمی و بیشی ماده باشد
و هر نوعی که بینند بدین اصلها قیاس باید کرد و سبب خطرناکی این بثرها آنست که جوهر طبقه
قرنیه صلب است تا ماده گرم و تیز و گزنده نباشد اندر گوهر او اثر نتواند کرد و خود را در میان
اجزای او جای نتواند ساخت و آنجا که ماده بدین صفت گرد آید بی شک آن موضع را بخورد
و بسوزد و سوراخ کند اگر سوراخ کوچک باشد و از برابر ثقبه عنبیه دور باشد امید
سلامت باشد و اگر برابر ثقبه باشد که سوراخ باز رود و بدره بینایی بسته شود و آنچه در زیر پوست
دوم و سیوم باشد و بزرگ باشد و برابر یا نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم‌تر باشد چرا که
پوستها دیگر را که بر بالای اوست همچنان بسوزد و بخورد و دیده بیرون خیزد و موسرج گردد و ممکن باشد
که رطوبتها چشم از آن راه پالوده شود و گاه باشد که ماده سخت اندک باشد و طبقه را سوراخ
نکند لکن بتحلیل دفع شود **علاج** بفصد و اسهال بباید شتافت و غذا ابتدا خنک چون
کوک و کسنه و اسفاناخ و ساق خرفه و خیار کدو باز باید آورد و شیاف ابیض افیونی و شیر
زنان همی چکانند و آنجا که درد عظیم نباشد شیاف ابیض انزروتی باید کشید و درد و ملکا تا بجای
داشتن و چون بوقت انتها رسد شیاف ابیض کندری کشیدن و چون اندر انحطاط افتد شیاف
احمر لین کشیدن از بهر آنکه وی تحلیل باعتدال کند و هرگاه که مرضی گردد در تحلیل بکند داروها
تیز چون روشنایی و داروها که اندر وی سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشیدن مگر گاه
که چیزی گشاینده چون داروی سخت تیز تا چیزی برنده چون آهن و تیغ و غیر آن بطبقه قرنیه
رسد و جراحتی کند سبک چنانکه پوست برونین طبقه را بخراشد و بعضی و بعضی از وی بریده شود

وازوی پوست

و از وی پوست دیگر برخیزد آنرا سلخ گویند و هرگاه که جراحت بر پوست سیوم رسد آنرا خرق
گویند و بهترین داروها آنرا شیاف نارست و صدف سوخته و پسته در دوری نافع است آن
باب سیوم در سپیده که بر چشم افتد و برداشتن آن و رنگ چشم ازرق سیاه گو
سپیده که بر چشم افتد دو گونه باشد یکی بر ظاهر طبقه قرنیه افتد آنرا ابر گویند و دوم در قعر — وسحاب ح
قرنیه افتد آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه و بثرها باشد و بسیار باشد
که بسبب صداعی صعب سپیده بر چشم افتد **علاج** اندر علاج سپیده نه فصد حاجت آید و نه باسهال
مگر آنجا که ترسند که بسبب استعمال داروها تیز زداینده حرارتی فزاید و ماده جذب کند انجا بسبیل
استظهار فصد و اسهال صواب باشد و اما علاج سپیده بداروهای زداینده و پاک کننده باید کرد آنرا که رقیق
باشد عصاره شقایق نعمان و عصاره قنطوریون با عسل بر داید و بسیار باشد که سپیده رقیق بزبان
برخیزد و اینچنان باشد که شکر با نمک بر زبان نهند یک زمان تا زبان درشت گردد پس دیده را بزبان بمالند هر بامداد
و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ باشد داروها قوی‌تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی
نطرون ح د — آبگینه سرطان دریا و کف دریا بحری و سرمه و روشنایی و قطران با روغن زیت سوده اندر کشند سودمند بود و چون
خواهند که از این نوع داروها زداینده که سپیده را ببرد باید بکار دارند نخست شیاف اخضر بکار دارند چه وی سخت
نافع است و از پس شیاف اخضر درد و مسکین بکار دارند **صفت** فرود بگیرند سرطان بحری و دست برنجی اصل
سند و کف دریا و سرگین سوسمار و سنگ و دان جزر که بتازی حباری گویند و توتیای حمری و پوست خایه
استر مرغ از هر یکی دو درم و در نسخه دیگر یک درم سپید از زرد و توبال مس و آبگینه شامی مروارید ناسفته و عقیق
سوخته و سنگ سنبره کار زرد و تیز کشند و دار فلفل و سنبل رنگین و نوشادر و قلیا زرد و توتیای اسفیدی مرجان
و محمودی ح — و طین قیمولیا و مس سوخته و کرسنه البحر و توتیای کرمانی از هر یکی دو درم و در نسخه دیگر هر یکی یک درم بوره ارمنی
سنبل رق — و ملح اندرانی و بوره ارمنی از هر یکی چهار دانگ مروشیا نیم درم و شروح نیم درم کف آبگینه دو درم مشک دو
دانگ همه را نرم بکوبند چون غبار و بکار دارند عدد داروها بیست و شش است **نسخه** دیگر بگیرند سرگین سوسمار
سه درم قنطوریون پنج درم کف آبگینه پنج درم مروارید ناسفته سه درم زنگار یک درم سند سه درم اشنه نیم درم
پوست خایه اشتر مرغ سوخته سه درم توتیای اسفیدی دو درم و نیم مشک دو حبه عدد داروها ده است **صفت**
دارویی بعسل که سپیده را ببرد سرگین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کف آبگینه و قلیا مس از هر یکی
نرم بکوبند چون غبار و بعسل و با انگبین مصفی بسرشند و بکار دارند **نسخه** دیگر انزروت و بوره ارمنی و نمک درشت

از حلو داروها آزموده [illegible] ... یکدرم شکر طبرزد یکدرم هر دو [illegible] دروری [illegible]

شیرزف

از هر یکی دو درم سرزنج یک درم همه را بکوبند و باد اوقیه انکبین مصفی کفک برداشته بسرشند و بیش از دارو کشیدن اندر کرمابه باید رفت تا سپیده نرم شود و علاج بپذیرد **صفت** داروی دیگر بکیرند توتیا و قلیا و سرطان بحری و صدف سوخته و معصفر از هر یکی راست راست مشک نیم دانک بکوبند و بپزند **صفت** شیافی که سپیده بر دارد کفک دریا و سرکین سوسمار و سکر چغازی از هر یکی راست راست بکوبند و بیبزند ده درم ماهیران چینی نیم کوفته وی ده درم در میان آب بپزند تا سه بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و داروها بدان آب تر کنند و بسایند تا سرشته شود پس خشک کنند و اندر سایه دیگر بار بسایند نرم و بدین آب شیاف کنند **صفت** داروی که سپیده زایل کند و رنگین کند یا سپید تمام مازو و اقاقیا از هر یکی یک درم قلقند نیم درم همه را باب شقایق نعمان بسرشند و شیاف کنند و خشک کنند سایه و دیگر بار بکوبند و هم باب شقایق النعمان بسرشند و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خرد ممزوز کرم با شعاع اندر چکانند سود دارد و سپیده را و چشم ازرق را رنگ بکرداند و شیره کندم تر اندر چکانند یا بکشند چشم را سیاه کند و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست کوز و عصاره پوست انار و شیرینی اندر کشیدن و چکانیدن چشم را سیاه کند و سپیده و ازرقی ببرد و بندق را بسوزند و باروغن زیت بسایند و بر سر کودک ازرق چشم بالند بر آنجا که جایگاه مغز است ازرقی زایل شود و این آزموده اند و از حنظل بر کیرند و میل اندر میان او کنند و اندر چشم کشند ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت او بدان جایگاهست که اگر چشم کربه ازرق علاج کنند کربه سیاه چشم کردد و زعفران اندرین باب سود دارد **صفت** سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده که از اثر قرحه باشد بپوشد سرمه اصفهانی سه درم مروارید یکدرم مشک و کافور از هر یکی دانکی دود چراغ که از روغن زیت باشد دو درم زعفران یکدرم عود خام روشنی است **باب چهارم اندر تغییر لون طبقه قرنیه** سبب تغییر لون طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموس که بدو رسد دوم چکونکی کیموس یعنی رنگ آن اما آنچه بسبب بسیاری کیموس باشد علامت او آنست که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود است و علاج این اندر باب علاج تری طبقه قرنیه یاد کرده آید و آنچه بسبب رنگ کیموس است علامت او آنست که چیزها بدان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی است سپید بیند و اگر خونی باشد سرخ بیند و اگر صفراوی زرد و اگر سوداوی است سیاه **علاج** علاج این نوع علاج طرفه و یرقان است و نخستین تن و دماغ از آن ماده که غالب است پاک کردن و شربتهای لایق آن دادن و سر بخار آبی که اندروی بابونه و بنفشه و نیلوفر و کل سرخ پخته

باشود انشا

در میان نوم کرتباری الضباک کنند

غرغره کنند تا خون بسیار برود و داروها قابض بلخجه میل اندر کنند و باقی ملازه اندروی بمند و باب سرد و عصاره لسان الحمل تنها یا با اقراص کهربا یا کل مختوم غرغره کنند و هم عصارها قابض چون عصاره غوره و عصاره ریواج و عنب الثعلب و ای ترنج اندر بن سود مند باشد **جزو سیوم اندر احوال دندان و بیماریها و لب و علاج آن و این جزو ده بابست**

باب اول اندر دندان و بیماریها آن میان طبیبان خلاف است اندر آنکه گوهر دندان استخوان است یا عصب بعضی گفته اند استخوان و بعضی گفته اند عصب است آنها که گفتند استخوان است از بهر آن گفتند که گوهر آن سخت است و خشک و حرارت او اندک و شکننده و سردی و خشکی بروی غالب است و اگر او را بسایند و بتراشند حس الم نیابد اگر بیخی بدو رسد خیره شود و خیرکی دندان بتازی ضرس گویند یعنی کند شدن و این کند شدن همچون خدرست عصب را و خدر جز عصب را نباشد و اندر گوهر دندان دردها و خارش و ضربان بسیار باشد و از اینجا گفتند که دندان عصبی سخت و درست آنست که گوهر دندان استخوان است و عصبها و دماغی نکو بهر او پیوسته است و باوی آمیخته و این عصبها اندر هیچ او مشترک است درد و ضربان و حس او بدین عصبهاست و سردی و خشکی و شکنندگی و حس الم تراشیدن و سودن نایافتن از آنست که اصل گوهر او استخوان است و هم چنین خلاف است اندر آنکه گوهر دندان از آب ها در و پدر است چون استخوان و عصب و پوست رگها و شریانها و غشاها و رباطها یا از غذا چون گوشت و پیه و این خلاف از بهر آنست که هر اندامی که از آب ها در و پدر است اگر پاره از و برود بدل و عوض آن بار نیاید و هیچ علاجی باز نتوان آوردن چنانکه مرکز گم و لاغر شود و باز فربه شود یا بسبب جراحتی و ریش پاره گوشت از عضوی برود و آن موضع تهی ماند و معالجه بدید آید علاج گوشت او باز آرند و از نیک معالجی هموار شود و بدین سبب بعضی طبیبان گفته اند که دندان از غذا پدید آید و در اصل پدر و مادر نبودی با بستی که فرزند با دندان آمدی و آنچه بیوفتد باز نیامدی و بعضی دیگر گفته اند دندان در اصل آفرینش از آب ها در و پدر است و اگر غذا ستی با بستی که آنچه دوم بار بزرگی افتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که در اصل دندان از آب ها در و پدر است و ماده او در استخوانها که دندان در وی تعبیه کرده است ماده نهاده و حکمت آفریدگار نهادن و تعالی اندر بدید نا کردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذای طفل مدتی شیر باشد و بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه استخوان

و انها که گفته اند آنکه دندان حس دو کوهر

و هرچه از عضو برود دیگر باره از آن برود آید و علاج سازتوان آورد

تنگ که دندان ازوی برمی آید در خورد اندامهاء وی باشد ضعیف و کوچک که اول آفرینش دندانها آمدن
پس ضعیف و نازک بودی و اگر دندان قوی بودی آن استخوان که دندان ازوی برآید برنتابیدی و
شکل ناهموار بودی و از جهت آنکه دندان همچون سنگ است و استخوان تنگ چون آن چوبست که
سندان در وی نهاده تا از بس جنبش که استخوان بزرگتر و محکم تر شود و از بهر آنکه اندر خاییدن
غذا بدان حاجت آید دندان برآید و سبب دندانها افتادن به هفت سالگی آنست که دندانها
نخستین بقیاس با آنکه پس از آن برآید ضعیف باشد و قوت آن ندارد که همه عمر طعامها غلیظ
و خشک می خاید طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی دندانها نخستین بیفکند و
دیگر قوی تر که طاقت همه کار دارد برآرد و نیز معلوم است که کودک چون هفت ساله باشد همه اندامها و
استخوانها او قوی تر و بزرگتر شده باشد و استخوانها که دندانها ازوی برآید بزرگ شود و جای بیخ
دندانها نخستین فراخ شود و آن دندانها و آن دندانها بالای استخوان درخور نباشد سبب
فراخ شدن جای جنبان شود و بیوفتند و سبب دیگر قوی تر بجای آن برآمدن آنست که از آن
ماده که دندانها ازوی است اندر قدیم نها نخستین اندکی بکار شده باشد و ماده بسیار
تر مانده و طبیعت دندانها محکم تر برارد و آنچه گویند بعضی پیران دراز عمر را دندان دیگر برآید باید
دانست که این استخوان که دندان ازوی برآمده است جای دندانها بسیار دعبی دندانه دندانه
است چون اره که بتازی منشار گویند و عجب نیست اگر شخصی را دندانها بیوفتند بروزگار از بهر
آنکه چیزی سخت بخورد و بتکلف می خاید آن گوشت که بدین استخوانها پیوسته است سوده شود
و دندانه دوان پدید آید مردمان پندارند که دندانست و نیز شک نیست که مزاج مردم دراز عمر ترکیبه
قوتها آن قوی تر باشد و آن قوت بخستانه آب پدر و مادر بوده است و عجب نیست که اگر در
حال آفرینش ماده دندانها او چندان باید که چون در حال بزرگی دندانها او بیفتد باز برآید و استخوان
دندان همی ساید و همی بالد و سبب خاییدن سخت و خشک سوده شود و بدل آنچه سوده
میشود هم بدان اندازه می بالد و دلیل بر آنکه همی بالد آنست که اگر دندان بیفتد باشد که برابر آن
جای خالی باشد که دندان ازوی افتاده است دراز تر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد و برابر
او دندانی نیست که بدان سوده شود و بیماریها دندان بسیار نوع است سست شدن و جنبان شدن
و افتادن و ریزیدن و کند شدن و پوسیدن و میان او خورده و تهی شدن و رنگ او دیگر دیدن بخارها

برروی آن نشستن و دردها صعب و ضربان درو پدید آمدن و از چیزها سرد یا گرم بطاقت
شدن و از طعامها عاجز آمدن و آماسیدن و اتفاق کرده اند که اندر دندانها این بیماریها
ممکن است مگر آماس و گروهی گمان بردند که دندان از بهر آنکه گوهر او سخت است آماس نگیرد
و اگرچه این معنی در باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است اندرین موضع
نیز دراز تر بفرماید بباید دانست که دندان اگرچه گوهر او استخوانست و سخت آماس نگیرد
چرا که غذا می پذیرد و می بالد اندر طول و عرض و عمق کشیده می شود و می فزاید چه مانع است
از آنکه هم بدین طریق فضله قبول کند و آماس گیرد و اگر دندان فضله و خلط قبول نکردی
انواع اندر گوهر او تغیر رنگ نتوانستی بود دندانها بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی
کبود و خورده نشدی و شک نیست که این لونها ناطبیعی است و از خلط بد تولد کند که اندر
گوهر دندان نفوذ یابد پس چرا نشاید که دقیق فضول اندر سر و حوالی دندان بیشتر باشد
بیشتر نفوذ یابد و آماس تولد کند و آماس و احوال مزاج دندان از گوشت بن دندان باید
جست از بهر آنکه اگر سرخ باشد مزاج دندانها خونیست و اگر زرد بود گرایه صفراییست
و اگر سپیدی بلغمی است و اگر تیره باشد سوداست

باب دوم اندر تدبیر نگاه داشتن

دندان تا درست

اندر کتب تدبیر نگاه داشتن دندانها حاجت باشد تا درست بماند هم
معنی را نگاه باید داشت یکی آنکه از تخمه بسیار خوردن و معده گران کردن پرهیز کند و احتیاط
کند تا آنچه خورده باشد اندر معده تباه نشود و این چنان باشد که چیزها که زود اندر معده
تباه شود چون شیر و ماهی شور نخورند و اندر طعام خوردن ترتیب نگاه دارند و هرچه لطیف
تر و نازکتر و رقیق تر بود نخست خورند چرا که هرچه لطیفتر زودتر گذرد و هر طعام
غلیظ گوارنده باشند و گذر نیابد و تباه شود و آن غلیظ را تباه کند و از پس یافتن
و رنج چیزها نازک چون ماهی تازه کوچک و مانند آن نشاید خورد چرا که زود تباه شود
و بخار انگیزد دوم آنکه قی کردن بسیار عادت نکند خاصه اگر آنچه برآید ترش باشد سیوم
آنکه به دندان چیزها سخت نشکند چهارم آنکه از خاییدن علک و حلوا چون ناطف و غیلان پرهیز کند
پنجم از ترشها که دندان کند کنند چون غوره و ترشی ترنج پرهیز کنند ششم آنکه چیزی سخت سرد
یا سخت گرم نخورد خاصه از پی یکدیگر هفتم آنکه دندانها و گوشت بن دندانها زیان دارد

وبخورد چون کنند تا وکرد و خرما وغیر آن هشتم آنکه چون طعام خورده باشد خلال کند و میان دندانها
پاک کند و اندر خلال کردن چندان استقصا نکند که آب وخلال طبیعی از وی برود که چون خلال طبیعی برود
روی دندان درشت گردد و بخارها زود تر و بیشتر بدو رسد و مسواک از چوب تلخ و نرم باید دهم آنکه هرگاه
که خواهد کرد اول دندانها چرب کند پس قی کند و هر شب در وقت خواب دندانها بروغن چرب کند تا بخار
بروی نکند لکن اگر مزاج دندان گرم است روغن گل مالند و اگر سرد است روغن بان و روغن زیت و لیزان باشد که سخت
دندانها را بانگبین مالند یا شکر کوفته بیخته مالند بهتر باشد و بعد از آن بروغن چرب کنند و اگر مزاج
دندان گرم است صندل و شکر بالند هر دو کوفته پس بروغن چرب کنند و اگر سر خرگوش سوخته و کوفته
اندر دندان مالند و نمک با انگبین سرشته سوخته و ناسوخته مالند و شیافی با آتش بریان کرده
با روغن مصطکی و غیر آن و اندر سرکه کشته با اندکی بر صافی مالیدن و بیخ سماق اندر شراب پخته و بدان
شراب مضمضه کردن گوشت بن دندانها سخت کند و مادها از بن دندان پاک کند و دندان بسلامت باشد
و بباید دانست که از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروهایی که او را بر مزاج خویش بدرستی نگاه دارد
خشک باید اما اندر سردی و گرمی معتدل یکی را که مزاج سرد یا گرم شده از بهر آنکه بگردانیدن مزاج یا خشکی گرم
یا سرد باید و داروها که بدندان سودمند است و با خشکی سرد است صندل است و گل و سک و کافور و مازو
و گلنار و دم الاخوین و مرو و قرنفل و آرد جو و برگ گز و پوست درخت توت و بیخ حماض و داروها با خشکی گرم
نمک سوخته و شیح سوخته و سعد و دارچینی و زرنباد خشک و فقاح الاذخر و سرون گاو کوهی بوره سوخته
و ناسوخته و ابهل و زرد و زرنباد و تخم حنظل و عاقرقرحا و ساذج هندی و بیخ کبر و عود و مشک و خرما
سوخته و سر خرگوش سوخته و پوست سیاوشان سوخته و ناسوخته و بیخ کبر و عود و خاکستر چوب انار و
خاکستر بلوط و خاکستر بوره و مصطکی و اکلیله سوخته و مازو سوخته و اندر سرکه کشته معتدل است علاج
دندانها و سنونها از موده در جای خود یاد کرده آید **باب سیوم اندر درد دندان** و بیان معالجات آن
و اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است با ماده و بی ماده و درد که از سوء المزاج با ماده باشد سبب آن
بسیاری ماده باشد یا بدی ماده و تیزی آن یا غلیظی یا بادناکی آن و بسیار باشد که اندر بن دندان یا اندر میان
دندان کرم تولد کند و ماده که بدید آید اندر بیشتر حالها از معده بسر برآید و از سر بدندان فرود آید و آنجا که ماده
اندر عمق باشد هم طریق رسیدن آن بدندان اینست که یاد کرده آمد و بسیار باشد که اندر بیماری حاده محرقه دندان
بدرد آید و سبب آن مشارکت دندان باشد اندر سوء المزاج با همه اندامها و این از غایت تیزی تب باشد

و سبب خورده شدن دندان و شکستن ماده تیز باشد که بدو فرود آید **علاج** نخست نگاه باید کرد تا اندر دندان
اندر بن گوشت آماسی هست یا نه اگر آماسی هست علاج آن کنند و اگر بن دندان هیچ آماسی و گندگی و سستی و خورده شدن نباشد
و رنگ او رنگ دندانها درست باشد باید دانست که ماده علت هم اندر بن گوشت هم اندر گوهر دندان است
و اگر در گوشت بن دندان هیچ آماسی نباشد و دندان کند یا سست شده باشد یا آماس کرده باشد و خورده شده
یا رنگ او دیگر دیده باید دانست که علت اندر گوهر دندانهاست و خلال و نداب و حس آن می باید که درد اندر دندانی
دندان بر جای آید و اگر خلال و نداب علت خبر دهد که از آن جانب که دندان درد مند است درد میکند اختلاج
و اضطراب حرکت باشد که بدان نزدیکست باید و بیوستن است و اما علامتهای سوء المزاج اگر گرم باشد
از باد خنک و آب سرد و داروها سرد راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد منفعت داروها زود پدید آید
و اگر غلیظ باشد درد بگرانی باشد و منفعت داروها دیر یافته شود و اگر ماده بادناک بود درد جهنده باشد و
باشد و از جای بجای میشود و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر میشود و جای بیخ او
باریک شدن فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنجا که ماده علت اندر
گوهر دندان باشد چون دندان برکنند زایل شود و اگر اندر عصب باشد هم ممکن نبود که زایل شود از بهر آنکه چون
دندان برکنده آید جای بیران ماده که طبیعت می خواهد که آنرا تحلیل کند فراخ گردد و آن زحمت و فشردن که ماده
را از دندان بود برخیزد و آنرا که ماده اندر گوشت بن دندان باشد بدان که دندان برکنند درد زایل شود **علاج**
اگر درد بمشارکت معده باشد نخست معده پاک باید کرد بفصد و باسهال و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله
آن از سر بدو فرو می آید بتدبیری که آن فضله را دفع کند استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و با ایارج فیقرا
با شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماسی باشد هم نخست بفصد
و باسهال و اگر بمشارکت دماغ باشد و ماده علت گرمست آب عنب الثعلب و آب گشنیز تر و آب لسان
الحمل اندر دهان می باید کرد و بدان مضمضه کرد و اگر حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور اندر این آبها
حل باید کرد و در جمله اندر ابتداء علت اندر داروها خشک که اندر روی هم قبضی هم خنکی معتدل باشد
اندر دهان می باید گرفت و بدان مضمضه می باید کرد پس بتدریج بداروها تحلیل کننده آمدن و ماده را از
جای خویش بیرون آوردن و آنجا مضطر نشاست یکی آنکه زرلوکه آنرا بتازی علق گویند در بن دندانها
افکند تا رگ زیر زبان برید یا زیر زنخ حجامت کند دوم آنکه داروهای تحلیل کننده در زیر زبان میگیرند
و بدان مضمضه می کنند و میخایند سیوم آنکه داغ کنند چهارم آنکه دود کنند پنجم آنکه دارو اندر

بپزند چکانند ششم آنکه داروها از بیرون بر رخسار و بر زنخدان نهند هفتم آنکه داروها بر دندان نهند اما داروهای خشک
و قابض اندر دهان گیرند و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد و پوست ما سرکه و آب برگ زیتون و آب عنب
الثعلب و سرکه و حب الآس اندر وی پخته و روغن زیت که بتازی زیت الانفاق گویند و این روغنی باشد
که از غوره زیتون یعنی سبز سازند و روغن گل با شراب سازوج پخته چنانکه دو بهره باشد سه بهره شراب باشد و یک
بهره روغن و بجوشند تا شراب بازآید و اندر دهان می گیرند و اگر درد عظیم باشد عاقرقرحا کوفته و تخم بنگ
می نهند و اگر درد صعب شود افیون اندر روغن گل بپزند و پنبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند پس
بتدارک مشغول شوند تا ضرورت نباشد دست بدین دارو نزنند و تدارک چنان باشد که از پس آن
داروها تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که دندانرا بیحس کند و درد بنشاند
بگیرند تخم بنگ و افیون و میعه سائله از هر یکی دو درم بلبل و انگرد شامی از هر یکی ... درم همه
را بکوبند و بعصید العنب یعنی بدوشاب بسرشند و بر دندان نهند و هیچ تدبیر اندر بیحس
گردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده و برف و یخ اندر دهان میگیرند دمادم و چون
گرم میشود می ریزند و دیگر تازه میگیرند تا دندان بیحس شود و درد بیارامد و گاه باشد که از آب سرد
نخست درد زیاده شود لیکن بیارامد و آنرا که ماده علت و مزاج دندان سرد باشد نخست
داروهای رادع بکار دارند یعنی داروها که ماده را باز گردانند و دندانرا قوت دهد تا ماده را قبول نکند
چون شب یمانی بریان کرده اندر سرکه کشته بسرشند و نمک هندی نیمه نیم بسایند و بر دندان
نهند و مازو نیم سوخته اندر سرکه کشته بر نهادن ماده را باز گرداند و دندانرا قوت دهد
از پس آن داروها مضمضه باید کرد و روغن گل و سرکه و شراب انگوری و روغن هم رادع است گل با سرکه
هم محلل است روغن گل ردع کند و سرکه تحلیل رطوبتها از بیخ دندان و گوهر او بکند و بدین سبب است
سرکه دندانرا کند کند لکن چون با روغن گل باشد رطوبتهای اصلی را تحلیل نتواند کرد کندی تولد
کند و از پس سه روز داروهای تحلیل کننده بکار دارند و آنرا که ماده علت بادناک بود هم
داروها تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و سذاب و اسفند و تخم بادیان و شحم حنظل و عاقرقرحا
و انگرد و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و شونیز و مرزنگوش و سعتر و آنچه بدان ماند و از این
هم کرده بخرقه اندر کنند و از بیرون بر می بندند تا ماده را از بیخ دندان بیرون کشد و اماس کند
چون اماس گرد درد بنشیند و داروی تحلیل کننده اماس را زایل کند صفت ضمادی که از بیرون

برنهند

بر نهند بابونه و خطمی و حلبه و تخم کتان همه ابپزند باب یا بشراب و از بیرون بر می بندند و روغن
شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان گرفتن سود دارد محمد زکریا می گوید روغن بنجد
یا روغن گاو گرم اندر دهان گرفتن درد بنشاند از بهر آنکه عصبها که به بیخ دندان پیوسته
است و گوشت بن دندانرا نرم کند و قوت گرمی روغن باد را تحلیل کند صفت دارویی تحلیل
کننده بگیرند انگرد و خردل و اندر سرکه بجوشند و بدان سرکه مضمضه کنند و اگر ماده سخت
گرم نباشد اندر آن شراب انگوری بپزند و تخم حنظل و عاقرقرحا و گلنار هر سه را استار آن
اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کند و آنرا که مزاج دندان خشک است
داروهای تحلیل کننده با چیزی خشک و قابض بکار باید داشت چون گلنار و اقاقیا و مانند
آن صفت ~~دارویی تحلیل کننده بگیرند انگرد و خردل و اندر سرکه بجوشند و بدان سرکه مضمضه~~
~~کنند و اگر ماده سخت گرم نباشد اندر آن شراب انگوری بپزند و تخم حنظل و عاقرقرحا~~
~~و گلنار هر سه را استار است اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته کند تحلیل~~ مضمضه
کند تحلیل کند خربق سپید و عاقرقرحا و شیطرج همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و بدان
مضمضه کند صفت دارویی که محمد زکریا اندر کتاب حاوی می گوید این دارو درد دندان
بنشاند بگیرند ... سعتر کنند پنج مثقال برگ مورد چندانکه بر کف ... کنند هر سه را بکوبند
و اندر سرکه بپزند و بحبوب صنوبر می جبانند و اندر دهان گیرند و از پس این دارو روغن گل
و حاو شیر بر دندان می نهند صفت دارویی دیگر بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند و انگرد و عاقرقرحا
از هر یکی بهره بپزند با بنفشه با زاید و بپالایند و آن سرکه بدهان در می آرند صفت دیگر بگیرند
شحم حنظل دو مثقال هزار اسفند چهار مثقال اندر شراب یا اندر سرکه بپزند صفت دارویی
دیگر که خاصه ماده را تحلیل کند بود نه کوبی و بلبل سفید و عاقرقرحا هر سه با میویز دانه
بیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و می خایند و لعاب از دهان می ریزند صفت سفوفی که
ماده غلیظ را تحلیل کند بگیرند بلبل و میویزج و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یکی دو درم بوره
سه درم همه را بکوبند و برد دندانها النیدو تریاق اربعه و سحرنیا و تریاک بزرگ بر دندان
اندر گیرند جالینوس میگوید جگر حیوانی که آنرا بتازی سام ابرص گویند بر دندان نهند درد
دندان بنشیند و داغ کردن دندانرا از علاجها قویتر است و آزموده خاصه آنرا که ماده

اندر کوی بر دندان باشد صفت داغ کردن نخست داروها تحلیل کننده اندر روغن زیت بپزند
وجوال دوزی گرم کنند و بدین روغن فرو برند و انبوبه بر دندان نهند و گرد اگرد دندان بخمیر بپوشند
تا حرارت بدیگر جای نرسد پس جوال دوز بدان انبوبه بگذارند و بر دندان نهند چند کرت و اگر روغن
گرم اندر انبوبه چکانند نیکو باشد و بسیار باشد که حاجت افتد که دندان سوراخ کنند باریک
با قوت دارو بدو رسد و اگر دور کنند هم تحلیل کنند باید چون تخم حنظل و بنج و تخم پیاز خاصه
که اندر بن دندان کرم باشد و سیندان و برگ سداب و حبه و خردل و عاقرقرحا نیک باشد و
صواب آن بود که دارو در آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و نایره قمع بر دندان نهند تا دود بدو
رسد و آنرا که اندر کوی بر دندان بمالند و در بیخ او کرم باشد تخم گندنا و تخم فنک بکوبند با ستار است
و با موم بمالند و بر آتش افکنند و دود او بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیفتد و اندر
بعضی نسخها دانگی نیم تخم پیاز فرموده اند و بعوض آن بیرد تخم موم پیه فرموده اندر بر
دو صواب است و مقدار آنچه بیک دفعه بسوزند یک درم است و داروها که اندر بن
چکانند هم تحلیل کنند باید چون آب قثاء الحمار و عصاره چغندر و آب مرزنگوش و همچنین
آنها بدین گوش که اندر جانب دندان درد کند باشد اندر چکانند خاصه آب گشنیز و آنرا که درد دندان
از کاواکی باشد انگژد و سکبینه و تریاق و شونیز بریان کرده و سرکه سوده و بلیله و عاقرقرحا و تخم
با سرز در سرشته و مرصافی سوده و با قطران سرشته و شونیز و مسوبرج و تخم فنک کوفته و با سرد
سرشته با آنچه حاضر باشد ازین داروها بدان کاواکی اندر نهند و کاواکی بدارو چنان آکنده
نکنند که درد زیادت شود و لکن بدان اندازه باید کرد که دندان از دارو رنجه نشود صفت
دارویی دیگر که کاواک فرو نهند درد بنشاند و دندان نگاه دارد دیگر خورده نشود دیگر قطران و با نگبین
گرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بدندان کاواک اندر نهند نسخه دیگر بگیرند سک خالص و مصطکی
و اسنار است هر دو بسایند و بدندان اندر نهند و آهنی گرم بر سر دندان نهند تا مصطکی بگدازد و بر دو آنجا
بماند بگیرند عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه را با قطران و انگبین سرشته و اندر نهند و تلو نیا یاری
اندر نهادن درد دندان بنشاند و خواب آرد و سبب کاواک شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرود
آید و او را بخورد و اگر ماده اندک باشد یک دندان کاواک بیش نکند دارو یا ... خشک و ... کفایت
باشد و اگر ماده ... نخست تن و دماغ پاک باید کرد پس دندانرا علاج کردن و کاواک اندر بن دندان الخ

خوره و کاواکی دندانرا نگذارد که فراخ باشد و خربق سیاه کوفته و بیخته و با انگبین سرشته
بدان کاواکی دندان فرو نهادن دندانرا از شکستن و ریزیدن نگاه دارد و لعبت بربری
و بیخ فنک اندر شراب بجوشند و آن شراب اندر دهان گرفتن سود دارد و آنرا که سبب زرد
دندان خشکی و لاغری دندان باشد پیوسته دندانها را به پیه بط و پیه مرغ و مسکه باید
مالید و آنرا که سبب درد دندان آماس بن دندان باشد تامل باید کرد تا ماده
گرم است یا سرد و بیشتری ماده از خون باشد و از رطوبت بسیار باشد اما آنرا که از خون
باشد ظاهر شود نخست رگ قیفال باید زد و اسفغول سرکه تر کرده اندر دهان گیرد
و بر جایگاه آماس نگاه دارد داروها که یاد کرده آمدست بکار دارد پس اگر سه روز
بگذرد و آماس فرو نشیند آب گرم و خوردنی گرم کرده با آتش اندر دهان گیرند تا آماس
را بپزاند و ریم بیرون آید و پاک شود و آنرا که نشان رطوبت ظاهر شود نخست
ایارج فیقرا دهند و نمک سوده سرکه تر کنند و بدان موضع بر نهند نگاه می دارند تا بگدازد
چون بگداخت از دهان بیفکنند و نگذارد که بحلق فرو شود و دیگر باره بر نهند و داروها تحلیل
کنند که یاد کرده آمد بکار دارند و تریاق بزرگ و سحر بنا طلی کنند نافع بود باب چهارم
اندر شکستن و ریزیدن دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است
یکی آنکه خشکی بر وی غالب شود و اندر گوهر او رطوبت نماند دوم آنکه رطوبتها بد اندر
گوهر او گرد آید و مزاج و گوهر او را تباه و سست کند و فرق میان هر دو آنست که آنرا که خشکی
غالب شود دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که رطوبتها بد گوهر او را تباه کرده بود رنگ
او بگشته بود یا سطبرتر و یا گنده تر گشته باشد علاج آنرا که خشکی غالب شده باشد
پوستها روغنها گرم اندر دهان می باید گرفت و مسکه و پیه بط طلی کردن و غذا تری
فزاینده خوردن و آنرا که رطوبتها گوهر دندان را تباه کرده باشد علاج او آنست
که بداروها قبض کننده ماده را از وی باز دارد و گوهر او را بدین داروها قوت دهد
و ماده کمتر پذیرد و داروها قوت قابض چون شب یمانی و مازو سوخته و برگ
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و داروها تحلیل کننده بکار دارند و خربق سیاه
و انگبین که یاد کرده آمدست نافع است صفت سنونی که دندانها را قوت دهد بگیرند

سعد سه درم هلیله زرد پنج درم قوفها پانزده درم دارچینی سه درم شبیانی دو درم عاقرقرحا
هفت درم نوشادر و دار بلبل وسماق از هر یکی یک درم زعفران دو درم نمک پنج درم سماق
دو درم کزمازو سه درم قاقله و دارچینی و کلنار از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و دندانها
بدان می مالند **صفت** سنونی دیگر بگیرند کنجشک جو نیم کوفته و آنرا بعسل و اندکی قطران آلوده
بکنند و اندر کاغذی بپیچند و بر خشت پخته در تنوری گرم بنهند تا سیاه شود پس بر دارند از وی یک
جزو و عود خام و کلنار و سعد و نمک از هر یکی جزوی همه را بکوبند و بکار دارند **باب**
پنجم در جنبیدن دندان علت آن چهار نوع است یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ و عصبها
و رباطها که او را سخت دارد دوم آنکه بن دندان تا گوشت که بدو پیوسته است با کنار
این استخوان که دندان اندر وی رسته است خورده شود تا بدان سبب دندان جنبان
شود سیوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنانکه پیران و زنان
و کسانی را که مدتی گرسنگی کشند و غذا نیابند چهارم زخمی و آسیبی که بروی آید آنرا که سبب
بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و آنرا که سبب غلبه خشکی باشد دندانها
لاغر و باریک باشد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد
و خورده شدن کنارهای استخوان که دندان اندر وی رسته است بچشم بتوان دید
و آنرا که زخمی و آسیبی رسد نخستین حاجت نباید **علاج** نخستین کاری اندر علاج
دندانها که جنبان باشد آنست که از سخت گفتن بسیار و از خاییدن طعامها سخت
پرهیز کند و بدست و زبان آنرا نجنباند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد علاج بداروها
گرم قابض کنند چون شراب مویز که شبیانی دروی پخته باشند بدین شراب مضمضه
کردن و اندر دهان نگاه داشتن **صفت دارویی** که قبض کند بگیرند انار ترش و گلنار
شش درم زرنیخ سرخ و شبیانی از هر یکی سه درم گل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنبل
و اذخر از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بر بن دندانها پاکنند **نسخه** دیگر دارویی بگیرند نوشادر
و شبیانی و نشاسته راست راست بسایند و اندر میان دندانها و بن دندانها اکنند **نسخه**
دارویی دیگر بگیرند نمک سوده و با انگبین سرشته و اندر خرقه کتان بپیچند و در گل گیرند
و زیر آتش کنند تا سرخ شود پس آن نمک از میان گل و خرقه بیرون کنند و بکوبند از وی

نمک ده درم و خاکستر کرده درم زعفران و مر و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سداب خشک
و کلنار و سماق از هر یکی سه درم همه را بکوبند و اندر میان دندانها می کنند این همه پیش از آن باید
کابار فیفر استفراغ کرده باشند و اگر این علاجها اثر نکند داغ کنند چنانکه اندر علاج
درد دندان یاد کرده آمده است و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نکرد و حاجت
آید که دندانها را به سیم کشیده بربندند تا سخت باشد باز بندند و اگر سبب لاغری و باریکی
دندان غلبه خشکی باشد علاج آنست که اندر باب گذشته یاد کرده آمد و روغن گل
و روغن بید سیم گرم کرده بگوش اندر باید چکانید و آنچه بدان افتد از این نوع علاج
پذیر باشد و آنچه بدان افتد بیم عسر باشد چراکه دندان بزودی فربه نشود لیکن
اولیتر آن باشد که آنرا بداروها قابض علاج کنند و آنرا که سبب خورده شدن گوشت
بن دندان یا خورده شدن کنارهای استخوان که دندان بروی رسته است علاج
خورده بباید کرد چنانکه اندر جای خویش یاد کرده آمده است **باب ششم در تغیر لون**
دندانها اسباب تغیر لون دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندان
نشینند و دندان بدو آلوده شود و بسیار باشد که آنرا بمسواک پاک نکنند و بر ظاهر
دندان بماند دوم آنکه خلطی بد اندر گوهر دندان گذر یابد و غذای وی گردد و گوهر او
بگردد **علاج** نوع نخستین پیش از آنکه سفال گردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال
گردد بباید تراشید و آنچه اندر باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک کردن
بامداد و شبانگاه و بوقت خواب دندانها چرب کردن و سنونها بکار داشتن **صفت** سنونی
که دندانها را زود سپید کند بگیرند کفک دریا و نمک با عسل سوخته و نمک اندرانی و صدف سوخته
و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یکی راست راست همه
را بکوبند و دندانها بدان می مالند و مسحق آن با انگبین کوفته و نرم کرده و سنباده
این همه آنست که دندانها در ساعت سپید کند و سنونی که اندر باب علاج بوی دهان یاد
کرده آمده است سخت نیکست و اگر زردی و رنگهای دیگر که بر دندان پدید آید بس قوی باشد دندانها
با عسل سرشته و دندانها بدان مالند و اگر مسحوق آن با ماننده آن با وی بیامیزند زود تر
پاک کرده **صفت** دارویی که سیاهی دندان را بردارد بگیرند فلفل دو درم بلیله چهار درم سماق

هندی دو درم مازو سوخته دو درم همه را بکوبند دندانها بدان بمالند و اندر نسخهٔ دیگر مازو
نیست و بعوض آن حضض سوخته است هشت درم و اما نوع دوم چنین دا اگر یکی دندان یا دو
رنگ کرد اینده باشد بسبو نها علاج توان کرد لکن اگر بیشتر باشد علامت بسیاری ماده
باشد و سپس کار بر بناید نخست تن را پاک باید کرد بحب قوقایا و حب الصبر و ایارج فیقرا
و مانند آن و غرغره کردن پس علاج دندانها کردن و سنونها بکار داشتن سنونی که ماده
را از گوهر دندان تحلیل و ظاهر او را بزداید بگیرند سعد پنج درم سنبل یک درم بلیل شش
درم قسط هزنبا وند کرد و انکند از هر یکی سه درم کفک دریا و مسحوق بنا و سحار
و شنبا از هر یکی دو درم و آن دارو که از بهر سیاهی دندان یاد کرده آمد است موافق باشد
باب هفتم اندر کندی دندانها اسباب کند شدن دندانها دو نوع است
یکی آنکه چیزها قابض عفص یا چیزی بغایت ترش خورده شود دوم آنکه اندر معده رطوبت
ترش باشد و بقی بر آید بخار آن دندانها کندی دارد و علامت آن نوع ترشی است و
بسیاری آب دهان علاج آنوا که بسبب چیزهای ترش و عفص باشد اگر مزاج دندان و مزاج
خداوند عارضی گرم است برگ و ساق خرفه و بادروج خاییدن سود دارد و اگر او حاضر
نبود تخم او نیم کوفته و تر کرده بجای او بود و شیر خربار بیا اتفاق نیم گرم مضمضه کنند
و اندر دهان نگاه می دارند و اگر مزاج گرم نیست دانه مغز گوز و فندق و گوز هندی و مغز
بادام تلخ سود دارد و علک الانباط و موم زرد خاییدن و دردی روغن زیت که اندر
بر کان مسین بر آتش نهاده باشند یا اندر آفتاب با سطبر شود مالیدن سود دارد
و آنوا که سبب بلغم ترش باشد اندر معده نخست معده را پاک باید کرد بقی و ایارج فیقرا
و معجون فنداذیقون بکار داشتن چنانکه اندر علاج معده یاد کرده آمد و حب النغار
و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت و نمک طعام و دردی شراب و لبن الیتوع
که انرا تریاق بچه گویند اندر دندانها مالیدن سود دارد و روغن بلسان نافع بود باب
هشتم اندر ضعیفی و آب گرفتن دندانها اسکواشتن دندانها حالی است
که اگر طعامی و شرابی گرم یا سرد بدو باز آید طاقت آن ندارد و طعام سخت نتواند خایید و این
حال بیشتر از مزاج سرد افتد و گاه باشد که مقدم درد دندان باشد علاج آنکه گرم و درد...

خایه مرغ بریان کرده اندر دهان گرفتن و داشتن سود دارد و حب النغار و زراوند طویل و شب
یمانی اندرین دندانها مالیدن و با ایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود
تریاق بزرگ و روغن بلسان مالیدن و روغن خردل که گرم کرده مالیدن و اندر دهان داشتن
سود دارد و اگر سبب این حال گرمی مزاج دندان باشد چون گوشت بن دندان و دیگر حالها بران
گواهی دهد او را روغن گل اندر دهان می باید داشت و اندکی کافور در دندانها مالیدن و رکساج
باب نهم در تدبیر دندان کودکان تا باسانی بر آید تدبیر آسان بر آمدن دندان
کودکان آنست که آن موضع که رستنگاه دندانست بچیزها نرم و چرب می مالند
چون پیه مرغ و پیه بط و مغز گوش بچه و مسکه و ابو علی اندر کتاب قانون یاد می کند
که اگر شیر اندر ازرک کودکان مالند او را خاصیتی است اندرین باب و چون درد مند
شود عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گاو بهم بزنند و نیک گرم کنند و انگشت بدان چرب
کنند تا باهستگی سر ارک او می مالند و نگذارند که چیزی خایند تا ماده دندان تحلیل خرج
نشود و هر گاه که دندان پدید آید سر و گردن و بنا گوش و سینه او چرب دارند و اگر قطره روغن
نیم گرم اندر گوش او چکانند روا باشد باب دهم اندر تدبیر دندان بزرگان تا آنچه
افکندنی باشد باسانی بیفکنند چون کار بدان رسد که دندان بباید افکند صواب آن
باشد که نخست گوشت بن دندان بنیش بیازند پس داروها بنهند تا قوت داروها زود
تر به بیخ او رسد داروها که بیخ دندان را سست کند ابست پوست بیخ توت و عاقرقرحا
بکوبند نرم و اندر آفتاب بنهند و بسرکه می سایند یا چون انگبین شود هر روزی سه بار
بر بن دندان طلی می کنند و دندانها دیگر بخمیر یا چیزی دیگر پوشیده دارند نسخه داروی دیگر
عاقرقرحا بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و چهل روز اندر آفتاب بنهند و هر
روز می جنبانند و اگر سرکه خشک گردد زیادت می کنند چنانکه پیوسته بقوام انگبین باشد پس
یک قطره از وی بر بن دندانها نهند پس از آنکه آلوده باشد و یک ساعت صبر کنند پس دندان بیاز تا
و بشکنند اگر باسانی بر آید و اگر نه دیگر روز همچنین بر نهند تا بر آید بار بیخ و زر بیخ سیر بسرکه پرورده هم
ضعیف بیخ دندان را سست کند و آسان بر آید نسخه داروی دیگر پوست درخت توت
که و عاقرقرحا و زرد چوبه دو سرم و بیخ قثاء الحمار از هر یکی راستا راست

بهم ارا بکوبند و بپخته ببر که ببر شند و سه روز ببندند پس طلی ز خند و طلی کنند نسخه دارویی دیگر
بیخ سوع دو جزو سیر شیوع یک جزو نیم قسوم یک جزو هر سه را بیزند و طلی کنند و سوع شالی
را گویند که اورا بشکند و شیر بیرون آید از وی لکن سیرم قوی تر است و این نباتست که در خراسان
از شیر او صمغ حاصل می شود اورا تریاق می گویند و شیره انجیر خام قوی است و اگر آرد گندم
بشیر شوع ببر شند و بر دندان بندند دندان بریزاند و هر بار سه ساعت بباید داشت
تا مقصود حاصل شود و بیه صفدع که بر بود درختان و اندر میان گیاه ماوی دارد
و بیشتر سبز باشد ریزاننده است و منفعت دندان درد کردن و ریزانیدن آنست
که دندان درد کند و بیخ او محکم باشد و اورا نتوان جنبانید بضرورت می باید کند و کندن خطر
باشد از بهر آن دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد کند و سبب صداع و درد چشم
آید و ما شد که کناره لک را بشکند و برهنه کند پس اگر بدین چیز کند آسان بیفتد از این خطرها
ایمن باشد **گفتار ششم اندر شناختن حنجره و حلق و علاج خناق و ذبحه و این گفتار دو جزو است جزو اول در احوال آواز و اسباب باطل شدن آن باب نخستین در باطل شدن آواز** آفت آواز از سوء المزاج ساده
باشد یا سوء المزاج با ماده چون اماسی و تولد یا زخمی و آسیبی که با التحام آواز رسد و اندر کتاب
نخستین تشریح حنجره و مبداء آواز و چگونگی پدید آمدن آن یاد کرده آمده است و معلوم کرده که رسنده
ماده آواز حجاب است و رساننده آن بحلق و حنجره و عضلهای سینه است و چون
ماده آواز حجاب بحلق رسد آن را آوازی دوی گویند و چون بحنجره رسد حرکت حنجره آن را آواز
گرداند و بمعونت کام و زبان و ملازه و دندانها حرفها پدید آید و رطوبت جرب و لزج که اندرون
حنجره است عضلها او را نرم می دارد تا ماده آواز بحقیقت آواز گردد پس هر گاه که اندر حجاب
یا اندر عضلهای سینه یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبتی لزج که از اندرون حنجره است آفتی
پدید آید آواز بگردد و آفتی قوی باشد آواز باطل گردد و اگر شخصی را آلتی از النهای آواز آفت
رسد و آواز باطل شود و سخن گفتن او باطل شود و پیشینیان اندر کتب یاد کرده اند
که مردی را حاجت افتاد که او را بر سنگاری و آهن علاج کنند بگردند و آن عصب
عصب الراجع گویند برهنه و هوای سرد بدان عصب رسید آواز باطل شد و دیگری را

والسکاری گفتن ... باطل شد گوار
آواز ش حرف معلوم شود

گویند و از یک جانب او عصب الراجع بریده شد آواز او یک نیمه باطل شد و تشریح این عصب
اندر کتاب نخستین اندر تشریح اعصاب یاد کرده آمده است **علامتها** بباید دانست که مزاج حنجره
که فاعل آواز است معتدل است میان تر و خشک و تغیر آواز و باطل شدن بیشتر از آن
باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و هر گاه که اندر تری
از اعتدال بیرون شود آواز باطل گردد و اگر اندک دور شود آواز بگردد و سر حنجره را ببر
نای ماتند کرده اند از بهر آنکه اگر سر نای تر شود هر دو لب او بیکدیگر فراز آید و آواز ندهد
و اگر سخت خشک شود لبهای او گشاده ماند و فراخ باز شود و آواز ندهد و علامت تری
آن باشد که طعامها و شرابها تری فزاینده خورده باشد و اندر هوای تر مقام داشته و هر گاه
که جهد کند و آواز بر دارد آواز تنگ شود و لرزان همچون آواز سگ بچه خورد و علامت
خشکی این باشد که طعامها خشک خورده شود و اندر هوای خشک مقام داشته یا گردی یا دودی
بحنجره و حلق او رسیده باشد و شب بیدار بوده و هر گاه که خواهد تا آواز بر دارد آواز او چون آواز
کلنگ باشد **علاج** هر که آواز بگرود یا باطل شود علاج مشغول باید شد چه اگر روزگاری
بر آید علاج بدشواری پذیرد و عسر گردد اما اگر آفت خشکی باشد لعاب نیم گرم با شکر و شوربا
مرغ فربه و طبیخ اسفاناخ و خیار و زرده خایه مرغ نیم برشت و گرمابه و آبزن خوش نیم گرم سود
دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه با شکر و نیشکر و مسکه سود دارد و انار شیرین بگیرند و اندر
حرفه بپخند و اندر میان خاکستر گرم کنند چون پخته شد سر او بر دارند و میان او بجنبانند و حلاوت
پخته و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند و بیامیزند و نیم گرم بخورند و اگر سبب
رطوبت باشد لعوق کرنب سود دارد و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی انگژد با لعوق کرنب
ببرشند سود دارد و شاخها از کرنب خاییدن و آب او مزیدن سود دارد **صفت** لعوق
کرنب بگیرند کرنب و آن را بپزند و بفشارند و صافی کنند و عسل با بیز با مختصه برشند و بقوام
صفت دارویی دیگر بگیرند زنجبیل صد درم و اندر شیر تازه کنند و هر روز شیر تازه می کنند تا پرورده
شود و آن را بکوبند نرم تا چون مرهم شود و پنجاه درم دار فلفل سوده همچون سرمه و بیست و پنج درم
زعفران و چند وزن نشاسته همه را با انگبین یا شکر طبرزد بقوام آورده ببرشند و هر
بامداد یک کفچه بخورند **نسخه** دارویی دیگر بگیرند انگژد ده درم زعفران بیست درم انگبین

یا بانگ بسیار کرده
اسعول ام
خاصه که طبیعی باشد
و بر رکیدا باطی و طبع طه
و عروق مجسم گویند
هر سه

سه درم همه را بسرشند و بر سر آتش نهند تا علک شود و اندر دهان می‌دارند و می‌مزند نسخه دارویی
دیگر انجیر خشک و بوده تر با خشک از هر یکی ده استار است بپزند و بپالایند پس صمغ عربی
سوده بر او افکنند و بسرشند چنانکه بتوان انگبین شود نسخه داروی دیگر بگیرند مرصافی
دو درم رب السوس و کندر از هر یکی یک درم زعفران سه درم و دو دانگ همه را بکوبند و با سپیده
بسرشند و انجیر خشک سود دارد **باب دوم در گرفتگی آواز** گرفته شدن آواز از انواع سوء
المزاج باشد و رنج و ماندگی و بانگ کردن بسیار و بیدار بودن شب و طعامها خشک خوردن
و اماسی که اندر حوالی حنجره تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم باشد آواز سطبر شود
چون بانگ شیر و پلنگ و جانورانی که مزاج ایشان گرم باشد **علاج** از چیزها ترش و شور
و درشت پرهیز باید کرد و طعام و شراب بعد از آن نوع باید که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
و کشکاب و روغن بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه
درم بلبل یک درم مرصافی شش درم کنند و بپزند از هر یکی چهار درم بسپیده حل کنند **صفت**
دارویی دیگر بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و جلغوزه از هر یک دو درم انیسون
و صمغ عربی و رب السوس و تخم بادیان از هر یکی یک درم با نبید ده درم حب کنند چنانکه
رسم است و اگر سبب رنج و ماندگی باشد گرمابه و آسایش و نقفا و بار خفتن سود دارد
و چیزها نرم باید خورد چون شیر تازه و زرده خایه مرغ نیم برشت بی نمک و شوربای اسفاناخ
و مرغ فربه و حسوا از آرد باقلی کرده و تخم کتان و شکر و از شراب پرهیز باید کرد و غرغره که اندر
خناق گرم وصف کرده آمده است بکار داشتن و از گشنیز و نشاسته و صمغ و رب السوس
حبها سازند و پیوسته اندر دهان همی گیرند و اگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ فرود آمده باشد
آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و عنصل و انگبین و روغن گاو و سپیده مرغ
بود و علاج جز از علاج او نیست و اگر ماده رقیق گرم باشد شراب خشخاش بکار باید داشت که آبه
خاییدن آواز تیز و درشت را صافی کند و طعامها که آواز را روشن و صافی دارد باقلی سبز و مویز
و تخم کتان و خرما و جلغوزه و انجیر و حلبه و مغز بادام شیرین و پالوده و نیشکر و ماء العسل و سپیده
و صمغ و سپستان و مویز منقا و روغن بادام تر کرده و از داروها گرم که اندرین باب سود کند
است بلبل و انکژد و بپزد و کندر و علک البطم و نانخواه و سرکه عنصل و بیخ جاوشیر و از داروها

و در دهن دارند و آب او را بلع کنند

اگر سردی باشد یا خشکی

بیمار بیا بود اما اگر مدت ایام حیض زیادت شود و سرخی زیادت از عادت همی رود و رنگ روی و
بشره و چهره بگردد علتها که در باب افراط طمث یاد کرده آید تولد کند و اگر مدت ایام حیض
از مدت ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت آید یا یکبار حیض باز گیرد و هیچ بیاید علتها
و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آید تولد کند و ثابت قوه هی گوییم اول وقت پدید
آمدن حیض از پس ده سالگی بود و آخر آن از پس چهارده سالگی و اول وقت باز ایستادن
حیض از پس سی و پنج سال بود و آخر آن از پس شصت سالگی بود و کمترین ایام حیض دو روز
و بیشترین هفت روز و این مسئله بقول علما شرع باید گرفت از جهت تاکید نفوذ است و
اعتماد بر نماز کردن و ناکردن بر فتوی ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب ابو حنیفه رحمه الله
علیه و علیهم کمترین سه روز است و بیشترین ده روز است و نزدیک شافعی کمترین یک روز
و شبی چنانکه تمام و روزگار پاکی نزدیک ابو حنیفه کمترین پانزده روز است و نزدیک
شافعی همچنین و ابن ابی عمران از یحیی بن اکثم روایت می‌کند که وی گفت روزگار پاکی کمترین
نوزده روز است زیرا که خدای تعالی در قرآن مدت حیض و پاکی زنانی که ایشان
را حیض نباشد یک ماه نهاده است و عادت چنان رفته است که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی
بود پس واجب آمد که مدت حیض ده روز گوییم و مدت پاکی نوزده روز زیرا که ماهی بیست
و نه روز بود. **باب دوم اندر افراط طمث و سیلان رحم** افراط طمث یا دفع طبیعت
بود تا فضلها از تن بدان دفع شود و این ستوده باشد اگر از حد بیرون شود و سیلان
بحاری بود و اسباب آنچه بر سبیل بحاری بود یا در رحم بود یا از خون اما اسباب آنکه در رحم بود
شش نوع است یکی ضعیفی رحم بود و ضعیفی رگها او بسبب نوعی از انواع سوء المزاج دوم
قرحه بود در رحم سیوم بواسیر چهارم خارش پنجم شقاق ششم گشاده شدن سرهای
رگها یا گسستن یا طرقیدن رگی بسببی از اسباب اندرونی باشد یا بسببی از اسباب
بیرونی اما آنکه اسباب اندرونی چون سوء المزاج گرم و خشک یا سوء المزاج سرد و خشک
یا سوء المزاج تر که رگها بدان سبب آغشته و تر ابده و نرم و نازک شود یا دشواری زادن
و اسباب بیرونی چون زخمی و آسیبی و افتادنی و مانند این بود و اسباب که از خون بود
دو گونه است یکی بسیاری و فزونی خون است و این هم دو گونه است یکی آنکه هم تن قوی بود دوم

دوم خون بسیار بود و قوت طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگر چه خون در کمیت و کیفیت از
حد اعتدال بیرون نباشد لکن تن ضعیف باشد و این خون بقیاس با آن تن بسیار آید و از غذای
[illegible] فزون آید و ضعیفی رگها تن آنرا بر نتابد و سبب تنکی خون بود و این هم دو گونه است یکی آنکه خون
قوم و تنک و تیز بود دوم آنکه بسبب آبناکی و تیزی بسیار تنک و تراینده بود و بباید دانست که هر خونی
سیلان کند بحال لطافت و رقیق باشد زیرا آنکه منفذ او تنک و باریک باشد پس اندکی کشاده
گردد و خون بیشتر و غلیظتر آید و بچند بران با ستد پس کمتر و رقیق تر شود زیرا آنکه منفذ
او تنک و باریک شود بسبب خشکی که از بسیاری رفتن خون تولد کند و نیز خون بسیار رفتن
و آنچه تولد می کند اندک و ضعیف باشد و بباید دانست که از افراط طمث بیماریها و آفتها بسیار
تولد کند چون طعام ناگواریدن و آرزو ناکردن و بگردیدن چهره و رنگ روی و تبع اطراف و
یا استسقا در افکند و [illegible] دیگر آنکه هرگاه که خون خرج شود صفرا غالب گردد و تیزیهای صفرا این [illegible]
و از بهر آنکه تری خون همیشه قوت صفرا را معتدل می کند پس هر گاه که خون کمتر شود صفرا
غلبه کند و بدان سبب قشعریره تولد کند و بسبب این تب شهوت طعام یکبارگی باطل
شود و دردی در پشت پدید آید بسبب خشکی و کشیدگی اعضا که عضلها آن موضع است
هر گاه که بارها بسیار آید خون حیض زنان بسیار آید و بچه بسیار افتد و سبب این اندر باب
[illegible] از کتاب نخستین از کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است **علامتها** آنچه دفع طبیعت بود
ایشان هیچ مضرت پدید نیاید نه در تن و نه در قوت بل که تن آسوده و سبک بار شود و این بیشتر
اهل نعمت را افتد که غذاها نیک خورند و کاری با رنج نکنند و ریاضت نیز نکنند و خون فزونی
در تن ایشان گرد آید و علامتها غلبه خون که معلوم است ظاهر بود و گاه باشد که این علت
با درد و گاه باشد که بی درد باشد و گاه باشد که این علت با خون آمیخته باشد و با درد بود
و گاه باشد که بی درد و گاه بود که خلطی با خون آمیخته بود و هر گاه که خواهند که بدانند که
کدام خلط است خرقه پاکیزه یک شب با خون بشستن دارد بامداد خرقه در سایه نهند تا خشک
شود و بنگرد اگر رنگ آن زرد بود خلط صفرایی بود و اگر آب گون بود و میل به سپیدی دارد
خلط بلغمی بود و اگر بسبزی و سیاهی و بنفش گراید خلط سودایی بود و سحنه و تدبیرها که گفته شد
بر هر یک گواهی دهد و آنچه سبب آن قرحه بود خون با ریم آمیخته بود و با درد بود و علامتها

قرحه پیدا بود و اگر قرحه کهن بود و بسبب تیزی خون خورده گشته باشد چیزی اندک بپالاید
سیاه همچون دردی شراب و گاه باشد که خون سیاه و رقیق بپالاید و اگر این خورده در رحم
بود سیاهی خون کمتر بود و انگشت بدو رسد و آنچه سبب آن بواسیر بود یا شقاق یا
خارش علامتها بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده بود و تدبیرها که گفته شد
بر هر یک گواهی دهد و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد
چرا نوبت حیض و بعضی را نوبت نباشد لکن هر گاه که تن ممتلی گردد خون
آمدن گیرد و خون بواسیر سیاه بود از صداع و گرانی سر و درد احشا و درد جگر و
سپرز خالی نباشد و هر گاه که خون کشاده گردد درد زایل شود و آنچه سبب آن
ضعیفی رحم و کشاده شدن رگها آن بود خون صافی آید و بی درد بود لکن از منش
گشتن و صداع خالی نباشد بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خونی که از اورده
آید سیاه تر بود و آنچه از شریان آید سرخ تر و گرمتر و درفشان تر بود و اگر سبب
شکافتن و طرقیدن رگها بود سوء المزاج سرد و خشک بود و علامتها و علامتها
او و اسباب آن ظاهر بود و آنچه سبب آن [illegible] زخم و آسیب و دشواری زادن
بود اسباب آن علامت آن بود و آنچه سبب آن گرمی و تیزی خون بود حرارت
خون و سوزانیدن و حرارت تن و سحنه و چهره و تدبیرها که گفته شد بران گواهی دهد
و آنچه سبب آن رقیقی و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ و قوام آن بر بد نباشد
و گاه باشد که خداوند علت همچون زنی آبستن شود و گاه باشد که دردی همچون درد
زادن پدید آید و در طرفی لخچ از وی فرود آید و گوشت خداوند این علت نرم و آنچه بود
علاج آنچه از دفع طبیعت یا از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود که خون را بر نتابد باز
نباید داشت مگر که از حد بیرون شود و از نوبتها سست گردد و رنگ روی زرد شود
گردد و باشد که بفصد کفایت شود از بهر آنکه امتلا کمتر شود و ماده از آن جانب
باز گردد و علاجی دیگر حاجت نبود و اگر سبب علت گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ
صفرا باید کرد بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره از بهر آنکه با قوت اسهال در هر دو وقت
قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باز داشتن خون کردن و بعضی طبیبان

نکفته اند از پی استفراغ اتانا سیاه که حکم کرکن باشد بیابد داد و قلونیا با آب برگ مورد تر
نجو بشیتن بر باید داشتن و اگر در احشا الم باشد اتانا سیاه باید داد تا بت قرص می گوید
سه روز بر بامداد مقدار دو دانک تا چهار دانک بزر البنج کوفته با شکر می باید داد و حسین
می گوید عصاره برگ خرفه و عصاره برگ لسان الحمل با گلنار و گل ارمنی و سرو زن کوبیده
سوخته باید داد با سرکه ممزوج با آب و تخم خشخاش سیاه کوفته با شراب گر تخم گل با سرکه
ممزوج سود دارد و معجون بسد و اقراص کهربا و اقراص شیافی سود دارد صفت معجون
بسد بگیرند بسد مغسول و کهربا و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین
و گل مختوم و گل ارمنی و گلنار از هر یک استار است همه را بر بسایند شربتی از دو درم
تا پنج درم با آب سماق کر عصاره لسان الحمل کر عصاره برگ خرفه و در طبیخ داروها
قابض نشاندن و ضمادها قابض و شیافها قابض سود دارد صفت شیافی سودمند
بگیرند گلنار و سرمه و حفت بلوط همه را بکوبند و آب برگ مورد بسرشند و شیاف
کنند صفت شیافی دیگر بر سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد و فوفل استار استار
همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند و هم بدین طلی کنند و محجمه
بر نهادن بر فروسوی پستانها و خون بیرون نا کردن پس از استفراغ سود دارد
و از زنی حکایت می کنند که در سه سال کهربا بخورد حیض او یکبارگی باز ایستاد
و داروهای سرد و قابض چون گل سرخ و عدس و مورد و عنب الثعلب و لسان
الحمل و سماق و عصا الراعی و گلنار و حفت بلوط و مازو و ناریوست و اقاقیا
و عصاره لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن و در آن آب نشستن
و از این داروها ضماد و طلی ساختن اندرین باب و اندرو آنکه از ضعیفی تن
و ضعیفی رگها بود از بس فصد بکار داشتن سود دارد و اگر طبع خشک
بود شراب اسکل و شراب نیلوفر نرم باید کرد و اگر نرم بود اقراص طباشیر باید
داد و طعام اندرین علت هم آن باید که خون را غلیظ کند و در وی قبضی باشد
چون غوره و سماق و زرشک و عفص و رمانی و پالوده نشاسته و لوزینه
و قطایف و کلیچه و گوشت کبک و دراج و تذرو و طیهوج و آهو باشد و از
میوها

میوها آبی ترش و انار و زرشک و غیرها سود دارد و اگر خون با خلطی آمیخته باشد نخست
استفراغ خلط باید کرد و اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب سکبینج و حب مقل با حب
ایارج بداروها که رطوبت و بلغم لزج پاک کنند و اگر خلط سودایی بود استفراغ بحب
اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون باید کرد در جمله تن از آن خلط پاک باید کرد پس
تدبیرهای دیگر کردن و اگر سبب افراط طمث قرحه یا عفونت در رحم یا خوره باشد
علاج بداروهای مرکب باید کرد که از داروهای قابض و مغری و مخدر ترکیب کرده باشند نخست
نگاه باید کرد اگر قرحه شوخگین و رطوبت ناک باشد ماء العسل پاک باید کرد بمجرا
و زراقه پس داروهای که ریش را خشک کند و برویاند بکار داشتن چون کندر و دم
الاخوین و بسد و مر و زعفران و شیاف مامیثا و نشاسته و سپیده ارزیز و حضض
و سرک و کهربا و اقاقیا سرخ و عنزروت و توتیا و قلیمیا سیم و آنچه بدین ماند زنند و اگر
آنچه حاجت بدان بیشتر بود بسایند و مرهم کنند و شیاف سازند و بر دارند و اگر داروهای
خشک کننده تر باید قرطاس سوخته و سرو و کوزه سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه
اغشته با این داروها بیامیزند صفت مرهمی که ریش را خشک کند و گوشت بر رویاند بگیرند
مرداسنگ و سپیده ارزیز و عنزروت همه استار استار و با موم و روغن گل بسرشند
و بکار دارند و اگر ریش چرکن باشد اندکی زنگار درین مرهم زیادت کنند و هر گاه که گوشت
بر آوردن آغاز کند این مرهم دیگر بکار دارند بگیرند توتیا مغسول دو جزو قلیمیا سیم و سپیده
ارزیز و عنزروت از هر یکی یک جزو با موم و روغن گل بسرشند صفت مرهمی دیگر صبر و مر
و کندر و عنزروت و دم الاخوین از هر یک استار است بسایند و شیاف کنند و سپیده خایه تر کنند
و بر دارند و اگر ریم از جای دور همی آید حقنها که در باب ریش روده یاد کرده آمده است در رحم بکار
دارند و همچنین شیافها که در باب ریش کرده و مثانه یاد کرده آمده است بکار دارند و اکلیل الملک
و حلبه فی رنجه دارد مرهم کافوری در آب برگ سوره حل کنند و حقنه بدان کنند و اگر سبب
افراط طمث بواسیر باشد علاج آن بحث عسر بود از بهر آنکه آنها که در قعر رحم باشد آنها
که بر فم رحم و گردنا و باشد و آنها که در عضله مثانه باشد و آنها که بعضی پیوسته باشد علاج تمام
کرده که باشد که با سر استخوان زهار را تباه کنند و پیوساند و باشد که زهار را بسوهد

وسودا خارا کوچک بد بدآید بدین سبب علاج این علت عسر بود و بسیار باشد بسبب آنکه رحم
از عصبانست و مشارک دماغ است اگر علاج قوی کنند بگداز و اختلاط عقل ادا کند و باشد
که آواز و سخن گفتن باطل شود و علاجی برفق که ازوی آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق
می زنند و بر بینند و گرگاه و بر روی ران حجامت می کنند و تن از ماده سودایی پاک می کنند
و گاهی اقراص کهربا و گاهی حب مقل می دهند و مقل را اندر عصاره کنند تا حل کنند
و بدان حقنه می کنند و بروغن کنند او روغن زرد آلو که مقل اندر وی پخته باشد حقنه
می کنند صفت روغن کنند تا بگیرند عصاره کنند تا خام مقداری که خواهند و چند چهار یک
وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب کنند تا برود و روغن
بماند این روغن خوردن و طلی کردن و حقنه کردن هم خداوندان باسور را سود دارد صفت
روغن مقل بگیرند مقل چندانکه خواهند و اندر شراب انگوری حل کنند و روغن برافکنند
و براندازه آن و بآتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب از
میویز کرده باشند بهتر بود و اگر سبب افراط طمث شقاق باشد پیشتر از سوء المزاج
خشک افتد یا از پس دشواری زادن که از پس آن که دوشیزگی بستانند و از آن درد صعب
و خون آمدن پیوسته تولد کند خاصه اگر دگر بار غشا دوشیزگی ضعیف و آلت مرد
بزرگ بود اما آنچه دوشیزگی ستده باشند و هنوز تازه بود او را در شراب قابض
و دوآبها که در وی داروها قابض پخته باشند و در روغن زیت می نشانند یا خرقه بدان
تر می کنند و بخور نشستن بازو می نهند و پشم بازه نرم بگیرند و بر نابه بچند باندازه و مرهمی
رو باشده آلوده کنند و بنهند و بفرمایند تا ساکن باشد تا دوشیزگی معاودت نکند
و در گرمابه بازنروند و آنچه که شقاق از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک افتاده باشد
و کهن گشته حال آن از دو بیرون نباشد یا اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون
باشد اما آنچه از اندرون باشد علاج آن بمرهمها توان کرد و این چنان باشد که از داروها
مرهم شیاف سازند و باندرون رسانند و شیافها که در علاج قروح رحم یاد کرده آمدست
و علاجها که در علاج شقاق مقعده یاد کرده آمدست همه سود دارد دخانه مرغ و مرهم اسفیداج
طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش بود نخست بباید دانست که این

خارش

سوء الرحم و فرسیوس

خارش از خلطی گرم صفرایی یا خلطی شور افتد که قوت بورقی دارد و یا شد که از خلط سودایی گزنده
باشد و آنچه از رنگ که گوی با کبره که بشب با خویشتن داشته باشد بتوان دانست بسیار باشد
که سبب آن کرم که آنجا تولد بود و علاج این علت از مجامعت سیر نشود که این علت فرسیوس که در باب
نهم از جزو سیوم از گفتار نوزدهم یاد کرده آمدست بدید آید و آنرا طبیبان بتازی سوء الرحم
گویند و هرگاه که مجامعت باید سیری شود و علاج او آنست که رگ الحل و باسلیق صافی می زنند
و باندازه قوت خون بیرون می کنند و تن از آن ماده که سبب خارش بود پاک کنند و فرزجها و
بگشتند بداروها که آرزوی جماع کمتر کنند و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گل و صندل و شیاف مامیثا
و بوس در شیری با سرکه و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی میکنند و اگر این داروها با عصاره برگ
خرفه طلی کنند روا باشد صفت داروی سود مند بگیرند برگ مورد و نار پوست و عدس مقشر هم
یا در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آنرا بکوبند و شیاف کنند و بر دارند
صفت داروی دیگر بگیرند زعفران و کافور از هر یکی دانگی و مرداسنگ دو دانگ حب الغار نیم درم
همه را نرم بسایند و بروغن گل و سپیده خایه و قطره شراب بسرشند و بخور نشستن بر دارند و حضض
و مغز دانه ترنج سوخته و دود آن فم موضع رسانیدن سود دارد و شب یمانی و قطران
هم بسرشند و بخور نشستن بردارند خارش فرج را و خارش مقعده را بنشاند و هر چه اندر علاج
جرب الکتهما و بول یاد کرده آمدست اندرین باب سود دارد و اگر سبب افراط طمث گشاده شدن سر رگهای
رحم بود نخست با آب عصا الراعی و آبی که در وی مازو خام و نار پوست و گل و گوز سرو و گلنار جوشیده
باشند حقنه کنند چند بار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و سنبل و عود و علک شاخ و مازوی
خام یعنی سبز و شب یمانی بگیرند و شیاف کنند و خرما خشک و آبی بریان و نار پوست و برگ درشک
و برگ درخت مصطکی و کنار و جفت بلوط و بلوط و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و لادن و
مورد دانه بگیرند و همه را بکوبند و با آب مورد و غیره بسرشند گر با آب آبی بسرشند و برشکم و ناف و پشت او
نهند و اگر سبب طمث فیئت رگی باشد بگیرند صمغ عربی و طین مختوم و طین ارمنی و کهربا و کندر و
مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را بسایند و با آب لسان الحمل بسرشند و شیاف
کنند و هم از آن ضماد کنند و هم حقنه کنند و هم از آن مرهم کنند و بخور نشستن بردارند و اگر سبب افراط
طمث ضعیف رحم باشد نخست بباید دانست که هر بیماری که سوء المزاجی که رحم را افتد هم سبب ضعیف آن

خون بود لکن اصطلاح طبیبان آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که خون مستحاضه شود و پیوسته خون که زنان را بجای منی بود می‌آید و آبستن نشود و این علت ایشان را از پی آن افتد که بیماریها بسیار کشیده باشد و تشنج رحم مستهل شده باشد و علتی دیگر ست که همچنین پیوسته آن آب که ایشان را بجای منی است با رطوبتی عفن پیوسته از ایشان می‌پالاید و این علت را سیلان رحم گویند و سبب این علت ضعیفی قوت ماسکه رگهای رحم و پوشیده شدن ماده حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ خرقه که شب با خویشتن داشته باشد پیدا آید چنانکه گفته است و سبب پالودن منی ایشان همچون سبب پالودن منی مردان باشد از بی‌شهوتی جماع بالاید سبب آن ضعیفی رحم و استرخاء او و رقیقی منی باشد و اگر با شهوت جماع بالاید سبب آن بسیاری منی بود و گاه باشد که سبب آن خارش بود و لذت خارش دغدغه آرد و انزال افتد و خداوندان سیلان رحم را دم زدن دشوار بود و شهوت طعام ساقط و رنگ روی زرد و تشنج اندر پشت و چشم پدید آید و بعضی را تشنج اندر چشم بود و بعضی را اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوء المزاج نگه دارند و باعتدال باز آرند و اگر در تن ماده بود نخست تن را از آن ماده پاک کنند پس داروی قابض که یاد کرده آمد بکار دارند و بادروها قابض داروها خوش بوی بیامیزند چون سنبل و مانند آن و سیلان رحم اگر سبب عفونت ماده حیض بود نخست معده و جگر را بایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که شب با خویشتن داشته باشند نگه دارند و تن را از آن خلط که از رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را به همچون خبث الحدید و شراب بودند و بودنه شکر پرورده قوت دهند و طعامها خشک کننده زود گوار دهند چون طیهوج و دراج و تذرو و کبک بریان کرده و نشور با بخته و با نخود و دارچینی و اگر حاجت آید مثانه را بماء الاصول و روغن بادام طلخ پاک کنند و اگر حرارتی باشد بآب تخمها پاک کنند پس حقنها و شیافها و ضمادها قابض بکار دارند و اگر سبب سیلان رحم همچون سیلان منی مردان بود علاج او همچون علاج مردان بود چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طمث رقیقی و آبناکی خون بود نخست تن را از رطوبت رقیق پاک باید کرد و گلشکر مسهل درین باب نافع است بگیرند گلشکر هفت درم تربد یک مثقال زنجبیل دو دانگ همه را بسرشند این یک شربت بود و اگر یک درم تربد و دو دانگ زنجبیل با پنج درم اطریفل کوچک بسرشند سخت نافع بود و گاهی از این گونه مسهل می‌دهند گاهی

ابنار

تدبیر ادرار بول می‌کنند و گاهی قی می‌فرمایند و در یاضت و گرمابه و عرق آوردن و طعامهاء خشک و زود گوار خوردن سود دارد و از پس استفراغ حقنها و ضمادهاء قابض بکار دارند و بستانها را بحجامت نهند و در رشته البیون و ضمادها و خداوندان استسقا بکار داشتن سود دارد و اگر سبب افراط طمث زخمی و آسیبی و افتادنی بود نخست رگ باسلیق بباید زد و تدبیرهایی که از جهت زخم و افتادن کنند چون کردن پس قرص کهربا دادن و قرصها و حقنها و ضمادها و شیافها قابض بکار داشتن صفت جمله داروها که همه انواع افراط طمث را باز دارد عصاره لسان الحمل خوردن و حقنه کردن سخت نافع است جالینوس می‌گوید زنی را این علت بود و او را بسیار علاج کردم کفایت نشد تا عصاره لسان الحمل تنها حقنه کردم کفایت شد و شیر تازه که خبث الحدید در وی بخته باشند و پس آهن تابکرده بر او مرا دسه و فتیله با قرص طباشیر که در وی کافور بود سود دارد صفت داروی نافع بگیرند گل مختوم و گل ارمنی و شب یمانی درم الاخوین برابر از هر دو درم کافور دو حبه سک دانگی از روی شراب مورد بدهند صفت شرابی که خون را باز دارد و رنگ روی باز آرد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید مدبر در قنشا والکندر و سک راستا را ست همه را در شراب قابض تر کنند یک هفته و بپالایند و از آن شراب می‌دهند و اگر شراب نباشد دانه صنوبر بکوبند و در شراب قابض تر کنند پس بپالایند صفت داروی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و کندر و افیون راسن همه را بکوبند و ببیزند و بسرکه بسرشند شربتی نیم درم صفت دارویی دیگر پاک کفشک و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند شربتی یک درم و دو سوخته یک درم در آب آبی بدهند یا در آب سماق سخت نافع باشد صفت شیافات بگیرند قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصاره لحیة التیس و گل سرخ و حضض و رکونار سوخته راستا راست همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند اقاقیا و کافور و رامک و لادن راستا راست همه را بآب برگ زرشک یا بآب برگ زعرور بسرشند شیافی دیگر بگیرند سرمه و جفت بلوط و گلنار و نشاسته و زدگران راستا راست مورد بکوفته دو همسنگ همه را بآب مورد تر کنند و پشمی بدان آلوده کنند و بردارند شیافی دیگر بگیرند مرداسنگ و زاگ و گلنار و گل مختوم

وسرمه را ستاد است بآب برگ مورد تر شند دیگر بگیرند مازوی سبز و گلنار و نشاسته و افیون
وشبیانی ورابوند چینی و گل سرخ و حب الآس عوره یعنی تمام نارسیده و سماق و عصاره
لحیة التیس ودانه عوره وقرطاس سوخته و صندل سپید و کندر و گل مختوم وانواع انار
وشادنج عدسی و سفال نو و کشنیز خشک همه را نرم بسایند و بچشم شتر بآب برگ مورد
ترکنند و چهارم ازین دارو بدان بچشم بکیرند و بخو بشتی بردارند بشب و همه شب نگاه دارند
دیگر بگیرند گلنار و سوج بلسلسه بتازی السعفود گویند وقرطاس سوخته و شبیانی
وزاک و زیره بسرکه ترکرده و گل ارمنی و اقاقیا همه را بآب بید و آب کشنیز تر بسرشند
و بردارند و همه شب نگاه دارند صفت حقنه قلقطار و اقاقیا و نشاسته الکندر از هر یک
مثقال گل ارمنی و صمغ عربی و کندر بوا از هر یکی یک مثقال همه را نرم بسایند و در دو وقیه آب
لسان الحمل با آب برگ خرفه یا در آب سرد حل کنند و حقنه کنند **باب سیوم از جزو ششم**
از گفتار بیستم اندر باز ایستادن حیض اسباب احتباس طمث بسیار است و سببی که بدان
مخصوص است دو است و این یکی سده است و اسباب سده هفت نوع است یکی فربهی با فراط
و فربهی دو نوع است یکی آنست که پیه بسیار شود و از بسیاری آن رکها را بطریق مزاحمت بفشارد
و به بندد دیگر آنکه فربهی از گوشت بود و از پیه کمتر بود و هر خون که تولد کند بگوشت هضم شود و سبب
دوم لاغری با فراط بود و سبب لاغری سوء المزاج است سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده
یا گرم و خشک اما سوء المزاج سرد ساده ماده را بفسراند و سده کند و سرد و خشک و گرم و خشک
رکها و رکها را تنگ کند و باریک و خشک و سبب کند و سوء المزاج گرم ساده خون را بسوزد و تری
آنرا بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ ماند و سبب سده شود و سیوم آنکه اگر چه لاغر نباشد سوء
المزاج سرد مستولی گردد و ماده طمث را بفسراند و بسیار باشد که سبب این سوء المزاج بسیار خوردن
آب سرد بود و این سبب است که آبستن شدن نیز باز دارد زیرا که منی را و آن آب را که زنان را انجا
منی بود بفسراند و سبب چهارم آنکه ماده سودایی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب خوردن طعامها
غلیظ یا بسبب تخم و آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و در رکها فرود آید و سر رکهای طمث
را ببندد و سبب پنجم گوشت فزونی است که از بسیاری قرحه کم بوده باشد بروید یا خود از اغاز
می روید چون ثولول و بواسیری که از وی چیزی بالا آید و سبب ششم انواع اماسها و سبب هفتم

کهربا

آنکه زخمی و آسیبی افتادی اتفاق افتد و رکها کوفته و بسته شود و اسباب دیگر پنج نوع است
یکی انقلاب الرحم دوم رتق رحم و بنا این علتها انقلاب گویند و شرح این اندر جای خویش
یاد کرده آید و سیوم استفراغ بسیار و این دو گونه است یکی دارو خوردن و رگ زدن
و حجامت کردن بسیار و خون بینی و خون باسور و غیر آن آمدن و دیگر ریاضت بسیار
و کارها بارنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی خون و اسباب کمی خون
دو است یکی کم طعامی ضرورتی چنانکه مسافران را و غیر ایشان را ضرورتی پیش آید که طعام نخورند
یا نیابند یا اختیاری چنانکه زاهدان کنند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند پنجم
آنکه اگر چه جگر بسلامت باشد و کم طعام نباشد لکن قوتها هضم قوی باشد و طعام نیک هضم
شود و غذا گردد و فضل آن چون بطمث نرسد و این فضله که باشد بشوخ و عرق خرج شود
و ماده موی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد یا بطریق فعل مردان خرج شود و این زنان را باشد
که عصبها ایشان قوی بود و گوشت و عضلها سخت بود و بینی سر ایشان کمتر ای بینی سینه
بود و بر ساق و ساعد ایشان موی بود و باید دانست که رسیدگی زنان حیض طبیعی پس از چهارده
سال بود و بعضی را باشد که پیشتر باشد یا پستر بود اما آنرا که حیض بسیاری پیشتر آید
آید پیوسته ضعیف و لاغر بود و بسیار عمر نباشد زیرا که مزاج او گرم بود و کرده ها و رکها
طمث بسبب گرمی مزاج فراخ بود و مثال او همچون گلی بود که پیش از وقت و زود بشکفد و
همچون میوه که زود رسد و پیش از همه برسد آنرا بقایی نباشد و آنرا که بسیاری باز پستر آید هم
پیوسته کسلان و ناتوان بود زیرا که مزاج او سرد باشد یا خشک و رکهای او تنگ و باریک
باشد و خون حیض او کمتر بود و غلیظ بود و آنچه بود بر رکهای او گذرد دشوار باید و بدین سبب از
رکهای طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی و ناتوانی گردد و مثال ایشان همچون
میوه بود که دیر رسد و خام ماند و سبب آنکه حیض طبیعی پس از چهارده سال آید آنست که پیش
از آن خون ایشان تمام پخته و رسیده نباشد و از پروردن و بالیدن ایشان چیزی فزون نیاید
و مثال ایشان چون درختی بود که هنوز بوقت میوه بیرون آوردن نرسیده باشد و از
پس چهل سال حیض باز ایستد زیرا که مزاج ایشان بگردد و بسردی گراید و جگر خون کمتر تولد
کند و آنچه تولد کند هم میل بسردی دارد و هنگام آبستنی حیض نباشد زیرا که ماده طمث

بسم الله الر

غذای بچه کرد دو در حال شیر دادن نیز بباشد از بهر آنکه ماده بپستانها می آید و شیر کردد بهر غذای بچه فتبارک الله احسن الخالقین و ارحم الراحمین علامت آنچه سبب آن ظاهر بود چون آماس ورق و تولول و گوشت فزونی و زخم و آسیب و کم طعامی و فربهی و لاغری و علامتهای آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامت آن از علامتهای سوء المزاج باید جست چنانکه بعضی گفته و آنچه سبب ضعیف جگر باشد علامتهای آن از علامتهای بیماریهای جگر یاد کرده آمده است و آنچه سبب آن ماده غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامتهای آن بسیار جایها یاد کرده است اما باید دانست که از احتباس طمث بخارهای بد کونا کون تولد کند نخست رنگ روی متغیر شود و چهره بگردد و بخارها بسر بسیار رسد افتد چون تاسه و دوار و صداع و گرانی سر و گرانی زهار و باشد که گرانی در ران پدید آید سعله تخمه و آنچه گفته اند سبب آن همه بر آمدن بخارها بود باشد بر دماغ و سبب شواری سخن گفتن مثلی کشیدن عضلهای زبان بود و بسیار باشد که بصرع یا بفالج ادا کند و بعضی را بجای بیاه معده پدید آید و قوت هاضمه معده ضعیف شود و آرزوی طعام باطل کردد و بعضی را آرزو کند چون گل خوردن و طین و شوری و تیزی و گل و فحم و ما شابه ذلک و قی پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی غالب بود و بعضی را سرفه و ضیق النفس پدید آید و بعضی را عسر البول پدید آید و بعضی را ادرار وارد و درد پشت و کمرگاه و درد زانو پدید آید و بعضی را سعرفه و قشعریره پدید آید و بعضی را بیماریها جگر پدید آید و با استسقا ادا کند و بعضی را سبب استسقا نیز آن بود صدید بود که از خون جدا می شود و در شکم کرد همی آید و باشد که صدید با خون بهم اندامها رود و ورم تن پیدا ماند علاج آنگاه که سبب بازایستادن و کم آمدن حیض فربهی یا فراط بود یا از غلیظی خون بود و سردی مزاج نخست تن از ماده غلیظ پاک باید کرد تنقیه داروهای مسهل و داروهای کشاینده و گرم کننده تلطیف کردن و خون را بکذرها ها کشیدن و طریق آن از زیر تن کشاده کشادن رگ صافن و ما بض است و حجامت بر ساق خاصه مردم فربه را و حجامت یک روز بر یک ساق کنند و دیگر روز بر دیگر ساق و گاه باشد که رگ صافن بر رگها بخون دوم باز از پای دیگر باید کشادن و ازین دارن تا اشتها کم مر و فرزجها بستن و ضمادها و نوادها لطیف کننده و گرم کننده و خوردن داروها کشاینده اینست فوذنج تا تخم کرفس انیسون حرف خردل شونیز سیر حاشا زراوند حلتیت حبق اسارون دوقو وج جاوشیر سکبینج اشق جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بلبل زیره سعتر فوه سلیخه دارچینی میعه خشک افسنتین افتیمون فطراسالیون اصل اللوف فقاح الاذخر سنبل راسن

مشکطرامشیع

مشکطرامشیع مر کرا این همه داروها جمع کنند یا بعضی که حاضر بود بکوبند و بیزند و از یک مثقال تا دو و بیار در ماء العسل یا طبیخ فوه و زنگ زران بدهند حیض بسته را بگشاید و طبیخ ابهل با عسل و طبیخ پودنه جویباری با عسل و حبق نهری این پودنه جویباری را کوبند و پودنه خشک سوده با عسل و طبیخ نخود سیاه و طبیخ مشکطرامشیع و طبیخ لوبیا سرخ و طبیخ راسن و اشنه غار و طبیخ او و تخم مرزنکوش با عسل همه گشاینده است و دارچینی سوده چون سرمه در پشم پاره کنند بشراب انگوری تر کرده باشند بردارند حیض بیاورد لکن اگر خداوند علت را صداع باشد هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت و اگر شبت و بابونه و اذخر و مرزنکوش و قسط و اکلیل الملک و کرنب و کراث و سداب و پودنه و سلیخه و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و فوه و مانا همه بجملگی یا بعضی از آنها بگیرند و در آفتاب بپزند و خداوند علت بر کرسی نشیند و تتمه یا با بزه در سر آفتابه سازند و نایزه فم بخویشتن بردارند تا بخار بگرد رسد و چندانکه تواند صبر کنند سود دارد و خداوند صداع را این تدبیر نشاید کرد و اگر خواهند که درین آب نشینند روا باشد و اگر اسفنجی یا پشم پاره بر این آب تر کنند و آنجا بر خویشتن نهند سود دارد و ایارج فیقرا دادن سود دارد صفت داروی مرکب بگیرند تر مس سه درم سداب خشک سه درم پودنه و مشکطرامشیع و فوه و زنگ زران و حلتیت و سلیخه و سکبینج و جاوشیر از هر یکی دو درم اقراص کنند هر یکی دو درم شربتی یکی در طبیخ ابهل یا در طبیخ لوبیا سرخ صفت داروی دیگر بگیرند لوبیا سرخ و حلبه از هر یکی یک کف انیسون پنج درم سداب خشک سه درم فوه پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا بقدر آن یک باز آید و بپالایند و مقدار پنج درم بدهند صفت داروی دیگر بگیرند لوبیا سرخ و کاشم از هر یکی ده درم تخم مزار سفند پنج درم تخم کرفس کوفته هفت درم همه را در دو من آب بپزند تا بنیمه و بپالایند و یک درم دهن تا تخم بیاد داروی حل کنند و بدهند صفت داروی دیگر بگیرند لوبیا سرخ و فوه و هر دو را بپزند و یک سکره طبیخ آن با نیم سکره آب سداب بیامیزند و پنج درم روغن زنبق بر افکنند و بدهند صفت داروی دیگر بگیرند افتیمون و فرفیون و غاریقون و بلبل و دو قو و انیسون و تخم کرفس از هر یکی را استار آب همه را بکوبند و بیزند و دو درم با شراب سغروج بدهند و کوز و سداب هر دو با هم بکوبند و پنج درم با شراب صرف بدهند و یک درم حلتیت با ماء العسل بدهند پس از آنکه از گرمابه بر آید و بپوید

کونی سوده دو درم با شراب ممزوج بدهند و کوز و سداب هر دو بهم بکوبند پس لختی که از گرمابه
برایند و فرفیون و قطراساليون را استاد است کوفته از نیم درم تا یک درم و طبیخ اسارون
بدهند و سلیخه و قسط را استاد است کوفته و بیخته دو درم در شراب انگوری بدهند و سلیخه
تنها در طبیخ فوه بدهند و پوست بیخ تود ده درم تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم تخم
کزر هفت درم نانخواه سه درم همه را بپزند و از طبیخ آن مقدار ده درم با انگبین بدهند
و لوبیاء سرخ و کنجد سیاه و نخود سیاه و فوه و سلیخه و فوذنج هر شب در آب تر کنند و بامداد آب
آن بدهند و از کنجد و نخود مقدار یک شبت و از فوه و سلیخه و فوذنج از هر یکی سه درم و یک
رطل بغدادی خرما و یک کف حلبه بپزند و بپالایند و سه وقیه از این مطبوخ و یک وقیه نیم آب
سداب تر بیامیزند و بدهند و شحم حنظل تنها دو دو کرم دادن در حال بیارد و جاوشیر و سکبینج و
وفی دمانا و حلتیت هر یک تنها دو دو کرم دادن در حال حیض بیارد و نیز یک شحم حنظل صواب تر از بهر
آنکه او را بوی نیست که صداع آرد و فرفیون سوده بر پنبه کنند و بر دارند و زمانی اندک نگاه دارند
و مرو بودنه دشتی از هر یکی چهار درم ابهل هشت درم سداب خشک ده درم مویز دانه بیرون کرده
بیست درم همه را بکوبند و بزهره گاو بسرشند و شیافها کنند و بر دارند ثابت بن قره میگوید زنی را
هفت سال بود که حیض باز ایستاده بود دیدی شیاف کشاده شد اشنان پارسی و عاقرقرحا
و سداب و شونیز و فرفیون را استاد است بسایند با بپزند و شیاف کنند و مشک و جند بیدستر
بروغن بان بسرشند و پشم پاره بدان آلوده کنند و بردارند و خربق سیاه و بیخ حنظل و کندش
را استاد است بکوبند و بزهره گاو بسرشند و پشم پاره بروغن بلسان آلوده کنند و این دارو بدان
پشم پاره بردارند و بوره ارمنی و مویز دانه بیرون کرده و اسارون از هر یکی چهار درم شونیز یک
درم مر دو درم انجیر خشک در آب سداب تر کرده هشت درم همه را بکوبند و بسرشند و شیافها
کنند و آنرا که سبب نا آمدن حیض لاغری و خشکی و تنگی و باریکی رگها بود نگرند اگر حرارتی باشد
سکنگبین ساده و کشکاب با روغن بادام فرمایند و تدبیر بطریق تری آرند کنند و آبزن و روغن بنفشه
و روغن مغز کدو و روغن بادام همی مالند چنانکه معلومست و طعامها از مرغ فربه و بره بطها و اسفاناخ
و ماهی تازه و مانند آن فرمایند و از بن ران تا بقدم همی مالند و هر چه در باب لاغری یاد کرده آمده است
درین باب بکار دارند و اگر با لاغری و خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج را باعتدال باز باید آورد

معالجتهای که در کتاب پنجم در علاج دق سرانه یاد کرده آمده است و پای همی مالند از بن ران تا بقدم و از
شیافها آنچه یاد کرده آمده آنچه لایق تر بود بکار دارند و آنرا که سبب ریاضت و رنج بود خواب و
آسایش فرمایند و تدبیرها معتدل کنند و آنرا که سبب ضعف جگر و کم خونی و کم طعامی بود اول
بتدریج بطعامها و زود گوار که از وی خون خیزد و زرده خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و اسفیدباها
کوفته و مرغان فربه و انار شیرین و مانند آن دهند و اگر سبب کم خونی از بیماریهای بود که از پیش
آن بوده باشد تدبیر او و تدبیر ناقهان کنند چنانکه اندر کتاب پنجم یاد کرده آمده است و آنرا که سبب
نا آمدن حیض کوشش فزونی و درستی شدن جراحت ریش بود صواب تر آنست که تن را از اخلاط
فزونی پاک کنند بداروی مسهل و برگ زدن پاک می کنند و ریاضت بوقت و باندازه بکار دارند و طعامها معتدل
خورند و آنرا که سبب انقلاب الرحم بود علاج آن بجست اندرین گفتار یاد کرده آید **جزو دوم از**
گفتار پنجم اندر احوال آبستنی باب نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر اندر رحم چگونه
تمام شود و چگونه پرورده شود و احوال او چگونه باشد حکماء پیشینگان و کسانی که بتشریح
اندامها مردم عنایت داشته اند هر بچه پیش از وقت زادن بسببی از سببها تباه شده است و بیفتاد
و از مادر جدا شده است هر یکی را می بریدند و حال هر یک و مدت بودن ایشان در رحم می رسیدند و می
دانستند و آنچه از مشاهده و تجربه ایشان معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم
افتاد و قرار گرفت و رحم آنرا قبول کرد و بران مشتمل شد نطفه همچون کفکی شود و سبب آن کفک
قوت مصوره و روح نفسانی و طبیعی و حیوانی است که آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه آفریده است
و نطفه با این قوتها در رحم مادر آید تا در حال که آن نطفه در رحم آید بر داین قوتها در حرکت آیند و از حرکت
ایشان و از حرارت رحم بادها در نطفه پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت حرکت قوتها و بادها
کفک تولد کند و سبب حرکت قوتها آنست که هر یک بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی میل بجانب معدن
خویش کنند و بدین سبب بادها که در میان کفک بود نخست بمیانگاه رطوبت میل کنند تا جایگاه
دل ساخته گردد و نصیبه دل از رطوبت نطفه بدان جا رسد پس بعضی از آن بادها همچنان تند و شاخ
از موضع دل شکافته شود و یکی سوی بالا برآید و دیگر بسوی راست شود و نصیبی از رطوبت با هر
شاخ برود و آنچه بالا برآید موضع دماغ ساخته کنند و رطوبت که با وی برآمده بود مایه دماغ شود
و آنچه بجانب راست آمده بود موضع جگر ساخته کنند و آن رطوبت که با وی آمده بود مایه جگر

شود و باقی رطوبت هنوز کفک ناک باشد و بانکه دروی بود از موضع دل و دماغ و جگر لختی ظاهرتر گردد
میل کند و آنرا بسند موضع ناف پدید آید تا از آن طریق مدد یابد و اگرچه نخست موضع ناف پدید آید
تا از آن دل و دماغ و جگر ساخته شود و ما ثم هر یک انجا رسد صورت نه بسته بلکه پیش از
پدید آمدن ناف تمام شود زیرا که غذا از آن طریق باید و طرفی از این معنی اندر باب دوم از
جزو دوم از گفتار نهم از کتاب دوم یاد کرده آمده است و در میانه این حرکتها و ساخته شدن
این اندامها که یاد کرده آمد از نطفه زن غشای آفریده شود بر هر دو نطفه پوشیده گردد و نطفه
اندر رحم انداکرد و دیگر آنکه بپیوندها پدید آید که آنرا بر جنبا و خویش نگاه دارد و مدد غذا بدو می رساند
و این احوال در مدت شش روز تمام شود یا هفت روز و در این مدت اندر رحم هیچ غذا و مدد
بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت اندر سه روز دیگر خشمتا اندامها
و خطها و نقطها پدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یک روز پیشتر افتد یا پستر و از
پس شش روز دیگر ماده خونی اندر رگها بگیرد و صورت علقه پدید آید جمله پانزده
روز باشد و بعضی را یک روز یا دو روز پیشتر یا پستر افتد و از پس دوازده روز دیگر علقه
گوشت گردد و دل و دماغ و جگر هر یک متمیز شوند و رطوبت نخاع کشیده شود و این حال
نیز بعضی را دو روز یا سه روز پیشتر یا پستر افتد و از پس نه روز دیگر سر از کتف پدید
آید و دستها از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود جمله سی و شش روز بود و بعضی در مدت
چهل روز بدین جای رسد و نادر بعضی در چهل و پنج روز بدین جای رسد و گفته اند اگر جنینی که
از چهل روز از مادر جدا شود غشا از وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف و هر یک جدا
شود و نیز ماده کی پدید آید و خواجه ابو علی سینا گوید که مدت کمترین تمام شدن صورت
نرینه را سی روز است و مدت کمترین زادن او را شش ماه است و گروهی گفته اند مدد کمترین تمام
شدن صورت را سی و پنج روز است و هرگاه که این مدت مضاعف شود بچه اندر شکم بجنبد
و این مقدار دو روز باشد و هرگاه که مدت حرکت مضاعف کرد وقت زادن بود و این سه
مقدار باشد جمله دویست و ده روز باشد و این هفت ماه باشد بدین قیاس انکه صورت او
در مدت چهل و پنج روز تمام شود از پس نود روز جنبد و از پس دویست و هفتاد روز زاید
و این نه ماه باشد و اندر این همه تفاوت بسیار افتد و این معنی اندر کتاب دوم در باب سیوم
از جزو

از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است و نخستین اندامی که آفریده شود دل است اگرچه
از بقراط حکایت می کنند که وی گفته است که نخست دماغ و چشم آفریده شود از بهر آنکه جوزه
مرغ را چنین یافته است و درست آنست که نخست دل آفریده شود لکن آفریده شدن
در هر حیوانی نخست ظاهر نباشد و خواجه ابو علی سینا گوید فضولی پدید آمده است
و هم گوید صواب آنست که گوییم نخست جگر آفریده شود از بهر آنکه نخستین فعلی از جنین
غذا پذیرفتن است و از آن پرورده شدن و این فعل بجگر مخصوص است بدان هم ماند
که این کار بصواب دیداوست و این قول هم از طریق تجربه و هم از طریق قیاس باطل است
اما از طریق تجربه آنست که بزرگان که بدین کار عنایت داشته اند بتجربه خلاف آن
یافته اند و از طریق قیاس آنست که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی از وی بیابد
قوت حساسه در وی پدید نیاید و تا قوت حساسه پدید آید قوت غاذیه و حاجتمندی
بغذا پدید نیاید و هیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد و نه از غذا پرورش تواند یافت
پس معلوم شد که نخست حاجت اندامها حیوان به آفریدن اندامی است که قوت حیوانی و
حرارت غریزی از وی پراکنده باشد که قوت غذا دادن از وی پراکند و دیگر آنکه نطفه
را در حال تصویر بقوت غذا دهنده حاجت نیست حاجت بقوت حیوانی و حرارت
غریزیست تا نخست قوت زندگانی پدید آید پس بغذا حاجت آید اگر سایلی گوید قوت
حیوانی و حرارت غریزی که قوام زندگانی است در نطفه پدید حاصل است و پیدا گویند
بلی هر دو این قوت نیاد در نطفه است لکن بقوت است جز قوت حیوانی که بفعل است و
واجب آنست که نخست قرارگاه و معدن او پدید آید تا از پس از وی بدیگر اندامها برسد چنانکه
معلوم است و صورت نبندد که این قوت که قوام زندگانی بدوست بی کارگاه اندر تن نخست
قرارگاه آنچه بقوتست بسیار زند خاصه که در حال بدان حاجت نیست از بهر آنکه حاجت
بغذا پس از آن بود که تحلیل و مضرت آن محسوس گردد و بباز آوردن بدل آنچه بتحلیل افتاده است
حاجت آید و در حال تصویر هنوز تحلیل و مضرت آن محسوس نیست و قوت حساسه را هنوز
معدن پدید آمده نیست پس درست شد که حاجت نخست بدل است پس بجگر و آنچه مراد افتد
درد رستی آنکه نخست دل آفریده شود آنست که غذا طلبیدن و جذب کردن در حال تصویر ممکن

نیست زیرا که رگها که محل قوت جاذبه است هنوز نیست و تا حرارت غریزی از دل برود دیگر اندامها بدو
و رگها گشاده نگردد و اندامها را تجاویف پدید نیاید و ممکن نیست که دل پدید نا آمده و تجویف اندامها و تجویف
رگها نا گشاده قوت غذا دهنده بکار آید و جنین را سه غشا است یکی مشیمه است و دوم غشائی است
که آنرا لفایفی گویند و سیوم غشائی رقیق است که مماس اوست اما مشیمه دو تو یا سته هر دو رقیق باشد
و رگها از اورده و شرایین اندرمیان دو توی مشیمه تنیده شود و بعضی با حناق بر رسته این رگها از
اندرون رحم رسته است و سر یک شاخها زرست و اندر مشیمه بگذشته و اندر غشاء جنین بجنس خویش
پیوسته اورده با ورده و شرایین با شرایین و بعضی چنان نوشته که اورده از جگر جنین بر روید
و بجانب ناف آید و آنجا برو شاخ شود و اندر مشیمه برود و شاخها شود بر دهنها رگهای رحم پیوندد
و در رستن اینست و شرایین هم برین قیاس و این رگها انجا که سرهاء آن برحم پیوند دیابد بکمر باشد
لکن از بهر آنکه غذا از رحم بستاند آغاز سر رشته رگها از آن سر بود و برین سبب بدان ماند
که آغاز رستن آن ازین جانبست و از بهر آنکه دهنهاء رگها انجا باریکتر باشد و آنجا که از ناف
جنین و از جگر او بر آید فراختر بدان ماند که آغاز رستن آن ازینجا است و اولیتر آنست که اغشیا
از منفذ گیرند و از فراخی آن از بهر آنکه بنیاد رگ فراختر از نهایت باشد پس حقیقت آنست که هم
رگها از جنین برحم آید و برود و بپیوندد تا غذا جذب کند و منفعتهاء مشیمه اینست که یاد کرده
آمد و منفعت غشاء لفایفی آنست که از ناف جنین منفذی بدین غشا پیوسته باشد و بول
او بدین طریق درین غشا ریخته شود از بهر آنکه منفذ بول و تنگ و باریک بود و آنرا عضله باشد
که بقوت اختیاری دفع کند و جنین را هنوز این قوت تمام نشود و اندر منفذ بول تعارج است
خاصه اندر منفذ بول مردان بیرون آمدن بول درین حال بقوت و دشواری بود و این منفذ
ناف فراختر باشد و راست نهاده باشد بی تعارج بول باسانی برو دفع شود و این غشا از بهر
بول است خاصه از بهر آنکه اندام او نازک بود و بول تیز بود اندام او تیزی آن بر نتابد و منفعت غشاء
سیوم آنست که عرق جنین در وی بالید و از بهر آنکه اول اخر بول و عرق فضله نباشد از جهت آنکه از غشا
دیگر حاجت نیست از بهر آنکه غذاء او چیزی لطیف است و از آن بیش از بول و عرق چیزی حاصل نشود
و خون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یک غذای جنین گردد و دوم قسم در پستانها شود و
شیر گردد و قسم سیوم از بهر دفع بیرون آید و بماند تا وقت نفاس و از آن پاک شود و باید دانست که تولد

فرزند از آب پدر و مادر است لکن بنیاد اندامها فرزند بیشتری از آب مادر است و قوت مغیره
و مصوره بیشتری در آب پدر است و گوییم که عنایت آب پدر بجاء قوتهاء اندامها جنین است
و مثال آب مادر همچون شیر است و مثال آب پدر همچون پنیر مایه که بتازی انفحه گویند که
که اندکی در شیر بسیار افکنند شیر بسته شود و حجرات گردد و هم برین مثال هر گاه که آب
پدر با آب مادر آمیخته شود اندامها فرزند و صورت آن پدید آمدن گیرد بفرمان ایزد کارساز
و تعالی و از بهر آنکه بنیاد اندامها فرزند بیشتری از آب مادر است فرزندان بیشتر بمادر و برادر
مادر مانند و صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم از بهر این فرموده است اختاروا
لنطفکم فان اکثر ما یشبه الولد اخواله معنی آنکه باید از بهر نطفه خویش جای بهتر بر گزینید
که فرزند بیشتری ببرادران مادر مانند این آنست که بیشتری چنین آید و اصل آنکه اندر آنکه
فرزند بپدر ماند گرنه در قوت آبست تا کدام قوی‌تر بود و حکما گفته‌اند که اگر پدر و مادر در
طلب فرزند در حال جدا شدن آب صورت شخصی که ایشان را آرزو بود که فرزند ایشان بدو ماند
بوهم آرند و از وی اندیشه کرده باشند ممکن بود که فرزند بچهره با خوبی بدان شخص ماند و
بباید دانست که تولد آب مرد از فزونی هضم رابع است و احوال و انواع هضمها در باب
ششم از گفتار سیوم از کتاب نخستین یاد کرده آمده است و این فزونی هضم چهارم غذای اندامها
اصلی بود که نگشته هر یک بدو در رسیده بود و نزدیک آمده بدانکه بدو ماند شود و قوت
مغیره را در وی تصرف بسیار نباید کرد که آنرا بگوهر اندامها مانند کند و بدان پیوند آ
بدین است که از آبی که بصورت یکسانست اصل و مایه اندامها اصلی گوناگون چون دل و
دماغ و جگر و استخوان و غضروف و عصب و ورده و شرایین حاصل آید پس بغذا پرورده
شود و بقراط گوید اصل منی از دماغ می‌آید و منفذ آن دو رگست که از پس گوش است و برین
سبب است که هر گاه این رگ بزنند از وی فرزند نیاید و نسل او بریده و خونی که از آن دو
رگ بیرون آید خونی بود که گویی با شیر آمیخته است آن ماده از دماغ بنخاع فرود آید پس بگرده
آید با وعیه منی و جالینوس می‌گوید مرا معلوم نگردد که از رگ پس گوش زدن نسل بریده گردد که نه
و خواجه ابو علی سینا می‌گوید مرا چنان می‌نماید که ماده منی از دماغ تنها نیست و بیشتر از اعضاء
رئیسه می‌آید چون دل و دماغ و جگر و از اعضای دیگر مددی بر سبیل ترشح بدو می‌پیوندد تا علی

شود و درد او عنه منی کردن نا پخته شود و بدین سبب آنکه بیمار بود و اقتهاکر در اندامها بدر بود دیگرا
فرزند آید **باب دوم اندر بار نا گرفتن زنان و اسباب و علاج آن** اسباب بار نا گرفتن
زنان یا در آلت بود یا در ماده یا در مبادی و آنچه در آلت بود سه گونه بود یکی آنکه قضیب کوتاه
بود و نطفه را بجای گاه نتواند رسانید دوم آنکه قضیب کوژ و سرنگون و پشت بر آورده بود
منی در برابر جای تولد فرزند نیفکند سیوم آنکه سنگ از مثانه بیرون کرده باشند و عصبی
آفتی رسیده باشد و اوعیه منی ضعیف شده باشد و آنچه در آلت زن بود هفت گونه است
یکی آنکه زن رتقا یا عفلا بود و این معنی هر دو پیشتر اندر باب جداگانه یاد کرده شود
انشاالله دوم آنکه در رحم گوشتی فزونی بود یا باسوری بود یا ریشی کهن سیوم انواع اماسها
در رحم بود چهارم بادها علیظ اندر رحم پنجم غایت فربهی و بسیاری پیه ششم رحم از جای خویش
بیکسو میل کرده بود و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان کند و باز گردد
هفتم انواع سوء المزاج سرد و خشک و گرم و تر مفرد و مرکب ساده و با ماده اما سوء المزاج
سرد فم رحم را ورگها را تنگ کند و اوعیه نطفه را که تولد فرزند در وی بود فرا هم آرد و تنگ کند
و نطفه بدان سبب بقعر رحم و اوعیه آن نرسد و اگر رسیده باشد چون این مزاج بر بود آید
غذای آنکه چندانکه بایدبدو نرسد از تنگی رگها و استتمام نکرد و سبب این مزاج بیشتری
بسیار خوردن آب سرد بود و طعامها ترش و باشد که سردی مزاج رحم منی را افسرده کند و تباه کند
و سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند چون زمینی تر ابنده و بسیار آب که تخم را تباه کند و باشد
که رطوبتی لزج باشد که قوت ماسکه رحم را ضعیف کند و منی را بلغزاند و قوت جاذبه را نیز ضعیف
کند تا منی را جذب نکند و سوء المزاج گرم منی را بسوزد همچون تخمی که از پس بر آمدن شعری بکارند و
سوء المزاج خشک تری منی را نشف کند و بخورد همچون تخمی که در زمینی تر نا کاشته و زمینی ریگ ناک
افکنند و آنچه در ماده بود بیشتری آنست که ممکن است که هم از جهت مرد بود و هم از جهت زن
و آن آنست که مرد یا زن نارسیده بود یا بسیار جماع بود یا سست بود یا بیمار بود یا خداوند
تخمه و ناگوارید طعام بود یا خداوند تشنج بود یا آنکه هر دو موافق نباشد یکی از هر دو بیشتر
یا پستر افتند منی این گروه مازمرد و زن تخم را نشاید و باشد که مزاج منی مرد با مزاج آب زن موافق
نیاید با منی مرد آب زن را تباه کند یا آب زن منی مرد را تباه کند و اگر هر دو بدل بایند از هر دو

فرزند آید و آنچه از جهت زن بود تنها آنست که بسال بزرگ بود و حیض او بازایستاده بود یا مستحاضه
بود و آنچه از جهت مرد بود تنها آنست که رگ پس گوش او زده باشند چنانکه بقراط می گوید
یا مرد را نوعی از انواع سوء المزاج بود و زن سلامت بود و آنچه در مبادی بود ضعیفی
دماغ و معده و جگرست و درد سر و نیم سر و معده و تخمه و این همه سببهاء بار نا گرفتن
و تباهی ماده است و سببهاء تباه شدن و بیوفتادن بچه است و بیرون از این پنج
که یاد کرده آمد سببهاء دیگر هست که اتفاق افتد چون افتادن و زخمی و آسیبی که بدو رسد که از پس
جماع بود یا از جای بجهد یا سداب خورد یا مانند این چیزی اتفاق افتد و آبستنی باطل شود
علامتها علامتهاء کوتاهی و کوتاهی قضیب و رگ پس گوش زدن ظاهر بود و علامتهاء رتق و عفل
و گوشت فزونی پیشتر یاد کرده آید و علامتهاء ریش و اماس اندر باب آماس و ریش مثانه یاد کرده
آمده است و آنچه اینجا یاد کرد آنست که رحم اندر مجامعت آوازی میدهد همچون آوازی که از شوی پس
آید و علامت باسور اندر باب افراط طمث یاد کرده آمده است و علامت آنچه رحم بجانبی میل کرده
باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی سیلان کند و علامتهاء مزاجها ماده و آلت از
جهت چهره و نبض و از بسیاری و اندکی موی زهار و از تدبیرها گذشته و از قوام موی و قوام
طمث و از گرمی و سردی و کمی و بیشی آن و از رنگ و بوی آن معلوم کردد اما اگر مزاج گرم بود منی
گرم و سوزان بود و مجری قضیب را بسوزد و برنگ زرد بود و اگر مزاج سرد بود منی سرد و کبود
و غلیظ بود و اگر مزاج خشک بود منی اندک و غلیظ و لزج بود همچون صمغ عربی بود در حال که
تولد فرزند منبسط نشود و اگر مزاج گرم و خشک بود منی زرد و غلیظ و اندک و کنده بود
و اگر مزاج سرد و تر بود منی بسیار و سپید و رقیق و سرد بود و اگر مزاج رحم گرم بود در حال مجامعت
سوزان بود و خون حیض که بوقت خویش آید گرم بود و لون این زرد یا سیاه بود و اگر سرد بود
مرد در وقت مجامعت فم رحم را سرد یابد و خون حیض سرد بود و اگر خشک بود حیض اندک بود و
مرد رحم را خشک یابد و اگر سرد و تر بود بوسته فم رحم تر بود و خون حیض سرد و بسیار و کم رنگ بود
و هرگاه که زن از پس پاکی از حیض فم رحم را تر یابد باید دانست که رحم لغزانده است و چشم زنان
انعال کامی دهد و تهیج چشم و تیرگی رنگ ایشان رطوبت غلیظ نشانی دهد و طبیبان گفته اند که
فرمودند که بدان تهیج ... که سبب بار نا گرفتن از جانب مرد است یا از جانب زن یکی ...

که آب مرد و زن بر یک جا بجد در آب افکنند هر آب که بر سر آب آید تقصیر از جهت او بود و گفته
اند بول مرد و زن هر یک در بیخ درخت کدو کنند و یا در بیخ کوک ریزند آب از جهت خامی
آن هر که آنرا خشک کند تقصیر از جهت او باشد و بر سر آب آمدن از جهت خامی بود و
خشک کردن از جهت گرمی و سوزانی بود و گفته اند هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت
دانه باقلی در سفالی بول کنند و همچنین در سفالی دیگر کنند و هر یکی را بول ما بیز تا بران
تخمها بول کنند و سفال هر یک جدا دارند و هفت روز بنهند آنکه آنرا بروید تقصیر از
جهت او نباشد و خواجه ابو علی سینا گوید در سخنی این نشانها را حقیقتی نیست و درستی
آنست که بخوری خوش بجمع در زیر زن بسوزند چنانکه دود و بوی بجمله بیرون نشود و نگاه کنند
اگر بوی بدهان و بینی او برآید سبب تقصیر از جهت او نباشد و اگر برنیاید معلوم گردد که در
رگهای او سده است و سبب بار نا گرفتن آن سده است که عقد آنها را زمید ارد و نیز گفته اند
یک دانه سیر درست پاک کرده شیاف کنند و یک نگاه دارند اگر طعم و بوی آن بیالا برآید سده
نیست و اگر برنیاید سده است علاج اگر سبب کوتاهی قضیب بود زن کوتاه کن نهند و در حال
جماع سرین او را بر بالش نهاده باید تا برداشته تر باشد و در حال جدا شدن آب و بیا تنگ بخویش
اندر کشد و آنرا که سبب کوژی قضیب بود علاج نیست جز آن که اگر ممکن بود آن پیوند که فرود
سوی سر قضیب است آنکی ببرند و مرهم طلی کنند و قضیب را بر چیزی راست بنهند و ببندند تا راست
بروید و اگر بریدن آن پیوند ممکن نشود روغن بوی مالیدند و بر تخته راست بسته دارند تا راست گردد
و اگر سبب آن بود که رحم از جای خویش بیک سو میل کرده باشد نگاه دارند اگر علامتهای خون
ببینند از آن جانب که رحم بدو میل کرده باشد رگ صافن بزنند و بر هر دو ساق حجامت کنند
پس اگر حاجت آید رگ اکحل بزنند و از پس استفراغ خون حب سکبینج دهند و اگر علامتهای خون
نباشد نخست حب سکبینج و حبهای دهند که استفراغ بلغم کند و ماء الاصول با دلادم روغن بید انجیر
و دودانگ یا ارج فیقرا هر بامداد می دهند مدت هفت روز باشد بعد از آن روز و روغن بید انجیر
بر بن کو نسازند مغز تخم بید انجیر مقدار یک مثقال انیسون تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یک
کف بادی بیامیزند و بکوبند و روغن آن بستانند و پلیته بدان روغن تر کنند و نیم گرم برگ
دارند و از بیرون رحم ضمادی از کرنب و حلبه و تخم و کرفس بر وی نهند صفت حقنه بگیرند شبت و بابونه

و مرزنگوش و حلبه و انجیر خشک همه را بپزند و بپالایند و یک سکره روغن گنجد برافکنند
و بکار دارند و اگر آنرا تنقیه در روی حلبه و مرزنگوش و بابونه و شبت بپخته باشند اندر نشستن
صواب بود و اگر مزاج سرد بغایت بود نفط سپید بگیرند و پلیته بدان آلوده کنند یا به روغن
ناردین و برمدارند و علاج ریش و آماس و علاج باسور هر یکی اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است
و اگر سبب بادها غلیظ بود ماء الاصول و روغن بید انجیر و ضمادها و آبزن که النون
یاد کرده آمده است بکار دارند و از طعامها بادناک و از میوها پرهیز کنند و باقی علاج
اندر علاج بادهای رحم یاد کرده آمده است و اگر سبب غایت فربهی بود تدبیر لاغر کردن
کنند تا باعتدال باز آید چنانکه در کتاب زینت یاد کرده آید و اگر سبب ضعیفی مبادی بود
چون دل و دماغ و جگر و گرده علامتها ضعیفی آن پیدا بود و علاج هر یک اندر جایگاه خویش
یاد کرده آمده است و اگر سبب بادها غلیظ بود ماء الاصول و روغن بید انجیر ضمادها و آبزن
سردی مزاج آلت و ماده مرد بود علاج آن اندر گفتارها گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی آلت
و ماده زن بود اگر در تن امتلا بود نخست تن پاک باید کرد پس مزاج معجونها بزرگ بکار کردن
و شیافها و فرزجها با عود مطرا بکار داشتن صفت تدبیری که رحم را گرم کند بگیرند عود هندی
خام یا عود مطرا بقع بر جمر دود کنند چنانکه بوی و دود بیرون نشود و بینی از زیر سر و جهم
خویش از بینی او دور دارند پس قمع که نایژه آن دراز بود بر سر خاکستر گرم بنهند و زن بر بالشی
نشیند و نایژه قمع بخویشتن بردارد و بران شکل صبر کند چندانکه تواند و اگر ممکن گردد
که با نایژه بجنبد و سر قمع بر سر خاکستر گرم نهاده نخست نیک باشد و جماع آن وقت کند که نایژه
قمع از خویشتن دور کند صفت داروی که رحم را گرم و نرم کند بگیرند زعفران ... و سنبل الطیب
ملکه از هر یکی سه درم و نیم سادج ... و قرنفل از هر یکی یک ... همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند
پیه بط و پیه مرغ خانگی و مغز ... و موم صافی از هر یکی یک وقیه روغن ناردین سه وقیه همه را با آتش
بگدازند و بدان داروها افکنند و یکی زرده خایه مرغ خوشانیده در روی بمالند و داروها سوده بدان
بسرشند و شیاف بسازند نام مرهم شود و بکار دارند هرگاه که زن از حیض فارغ شود سه روز ...
بشم پاره آسمانگون بر ... مرهم الورد ... کنند و بخویشتن برداند صفت داروی دیگر بگیرند مشک
و زعفران و سنبل و مصطکی و میعه تر از هر یکی دو درم سادج هندی و قرنفل از هر یکی یک وقیه

فرزجه جیده یؤخذ زعفران جاف سنبل
اکلیل الملک ... دراهم نصف
سادج قرنفل ... الاذخر
المیعة ... دهن ناردین نصف
اوقیه یحمل بعد الغسل فی صوفة اسمانجونی
ثلثة ایام یجدد کل یوم قابون

به بطرد و بیم فرج خانگی و به بیرا از هر یکی دو وقیه بروغن ناردین سه وقیه زرده خایه یک عدد همچنانکه
دیگر دارو ها مرهم کنند بکار دارند صفت داروی که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند شبیانی ده درم
سماق پاک کرده ده درم زعفران عود از هر یکی یک درم همه را بکوبند و با انگبین سرشته کنند و پس از پاکی از
حیض سه روز بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند زهره شیر یا زهره گرگ یا زهره خرگوش
یا زهره خرس هر کدام که حاضر بود دو دانگ با روغن ناردین بسایند و پس از پاکی از حیض بخویشتن
بر دارند و بوسته زیج خویش با آب تخم حنظل جوشیده می شویند صفت داروی که دود کنند بگیرند
دارسیعان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند و در موم روغن گداخته سرشته کنند و قرص ها
کنند و پس از پاکی حیض دود کنند چنانکه بیشتر یاد کرده است صفت داروی دیگر که دود کنند
بگیرند زنج سرخ و تخم سرو و سعتر و مر و بیرزد و حب الغار و اسنان است سیعه و بیرزد بشراب
حل کنند و دارو ها بدان سرشته اقراص کنند صفت حقنه خداوند رحم سرد را سود دارد
بگیرند علک شاخ نیم کوفته [illegible] درم مورد ده درم همه را در سه رطل بغدادی آب بپزند تا یک رطل باز آید
و بپالایند و سه روز ازین آب حقنه کنند نیم گرم کرده و بول [illegible] یا درین باب منفعتی عجیب است پیش
از جماع اندکی بدهند و [illegible] علاج [illegible] سود دهد [illegible] تخم سیسالیوس [illegible] جانوران ماده
بدهند و بار گیرد و روغن بلسان و روغن سوسن و نفط سیاه [illegible] برداشتن سود دارد
و پنیر مایه خرگوش با مسک و با روغن بنفشه سود دارد و سرگین او حمل ساختن و زهره آهو [illegible]
حمل **باب سیوم از جزو نخستین از گفتار پنجم اندر** نشانهای آبستنی سه نوع است یکی آنست که زن
از احوال خویش بداند و دوم آنست که مرد از احوال وی بداند سیوم آنکه طبیب و زن قابله تواند
دانست آنچه زن از احوال خویش بداند از پس آنکه بار برگرفته باشد آنست که [illegible] جماع [illegible]
باید دروی در رحم آهسته پدید آید و اشتیاق برآید و از بهر آنکه هرگاه که بار گرفته باشد دهن رحم فراز هم آید چنانکه میل
میل [illegible] نباید و در مجامعت که کنند [illegible] باز گردد و آنچه مرد از احوال او بداند آنست که ذکر او تنگ
تر و فم رحم را فراز هم گرفته یابد و فرج او خشک یابد و در آن حال که رحم آب مرد را قبول کند [illegible] در زن
پدید آید چنین سستی که [illegible] خشک تر و پاکیزه تر از بهر [illegible] و آنچه طبیب و زنان
قابله بدانند آن باشد که هرگاه که جنین تولد کند سپیدی چشم زرد فام یا کبود فام شود و سپیده
چشم [illegible] پدید آید از بهر آنکه حیض باز ایستد [illegible]

وماده آن ببالا برآید و رگ پیشانی کبود تر و سر پستانها سیاه تر و بزرگتر شود از بهر آنکه خون
حیض بعضی به بخار رود و منش گشتن و سرگشتن و چیزها بد آرزو کردن پدید آید و پس از چهار ماه
این منش گشتن و غیر آن زایل شود از بهر آنکه سبب این خون حیض باشد که درین [illegible] و پس از چهار ماه
جنین بزرگتر شود و آن خون بیشتر در غذای او بکار شود و بقراط همی گوید که هرگاه که شک افتد که بار
گرفته یا نه شبانگاه که بخواهد خفتن او را ماء العسل باید داد چنانکه بیست درم عسل و صد درم آب
خورده بود اگر در شب از پیچیدن ناف شکایت کند بباید دانست که بار گرفته از بهر آنکه از حرارت
و تحلیل ماء العسل بادی تولد کند خاصه که شبانگاه با امتلاء خفته باشد و آن باد ها بسبب آبستنی
آسان گذر نیابد تا پیچیدن ناف تولد کند و این ماء العسل خام باید چنانکه ماء العسل را با آب سرد
بیامیزند یا در آب نیم گرم حل کنند و سرد کرده بدهند تا باد تولد کند و آزمودنی دیگر آنست که [illegible]
تا یک روز طعام نخورد و شبانگاه پیش از طعام عود یا غیر آن چیزی خوش بوی زیر او دود کنند
چنانکه معلوم است اگر بوی آن بدهان و بینی او برآید بار ندارد و اگر بر نیاید نشان آنست که بار گرفته
اگر همچنین پس از روزه سیری درست بر دارد از بر آمدن بوی ببالا و بر نا آمدن حال بار گرفتن و ناگرفتن
معلوم گردد و بول زنی که بار دارد و هنوز مدتی دراز گذشته نباشد از [illegible] باشد که در میان شیشه
همچون پنبه زده چیزی باشد و آخر بسرخی گراید و اگر شیشه بجنبانند تیره شود و اگر تیره نشود
هنوز اول بارگرفتن بود و هرگاه که بول ایشان صافی بود بقوام و همچنین حبابی بر سر آن
پدید آید و در میان آب چیزی چون [illegible] دانه [illegible] بود و اگر برابر و فرو د آید نه اول بود **باب
چهارم اندر شناختن جنین که نرینه است یا مادینه** نخست بباید دانست همچنانکه
معلوم شدست که آفریدگار تبارک و تعالی عادت چنان رانده است که فرزند از آب پدر و مادر آفرید
همچنان بتجربه معلوم شدست که هرگاه که آب مرد [illegible] و قوی تر بود فرزند نرینه آید خاصه
اگر جماع دور اول در روم پس پاکی از حیض اتفاق افتد و در شهرهای سرد و فصلهای زمستان
و در روزی که باد شمال آید فرزند بیشتر نرینه آید از بهر آنکه حرارت میل بیرون دارد و آب در رحم
بدان سبب گرمتر بود و در شهرهای گرم و در فصل تابستان و در روزی که باد جنوبی آید بعضی
این باشد و گفته اند که هرگاه که آب مرد از سوی راست بیشتر آید و در رحم بجانب
راست افتد فرزند نرینه آید و اگر از سوی چپ مرد آید و در رحم در جانب چپ افتد

دو بباید
دو درجنبانیدن بزیر
و بالا برنی شود نه اول بود

فرزند ماده ینه آید و اگر از سوی چپ مرد در رحم بجانب راست افتد فرزند ماده ینه آید لکن مرد خوی بود و اگر از سوی راست مرد اندر رحم بجانب چپ افتد فرزند نرینه آید لکن مخنث بود و نیز گفته اند که اگر جماع آن بر روز اتفاق افتد که زن از حیض غسل کرده باشد فرزند نرینه آید و تا پنج روز یکند دهم نرینه آید و از پس پنج روز تا روز هشتم ماده ینه آید و از پس هشتم تا روز یازدهم نرینه و از پس آن خنثی آید و بباید دانست که هر زنی که آبستنی او بفرزند نرینه باشد نیکو رنگ تر و پاکیزه تر و چابک تر و نشاط ناک تر از آن باشد که آبستنی او بفرزند ماده ینه باشد و آرزوهای بد و منش کشتن و هم اعراض بد کمتر بود و نرینه در سوی راست پدید آید و شیر او بقوام تر باشد و اگر قطره شیر بر آینه چکانند و با آفتاب دارند همچون قطره سیماب باد آمرو آرید غایب و لون سر پستان او سرخی گراینده تر سیاهی و نبض دست راست او عظیم تر و متواتر بود و هرگاه که ایستاده باشد و حرکت خواهد کرد نخست پای راست جنبانند و هرگاه که برخواهد خاست اعتماد بر دست راست کند و حرکتهای چشم راست او زود تر بود و نرینه از پس سه ماه بجنبد و ماده ینه از پس چهار ماه و در جمله احوال زنی که بماده ینه آبستن بود هم بر خلاف احوال آن بود که بنرینه آبستن بود لکن اگر نرینه نیز ضعیف و بد حال بود همچون احوال آن بود که بماده ینه آبستن و بدتر و در جمله حیلتهای که بدان معلوم توان کرد که بچه در شکم نرینه است یا ماده ینه یکی آنست که زن را و ندرا بگو بنبود با نگبین بسرشند و بریشم پاره سبز بخویشتن بر دارند با جلاد ناشتا تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند اگر آب دهان او شیرین بود بچه نرینه بود و اگر تلخ شود ماده ینه باشد و اگر طعم بد بود شاید نشان آن بود که آبستن نیست خواجه ابو علی سینا رحمه الله می گوید درین سخن نظر است و این را تجربه حاجت است و مدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس ماده ینه سی و پنج روز تا چهل روز والله اعلم

باب پنجم اندر بصلاح آوردن و بگردانیدن مزاج آب مرد و زن تا فرزند نرینه آید

اولا بدین سخن که گفتیم اندر آب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه تا آب زن قوی نباشد بر برای صورت نرینگی را نشاید لکن آب مرد از آن زن قوی تر باید و تدبیر آنکه هر دو آب قوی گردد آنست که عطرها خوش بکار دارند چون مثلثه که از مشک و زعفران و از عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قندی زعفرانه و بوی کافور دور

دارند و طعامهاء موافق خورند چون سپیدباها و کوفته و قلیه نرگسی و زرده خایه مرغ نیم برشته و کرنج شیر و هریسه و بریانهاء فربه و حلوای شکر و آنچه بدین ماند و طعامهاء دیگر و شرابها و معجونها که در باب گشنی یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل سرما مثرود یطوس و دواء المسك و ما نیدان و سه شربت بخورند و از تخم و ناگوار یدن طعام پرهیز کنند و از ترشها و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار نخورند اندک اندک بقدر حاجت خورند و مرد بجهد خویشتن را نگاه دارد چندانکه منی گرد آید و شهوت صادق شود و آب خویشتن بیازماید تا رنگ و قوام آن معتدل گشت پیدا آنکه منی با اعتدال باز آید و دو سه روز صبر کنند تا قوی تر شود و چندان خویشتن از جماع باز دارند که منی او بسوزد و تباه شود و مرد و زن نشاط و خوش دلی جویند و ماوی و خوابگاه جای پاکیزه تر گزینند و در خانه عطرها بسوزند و جماع رفق کنند که شادمانه تر باشند و در حال جماع و جدا کردن آب هر دو را از فرزند نرینه اندیشه کنند و صورت مردی مردانه قوی اندام تن درست یاد آرند و پیش از جماع نخست بلختی بازی کنند تا حریص گردند و در حال جماع مرد سرین زن را بلند بر دارد چنانکه پشت او در نشیب افتد و مرد بوقت جدا شدن آب زن را خویشتن باز کشد و او را یک زمان همچنان نگاه دارد چندانکه حرکتها فم رحم او ساکن شود و پس زن ران تنها اندکی همچنان نگاه دارد پس از روی در شود و زن ران را فراهم گیرد در هم و هم بران شکل ساعتی بخسبند با هم بران شکل صبر کنند و هرگاه که این شکلها بجای آرند امید و اولی بود که فرزند نرینه آید ان شاء الله تعالی باب ششم اندر نشانهاء مردان و زنان که زود فرزند زایند و نرینه زایند بباید دانست که مرد را که فرزند بسیار آید و زود فرزند آرند بنا زی النیش گویند و این مرد قوی اندام و اندر فربهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود بود و گوشت اندام نخو و تری معتدل بود و میل اندکی بسختی دارد و خایهاء او بزرگتر از دیگران بود و رگهاء روی ظاهر تر بود و بر جماع حریص بود و از آن کار دیر دیر سستی نکرد و زود تر از دیگران بالغ شده باشد و بر زهار او موی بسیار بود و در کودکی نخست خانه راست او منتفخ شده باشد و بعضی جانوران را بوقت گشن دادن اگر خواهند که از آن گشن بچه ماده آید خایه راست او ببندند تا آب از خایه راست نرود و از خایه چپ و رود و اگر خواهند که بچه نر آید خایه چپ او ببندند تا آب از خایه راست و فرود آید از اینجا معلوم می شود که هرگاه کودکی را که بالغ خواهد شدن نخست خانه راست او منتفخ شود مزاج او قوی است و از وی فرزند نرینه

خواهد آمدن وزن نیز معتدل اندام و معتدل گوشت بود و بحفه وجهره ولون او هم معتدل بود و حیض
او بوقت و تمام بود و معرفت آن معتدل بود و معرفت پاکی و سپیت و یکدیگر زنا هست دو دوم زبود
و خون حیض او سخت غلیظ و سخت رقیق و سیاه و آب ناک نباشد و معده او قوی بود و طعام نیک
گوارد و کسلان و سست نباشد و چابک و با نشاط بود و حاستها او درست بود و رسیدن او بهنگام
بود و ابتدای زود بتر از دیگران بود و زود کهیاه او سخت پیدا نباشد **باب هفتم از جزو دوم از گفتار**
بیستم اندر نشانهاء نزدیکی وقت زادن هرگاه آبستن را فرو سوی ناف او بیشتر گرانی کند و در
بغولهاء ران دردی پدید آید و رحم او منتفخ شود و نمی برآید هنگام زادن او نزدیک آمده باشد و هرگاه
که سرینهاء او سست گردد و بغولهاء ران همچون آماسیده شود و باد کیرد هنگام زادن بود **باب**
هشتم اندر نشانهاء ضعیفی و بدحالی بچه که در شکم مادر بود و نشانهاء آنکه پرورش
نخواهد یافت و زود بخواهد مرد نشان ضعیفی بچه اندر شکم مادر بیماری مادر و استفراغهای بود که او را
افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی حیض آید و سبب آن بسیاری
خون بود و ضعیفی را اگر این علامت پیدا شد و بار کرباشد از اندازه عادت زیادت شود نشان
ضعیفی بچه و غذا نایافتن او بود و همچنین هرگاه که در اول آبستنی بازود تر از آن که
عادت رفته است شیر اندر پستان پدید آید هم نشان ضعیفی و غذا نایافتن بچه بود و
ماده غذاء او باز می گردد و ببالا می برآید و نا جنبیدن بچه در شکم بوقتی که عادت است
که بچگان بجنبند و جنبیدن بی وقت هم نشان ضعیفی و بدحالی بچه بود و آنکه چون
از مادر جدا شود ناف او بگشاید و عطسه نزهد و آوازی ندهد و تا زمانی بجنبید
نشان بیماری و ضعیفی بود و زود هلاک شود **باب نهم از جزو دوم از گفتار بیستم**
اندر دشواری زادن اسباب دشواری زادن پنج نوع است یکی احوال مادر دوم احوال
بچه سیوم احوال رحم و مشیمه چهارم احوال اندامها که حوالی رحم است و مشارکت او ست پنجم
اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر بود پنج است یکی آنست که مادر بیمار بیا کشیده
باشد و ضعیف شده و قوت تحریک ندارد و عضلها او قوت دفع ضعیف باشد و بسیار بیم
بود چهارم آنکه از اهل نعمت و نازک بود و بر دردها صابر نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند
و از شکل بشکل دیگر می گردد و بچه بدان سبب از آن شکل که آسان بیرون تواند آمد بگردد

وسببها که از رحم و مشیمه بود هم پنج نوع است یکی آنکه سنگ کوچک بود و بچه اندر روی دشوار تواند گذشت دوم آنکه رحم خشک بود
و رطوبتی که بچه را لغزانند نباشد سیم آنکه آماسی و ناسوری اندر رحم پدید آمده باشد چهارم آنکه مشیمه غلیظ بود و دیر شکافته شود بچه
سکافته شود پنجم آنکه مشیمه رقیق بود و زود درسکافته شود و زهها بیخته سال پیش و ماده لغزیدن نماند
با بچه را لغزاند وسببها که از احوال اندامها بود که حوالی رحم است دو نوع است یکی آنکه اندر مثانه یا اندر روده
منفعتی بود دوم آنکه بول باز کرده و مثانه رسیده و جای بچه رو تنگ و حرکت روی دشوار گشته یا
طبع خشک باشد و ثقل اندر روده منقبض گرد آمده بود و بچه را زحمت بود وسببهای که از احوال بچه بود
هفت نوع است یکی آنکه بچه بزرگ بود یا سر او بزرگ بود دوم آنکه بچه سخت کوچک بود و بیرون آمدن گرانی نکند سیم
آنکه بچه مادینه بود و زادن مادینه در جمله دشوارتر از نرینه بود از بهر آنکه حرکتهای ضعیف بود چهارم آنکه بچه
یکی بیش بود و هر یکی را مجال حرکت نباشد و بجنباند و بسیار بود و ... یکی پنج بچه یکبار زاده شده است
و کس از پنج و عدد بسیار آید که باشد هم آنکه بچه ضعیف باشد یا مرده باشد و از وی حرکت طلب بیرون آمدن نباشد
ششم آنکه بر شکل طبیعی افتاده نباشد و بدان سبب دشوار بیرون تواند آمد بعضی های بیرون آید یا به پهلو افتاده باشد
یا پا او اندر آمده بود هفتم آنکه بچه پیش از وقت قصد بیرون آمدن کرده باشد و اگرچه قوی باشد پیش از آن وقت هنوز
تمام قوت نشده باشد وسببهای بیرونی چهار نوع است یکی سرمای سخت و باد شمال که رحم را و هم منفذها را هم فشارد
و باشد که از سختی قوی بود و بدان سبب که رحم بطرف و پوست و عضلهای شکم سکافته کرده دوم گرمای قوی
را ضعیف کند سیم باد جنوب رسد و روح و قوتها اندر پراکنده شود و دیگر بیند و هر گاه که قوتهای اندر رحم کرم ... اند
قوت او ضعیف کرد چهارم آنکه عطر بسیار بکار دارند و بوستنه ... سوی بالا کشیده می شود و سبب آنکه
رحم با دماغ ... سبب ... اند وقت زادن عطر ... داشت مگر که غشی افتد و ضرورت ... سبب
نگاه باید داشته بسیار باشد که سبب ... اند ... دیگر ... شود و خون ... یا بیماری ...
... باشد که ... عضلها رسد یا عصبها گسسته شود و ... حال ... زادن ...
... که باشد ... و ... بر ... و ...

حکاسد و روغن شبت و روغن بابونه همی مالند و نشسته و نوکاه او [illegible] بکنند و [illegible] والله
داننده طبیخ حلبه و کتان و کرفس [illegible] حاکم [illegible] اندر طبیخ نشیند و [illegible] پایها [illegible] چند روز [illegible]
نشیند و سکنجبین [illegible] بدهند [illegible] قوت کند [illegible] کند با فلفل
بیرون سود دارد و اگر قوت کردن را طمثان [illegible] کوبند و داروهای عطسه آرنده چون ملطف
و کندس و [illegible] و عرق آن [illegible] با عطسه آید و لعاب تخم کتان اندر رحم [illegible] و موم روغن [illegible]
بط و [illegible] مرغ [illegible] لعاب تخم کتان [illegible] رحم طلا کنند [illegible] بط و [illegible] مرغ دهد
[illegible] چهار مثقال [illegible] با شوربای مرغ فربه بدهد [illegible]
آید و دارچینی [illegible] و سکنجبین [illegible]
طبیخ حلبه دادن [illegible] باشد [illegible] آسان کند صفت حبی که [illegible]
دار [illegible] بگیرند دارچینی [illegible] از هر یک ده درم [illegible]
و قسط [illegible] از هر یک پنج درم [illegible] از هر یک دو درم مشک [illegible] همه را بکوبند و حب کنند
[illegible] شربتی یک مثقال [illegible]
[illegible] صفت حبی دیگر بگیرند [illegible] دو درم [illegible] حب کنند [illegible] چهار
درم حلتیت [illegible] از هر یک [illegible] درم حب کنند [illegible] شربتی [illegible] اندر طبیخ [illegible] و سکنجبین
[illegible] اندر طبیخ [illegible] سرخ [illegible] با عصاره سداب تر صفت حبی دیگر بگیرند [illegible] دو درم
حلتیت [illegible] درم [illegible] صفت حبی دیگر بگیرند [illegible] استار [illegible]
[illegible] درم بچه مرده را [illegible] آرد و زادن آسان کند صفت حبی که طمثان [illegible]
[illegible] از هر یک یک مثقال دارچینی [illegible] مثقال [illegible]
شربتی دو مثقال با ماء العسل [illegible] صفت حبی دیگر [illegible] و سکنجبین از هر یک

ده درم هم را بکوبند و بیزند و بشیره انجیر تر سرشته و اگر انجیر تر نباشد انجیر بسیار خشک بجوشانند
نیک و بمالند و بپالایند و آب او را بقوام آرند و داروها بدان سرشته شربت چنین یک گوز با مواد
و شبانگاه صفت ضمادی بگیرند تخم کتان و بکوبند و در ماء العسل و روغن کنجد بجوشانند
و بر ناف و روی زهار او نهند و طبیخ شحم حنظل و عصاره سداب تر و مقداری مر سوده هم
بیامیزند و بر زهار و ناف او طلی کنند و لکته پاره بعصاره سداب تر و طبیخ شحم حنظل تر
کنند و بر دارند و زهار او نهند و طویل سوده با لکته پاره بردارند صفت شیافی بگیرند خربق
سیاه و جاوشیر و زهره گاو را استار استار و شیاف کنند بچه زنده را و مرده را بیرون آورد
صفت بخورها بگیرند کوکرد زرد و جاوشیر و مر و بیرز زهره گاو و بسرشند و دود کنند و هم
تنها دود کنند و جاوشیر تنها و سرگین باز و سرگین کبوتر هر یک تنها دود کردن بچه را بیرون
آرد و پوست مار دود کردن بچه را بیرون آرد لکن باشد که بچه را بکشد و چیزهایی که خاصیت
سود دارد سنگ مغناطیس است که اندر دست چپ گیرند زادن آسان کند و ببندند بر ران
راست [illegible] سود دارد و اگر اصطر یک اوقیه [illegible] بر ران [illegible] در زادن [illegible] خاکستر سم حمار
طلی کردن و سم خر دود کردن و پشم خر دود کردن و سم اسب دود کردن و چشم ماهی شور دود کردن
سود دارد و بچه را بیرون آرد و اگر زعفران بسایند و بسرشند و مهره سازند و بر وی بنهند
مشیمه را بیرون آرد و علاج خاصه هر نوعی آنست که اگر سبب ضعیفی و بیماری مادر بود قوت
مادر را بشربتها و ماء اللحم و زرده خایه مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه بکار دارند و روغنها
که یاد کرده آمد همی مالند و هر چه بدان حاجت آید از علاجها کلی بکار همی دارند و اگر می ترسند
و زادن نخستین بود زنان دیگر او را دل خوشی دهند و موم روغن همی مالند چنانکه رسم است و
زنان قابله [illegible] تا خوش کشند و اگر سبب [illegible] مادر بود او را [illegible] باشند
و سینه و شکم او بر بالش نهند و زانوها و رانها او فرا زهم آرند تا چون بچه بگراید سر او برابر رحم
آید پس فم رحم را بهم روغن چرب کنند و داروی عطسه آرنده بویانند تا بچه بقوت عطسه از جای
خویش بجنبد و بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر لاغر و اندام تنگ بود چنانکه باشد تدبیر او و تدبیر
آنکه زادن او نخستین بود یکی است و اگر سبب آن بود که در رحم آماسی بود علاج آن چنانکه
در جایگاه خویش یاد کرده آمده است می کنند و از علاجهای که یاد کرده آمد آنچه ممکن بود بکار همی دارند

واکر سبب تنکی وکوچکی رحم بود با خشکی او موم روغن دنبه بط و پیه مرغ خانکی و روغن شبت و آبزن
که در وی طبیخ شبت و حلبه و کرنب و تخم کتان پخته باشند بکار دارند و تدبیر عطسه آوردن کنند واکر
واکر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجوید و با انکشتان دست چپ آنرا بکیرد
و نکاه دارد و روغن کنجد با لعاب تخم کتان بر رحم اندر افکند و بناخن دست راست با آهستکی مشیمه
را بشکافند و اکر سبب تنکی مشیمه بود که زود شکافته شده باشد و نمها بیرون آمده علاج او
و علاج خشکی رحم که یاد کرده آمده است یکی است و آنکه سبب آن آماس مثانه و روده مستقیم بود
و رحم است آن علاج آن چنانکه در جای کاهش یاد کرده آمده است می باید کرد و روغنها و لعابها
لعزانده بکار داشتن و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجها کلی می کردن و اکر سبب
باز کرفتن بول و خشکی طبع بود طبع بحقنهای نرم بباید کشاد و شوربای خروس که در وی
نخود و شبت و تخم بادیان و بسفایج نیم کوفته و مغز معصفر پخته باشند می دهند و طبیخ خرما
و حلبه و روغن بادام می دهند و باز کرفتن بول را روغن شبت [illegible] می باید مالید و دارها
ادرار کننده می باید دادن تا مثانه تهی شود و اکر سبب آن بود که بچه بر شکلی نا طبیعی افتاده
باشد حیله باید کرد تا او را بشکل طبیعی باز برند و این چنان باشد که بچه را بپیش باز می برند
و باز می کردانند بعد از مثلا اکر پایها بیرون آمده باشد آنرا بپیش زبر برو ساقهای او را فراز کنند
چنانکه راست بنشاند و مادر را بر روی اندر خوابانند چنانکه زن فربه را تا سر بچه فرو کراید
و اکر این حیلتها ممکن نکردد چاره جز آن نباشد که همچنانکه بچه مرده را اندامها جدا کنند و بیرون
آرند و اکر سبب بزرکی و فربهی بود رحم بلعابها و روغنها و عطسه آورد و طبیخ خرما و حلبه و روغن
بادام علاج توان کرد و اکر بزرکی آن از اندازه بیرون بود یا سر بچه دو بود یا خلقتی عجیب بود آنرا علاج
نیست جز دعا و صدقه و جز آنکه اندامها بچه جدا کنند و یک یک اندام بیرون آرند و تدبیرهای پیش
از زه باید کرد تا زادن آسان تر بود و درد آن کمتر آنست که پیش یک ماه بکرمابه می شوند و در آبزن
می نشینند و آبزن بیرون کرمابه باید تا سستی بیارد در بستر و تهی کاه و زهار و بیغوله ران بر روغن شبت
و روغن بابونه و روغن خیری چرب می کنند و بدین روغنها او را می مالند و اندامها و رکهای او را چرب میکنند
و طعامها نرم و لعابها و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ و روغن کنجد نیم کرم بنزدیک رحم می رسانند و پیه
با مواد لعابه اندرای بالعاب تخم کتان سحیقه با جلاب می دهند و اسفید باجها نرم و جربه مرغان فربه
واسفاناخ

واسفاناخ و مانند آن خورند و از همه طعامها قابض پرهیز کنند و عطرها مشکین بقبع زیر او
دود می کنند چنانکه چند جای یاد کرده آمده است و چون درد زادن آغاز کند طعامهای چرب
و اندک بخورد و یک ساعت راست بنشیند پس بقفا باز خسبد پس یکبار دیگر راست برخیزد
و نبرد بانی بر آید و فرود آید و قوتی بجوی نشستن برآرد تا فم رحم کشاده شود و دهان باز می کند
و هوا بدم اندر می کشد و نفس او فرو می کیرد و زحیر می کند و عطسه می آرد تا بچه زود دفع
شود باذن الله عز و جل و اکر بچه پس از آن که بیرون آمده باشد مشیمه دشوار بیرون آید یا بعد
که بعطسه کفایت شود و باشد که کرد شود و در رحم بماند قابله آنرا بانکشت بتواند کرفت
و بعد از آن بیرون آرد و باشد که لختی بیرون آید و باقی هنوز از رحم جدا کشته نباشد قابله
آنرا بکیرد و بعد از آن بجنباند از هر سوی و در جنبانیدن و کشیدن آن هیچ زور نشاید
کرد جز آنکه بیازماید تا باسانی بیرون توان آورد و کرنه از بهر آنکه بیم باشد که انقلاب
الرحم تولد کند و اکر جدا نشود آنرا جان باز بندد و عطسه آرند و بسیار باشد که مشیمه
در رحم بماند و زود عفن کردد و کنده شود و بیالاید لکن بخار آن بدل دماغ برآید و دردهای
عظیم تولد کند تدبیر آن بود که عطرها در زیر او بخور می کنند میسوس و دوا المسک
و مفرحها می دهند و بر معده و بر دل طلیها خوش بوی قوت دهنده بکار دارند و اکر بدین
کفایت نشود حمول سازند و ضماد و شیاف که از بهر دشواری زادن یاد کرده آمده است
بکار دارند **باب دهم اندر علاج منش کشتن و از روی کل و از روی چیزها دیگر**
و شور و طلخ و ترش و حالها دیگر که استسقا بر اثر پدید آید اما علاج منش کشتن و آرزوی
کل و آرزوی طعام نابودن و علاج آرزوها در آنست که در آن حال که منش کشتن خیزد طبیخ
شبت تنها با سکنجبین مصفی ممزوج نیم کرم بدهند تا قی کنند و خلطها ببرد از معده پاک شود و ربا ضف
معتدل بکار دارند و شربت ترنج پرورده و آبی بریان خاصه که پارها عود هندی بشکافته
باشند و در وی نشانده و کوارش عود و کلشکر با اندکی مصطکی و عود سود دارد و خداوند
مزاج کرم را شراب ترنج و شراب لیمو و شراب غوره و شراب انار موافق و طعامها سبک
خورد چون کوشت دراج و مرغ خانکی و نیم خایه و نان پاکیزه و کاه کاه اندر طعام اندکی
پیاز و سرکه پرورده و اندکی خردل بکار دارند چنانکه شهوت بجنباند و از سبزیها کسنه و کوک

واندکی کبکبیر روا باشد و از میوها آبی و امرود و سیب شیرین و انار شیرین و انار ترش شیرین
بخورند و بر معده ضمادی از سنبل و گل و قصب الذریره و افسنتین و خرما . قصب و آبی
پخته و شراب ریحانی کهن بهی نهند و ضمادها که در علاج معده و جگر ضعیف یاد کرده آمدست
اندرین باب نافع است صفت شربتی که منشکستنی باز دارد بگیرند قرنفل و قسط شیرین
و مصطکی و کوز بوا و سک و قاقله و عود و کبابه راستا راست شربتی یک مثقال با آب
سیب و آب آبی و اگر خفقان رنجه دارد سبب آن خلطی بد باشد اندر فم معده آب گرم تجرع
کردن و ریاضت معتدل آنرا زایل کند و اگر درد معده و درد پای او را رنجه دارد سبب آن خلطی
بد باشد این گوارش بکار دارند بگیرند زیره کرمانی در سرکه اغشته و بریان کرده و کندر و
سعتر پارسی از هر یک یک جزو چند بید ستر ثلث یک جزو همه را بکوبند شربتی از نیم مثقال
تا یک مثقال سفوف کنند با همسنگ آن شکر سوده صفت داروی دیگر بگیرند زرنباد
و درونج از هر یکی دو درم مروارید و سبد و کهربا و ابریشم خام از هر یکی درم چند بید ستر
یک درم نیم اشنه و سنبل از هر یک نیم درم بسباسه و زعفران و قرنفل از هر یک یکی درم
همه را بکوبند و ببیزند و با نگبین مصفی سرشند شربتی یک مثقال و اگر پشت پای ایشان
بیاماسد سه و روغن گل طلی کنند و قیمولیا و نمک بسرکه سوده طلی کنند و برگ کرنب پخته
ضماد کنند صفت هم و صبر و صندل و فوفل با آب عنب الثعلب سوده طلی کنند و خاکستر دوغ
که بتازی البردی گویند بسرکه تر کنند و طلی کنند و اگر زنانی را که در آبستنی حیض بدین عادت
رفته نباشد و حیض پدید آید علاج ایشان آنست که عدس و نار پوست و گلنار و مازو و بلوط
در آب بپزند و در آن آب می نشینند و اگر مازو و انار پوست و گلنار و انجیر خشک بسرکه بپزند
و برزهار ضماد کنند سود دارد و اگر بدین کفایت نشود اقراص کهربا و هر چه اندر علاج باز
داشتن افراط طمث یاد کرده آمدست بکار دارند و اگر بنا آید و نفصد و با سهل حاجت
آید پیش از چهار ماه و پس از هفت ماه نشاید و در میانه نیز احتیاط باید کرد و اگر چیزهای
که طبع را نرم کند چون خیار شنبر و ترنجبین و شیرخشت و شراب آلو چیزی نشاید داد باب
یازدهم از جزو دوم از کفتار بیستم اندر احوال نفاس باید دانست که زنانرا از
پس زادن مدتی خون رود و آن باقی خون حیض باشد که در آبستنی باز گرفته باشد و

بعضی از

بعضی از آن غذای بچه گردد و بعضی ببالا بر آید و در پستان شیر گردد و باقی در ایام نفاس بپالاید
آن خون را که درین ایام رود بتازی نفاس گویند و زن را نفسا گویند و مدت نفاس از پس فرزند
نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس فرزند مادینه سی و پنج روز تا چهل روز پس هرگاه که فرزند
جدا گردد و هیچ نفاس نباشد یا اندکی باشد تدبیر آن باید کرد که نفاس بپالاید از بهر آنکه بیم باشد
که آن علتهای که از احتباس طمث تولد کند از احتباس نفاس پدید آید و از علاجها چشم ماهی شور
و سم اسب دود کردن درین باب سود دارد و هر چه اندر باب احتباس طمث یاد کرده آمدست علاج
اینست و طعام شوربای کبر و نخود که شبت و دارچینی در وی پخته باشند سود دارد لکن اگر زن
ضعیف و نحیف و اندک خون بود اگر نفاس کم آید مضرت آن نکند بلکه و با خود هیچ مضرت نباشد
و اگر نفاس بسیار روان و نا اندازه بیرون آید علاج آن و علاج افراط طمث یکی است باب دوازدهم
اسقاط
اندر علاج زنی که بچه تمام ناپرورده از وی بیوفتد و آنرا اسقاط گویند سببها
در اصل سه نوع است یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی پدر بود سیوم دیگر سببها
بیرونی بود اما آنچه از سوی مادر بود هفت است یکی آنکه در رحم بادی افتاده باشد و بچه را بهر
وقت بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند سیوم سردی رحم
چنانکه بدان سبب پرورده نشود چهارم استفراغ خون باسهال یا حیض یا بفصد و غیر
آن پنجم آفتها و بیماریهاء رحم چون قرحه و بواسیر و اماس و غیر آن ششم بیماریها گوناگون
و تبهای گرم و لونها و انواع اسهال صفراوی و بلغمی هفتم آنکه مادر بسختی لاغر بود و هر غذا که حاصل
آید تن مادر بدان محتاج تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد و آنچه از سوی پدر بود آنست که منی
رقیق بود و از وی مشیمه که بچه را نگاه دارد تولد نکند و سببها ضعیف شکافتن کردن
و بچه بیوفتد و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه سرما عظیم برحم رسد و رحم را از
منفذها غذاء بچه را فراز هم فشارد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد و از رنج سرما نیز دو
رحم و قوت دافعه او ضعیف گردد و زاد و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم آنکه گرما
سخت بدو رسد و قوتها را ضعیف کند و بچه را بهوای خنک حاجت آید و مقام بسیار
اندر گرمابه ازین قبیل بود هم قوتهای مادر را و هم بچه را ضعیف کند و بچه را بهوای خنک
حاجت آید و مقام بسیار در گرمابه ازین قبیل بود هم قوتهای مادر را و هم بچه را ضعیف

کند وتری کرمابه معالیق ودباطها، مشیمه را سست کند وبچه را بلغزاند سیوم آنکه حرکتی
قوی اتفاق افتد چون افتادن وجستن از جای بلندی و آسیبی و زخمی رسیدن و آواز بلند
کردن وچیزی گران برداشتن چهارم اعراض نفسانی چون خشمی صعب و اندوهی و ترسی عظیم
که ناگاه بدو رسد و هرگاه که زمستان جنوبی و گرم بوده باشد و بهار سرد از پی او درآید
اسقاط بسیار افتد و در دو رنج اسقاط بیش اندر زادن بود از بهر آنکه زادن طبیعی است
و اسقاط نا طبیعی و اسقاط بیشتر اندر ماه نخستین و ماه دوم و ماه سیوم باشد و اندر
ماهها، دیگر نیز هم باشد و آنچه اندرین سه ماه افتد که یاد کرده آمد سبب آن گرد آمدن باد بود
اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها کوچک تر و ضعیف تر و سبکتر بود بادها او را دفع زود تر
تواند کرد و آنچه اندر ماهها، دیگر افتد سبب آن سوء المزاج سرد باشد و گرد آمدن رطوبتی
فزونی اندر رحم و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها بزرگتر و گران تر بود رطوبتها او را آسان تر توانند
لغزانید علامتها علامت اسقاط آنست که پستان مادر لاغر شود و تهی شدن گیرد و باشد
که شیر بسیار پالودن گیرد و آن نشان ضعیفی بچه و غذا نا یافتن او بود و درد در رحم و زرد
و سرخ گشتن چشم و روی و گرانی سر و ماندگی بی سببی ظاهر و گویی که از درون چشم درد می کند
این همه نشانها، اسقاط است خاصه اگر این نشانها در تب پدید آید و تب سرماگه پلوزنا اسقاط
کند و نخست خون حیض آید و بعد از آن اسقاط کند پس اسقاط کند و علامت باد که اندر رحم
گرد آید و علامتها، انواع سوء المزاج و علامتها، قرحه و بواسیر هر یک اندر جایگاه خویش یاد
کرده آمده است و علامتها، مردن بچه آنست که بچه اندر شکم سخت گران گردد و هرگاه که مادر را
از پهلو بدیگر پهلو گردد بدان ماند که سنگی اندر شکم او از یک جانب بدیگر جانب می افتد و ناف سرد
شود و پیش از آن گرم بوده باشد و پستانها لاغر و تهی گردد و از رحم زرد آبی گنده تر آمدن گیرد
و سپیدی چشم تیره شود و باشد که سر بینی و گوش سپید شود و لبها سرخ شود علاج باید
دانست که حال بچه اندر شکم همچون حال میوه است بر درخت و همچنانکه از درخت شکوفه و میوه که باول
همی بندد بیشتر افتد و بآخر که بنزدیک تمامی و پختگی رسد بیر آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز باول
نازک تر بود و بآخر گران گشته باشد درین دو وقت یکی باول آبستنی و در آخر از اسقاط که یاد
کرده آمده است پرهیز باید کرد و بدین سبب است که بیش از ماه چهارم و پس از ماه هفتم نه رگ

شاید زد و نه دارو شاید خورد و اگرچه اندرین میان کم آفت تر بود هم احتیاط باید کرد و تا
سخت ضرورت نباشد بدارو ی مسهل و رگ زدن دلیری نشاید کرد و ضرورت آن وقت باشد
که در تن و در رگهاء مادر اخلاط بد بسیار بود و خون او تباه شده بود و بیم بود که زحمت و بوی
اخلاط بد و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود اخلاط بد کم کردن لکن
بعلاجها و تدبیرها و شربتهاء لطیف و بتفاریق باید کرد و بهترین مسهلی که بدان دلیری توان
کرد خیار شنبر است و تدبیرها و غذاها، پاکیزه مزاج را نیکو داشتن و باعتدال باز آوردن
و بباید دانست که سبب قوی تر و بیشتر اندر اسقاط رطوبتها، فزونی آنست که بچه را بلغزاند
و صواب آنست که پیش از آبستنی استفراغها کنند بدارو ها، مسهل که رطوبت را کم کنند
چون حب منتن و حب سکبینج و بداروها، ادرار کننده نیز رحم را پاک کننده چون ماء الاصول
با روغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ و حقنها نیز اندرین باب سود مند است صفت حقنه
بگیرند سعتر پارسی و ابهل و نانخواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک و حلبه را است
همه را اندر یک و نیم آب بپزند تا بنیمی باز آید و بپالایند و بر مقدار هفتاد درم از وی یک سکره
روغن سوسن و یک سکره روغن کنجد بر افکنند و بدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر از پس
استفراغها و حقنهاء دیگر رحم را بدین حقنه کنند بگیرند حنظل در سنه سرش را برداراند و تخم
او بیرون کنند و روغن سوسن با روغن قسط در وی کنند و یک شبانروز بگذارند پس بجا گستر
گرم برنهند تا اندک بجوشد و بدان روغن حقنه کنند تا رحم پاک کنند و از پس آن روغنها خوش
بوی چون الند و نیم پاره بدان چرب می کنند و برحم می رسانند و هر هفته دو بار دواء المسک و
مفرح و معجونها و دهن ناد کا سکینج بکار می دارند و مقل و علک الانباط و شونیز ترکیب
کرده و هر یک جدا از پس استفراغ دود کردن نفع سود دارد و سنبل و زعفران و مصطکی
و سک و مر و مقل و سنبل و جند بیدستر با روغن یاسمین و روغن ناردین با پنبه بر
بردارند هر چند روزی و پنیر مایه خرگوش پیش از مجامعت بحمول بنهند سود دارد و در
حال آبستنی مفرح و دواء المسک و مثرو دیطوس مرطوب را سود دارد و شیافها که از
روغن بلسان و سعتر و نانخواه سازند پیش از آبستنی سود دارد و روغن بلسان تنها
و نفط سیاه تنها سود دارد و نیم پاره بدان تر کنند و بر دارند صفت دارو سود

دو
نیم
خردل

بنه بگیرند روغن بلسان ده درم و نیم تریاق بزرگ ده درم و نیم بیخ درخت حا و شیر یک درم زرنباد
و درونج از هر یکی دو درم خرجان دو درم و نیم مشک دو دانگ زوفای تر دو درم روغن که باطفار
الطیب کنند دو درم همه بسرشند چنانکه رسم است هر پنج روزی دو درم بخورند و گاه گاه
پشم پاره بدان آلوده کنند و بخویشتن بردارند و از پس اسقاط و ثقل و هزار اسفند و سعتر
و خردل سپید و علک الانباط دود کردن سود دارد و طمث را که در رحم مانده باشد و درد آن
زایل کند **باب سیزدهم اندر تدبیر بیرون آوردن بچه مرده و اسقاط بچه زنی که**
سال او اندک باشد و ترسند که از درد زادن هلاک شود یا در رحم آفتی بود مصلحت
در آن بینند که بچه پیش از آن که بزرگ گردد از وی جدا شود هرگاه که دشواری زادن چهار روز برآرد
و بچه جدا نشود می‌باید دانستن که بچه مرده است تدبیر خلاص مادر باید کرد و علاجهای که در باب دشواری
زادن یاد کرده آمده است از شیافها و بخورها قوی تر مشغول شد و بیرون آوردن دارو از داروها
که بچه را بکشد و بلغزاند بکار داشتن و پر مرغ که شاخ اشنان بر تراشیده و نرم کرده
کرعطینثا بمقدار پر مرغ تراشیده و نرم کرده که شاخ سداب که بالیلته از کاغذ بافته تا بر رحم
رحم رساند بچه در وقت بیوفتد خاصه اگر بقطران یا با آب حنظل و طبیخ او آلوده کنند
و تخم هزار اسفند خوردن و بخویشتن برداشتن و روغن بلسان برداشتن بچه را بیفکند
و انگدان و بیرزد و بخور مریم در این باب سخت قوی اند و گفته اند که زن آبستن پای برخور
مریم نهند بیم باشد که بچه بیفکند و اگر عصارهٔ او بر شکم طلی کنند یا پشم پاره بخویشتن
بردارند بچه بیفکند و عصارهٔ برگ حنظل حقنه کردن و پشم پاره برداشتن و عصاره
عرطنیثا همچنین و اگر سه درم اشنان پارسی سوده بخورند بچه را بیفکند و عصارهٔ برگ
حنظل حقنه کردن و به پشم پاره بخویشتن برداشتن و سم خر و سرگین او دود کردن و
چشم ماهی شور دود کردن بچه زنده و مرده و زنده بیفکند **صفت** داروی مرکب بگیرند الکزد
نیم درم سداب خشک سه درم مر یک درم این جمله یک شربت بود بامداد و شبانگاه
بطبیخ ابهل بدهند بچه بیفکند **صفت** داروی دیگر زراوند طویل و حب البلسان و درعطیثا
و عصارهٔ افسنتین و حب الغار و مر و قسط بحری و روناس و زرنباد و سنبل و قردمانا
و بلبل و مشکطرامشیع را استار است همه را بکوبند و بیزند و هر بامداد دو مثقال با انگبین

بسرشند

بسرشند و بخورد ده روز پیوسته و تریاق اربعه درین باب قوی است و از داروها که بخورد
شاید افسنتین است و شاهتره چند روز پیوسته بخورند بچه را بیفکند و آب سرد
مقدار نیمن با یک وقیه خطمی سوده بخورند بچه را بلغزاند **صفت** داروی دیگر بگیرند دارچینی
و قردمانا و ابهل از هر یکی ده درم مر پنج درم شربتی هر روز سه درم **صفت** داروی دیگر
بگیرند طبیخ حلبه که با انجیر پخته باشند سه وقیه آب سداب تر سه وقیه سعتر پارسی
سه درم همه بیامیزند و بدهند بچه زنده و مرده را بلغزاند **صفت** شیافی قوی بگیرند نوشادر
سوده ده درم اشق سه درم اشق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها کنند
صفت و نهند و همه شب نگاه دارند و بر شکلی باشد که رانها افراشته باشد و بر بالشی نهاده
شیافی دیگر بگیرند خربق سیاه و میویزج [illegible] و بخور مریم و حب الماذریون و تخم حنظل
و اشق همه را بکوبند و اشق را بزهرهٔ گاو حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند
صفت ضمادی بگیرند تخم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یکی سه جزو و مر یک جزو همه را بزهرهٔ گاو بسرشند
و بر ناف و بر زهار طلی کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفکند **باب چهاردهم اندر باز داشتن**
آبستنی هرگاه که زنی اندک سال بود یا مثانهٔ او ضعیف بود و بیم باشد که بسبب زادن آفتی بدو پدید آید
چون سلس البول و شقاق رحم و غیر آن مصلحت آن دیده اند تا حیلتها کنند تا آبستن نشود و حیلت
آنست که مرد در حال مجامعت و انزال زن را بگذارد بخویشتن اندر نکشد و در انها او بلند برندارد و زود
از وی جدا شود و مادر تا مدتی بار برجهد و بنگرد و اندرین برجستن بیش بار جهد تا منی از وی جدا شود
و عطسه آرد و بیرون آید بار برود و فرو آید زود از زود و اگر پیوسته بمجامعت سر قضیب خویش بروغن
کنجد تر کند منی در نیاویزد و بلغزد و اگر بروغن بلسان یا بقطران آلوده کنند یا باسفیداج
آبستنی باز دارد و شکوفهٔ کرنب و تخم او هم کوفته و سرشته و پس از پاکی حیض و پیش
از مجامعت سر قضیب خویش بروغن کنجد تر کند منی در نیاید و برد و پس از آن بخویشتن
برداشتن آبستنی باز دارد خاصه اگر بقطران آلوده کنند یا بعصارهٔ فودنج و سه وقیه
آب فودنج خوردن آبستنی باز دارد و سرگین پیل بخویشتن برداشتن و دود کردن
آبستنی باز دارد **صفت** شیافی بگیرند تخم حنظل و هزار اسفند و جند بیدستر و کوکرد و
سقمونیا و تخم کرنب را استار است بکوبند و بقطران بسرشند و شیاف کنند و پس از جماع بردارند

و پوست زرد گردد و میان دو ابرو آماس بود و باشد که پیش از جماع و پس از آن بخوشیدن بر داشتن آبستنی
باز دارد و آنکه علم **باب پانزدهم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر رحا** رحا علتی است
که زنان را پدید آید و حال آبستنان شود و گمان افتد که آبستنی است و نباشد لکن شکم بزرگ
شود و شهوت طعام باطل شود و فم رحم بر آید و پستانها بزرگ شود و باشد که بیاماسد و اندر شکم
حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند و باشد که چهار سال و پنج سال این
علت بماند و بود که چیزی همچون گوشت پاره ها براید و باشد که بادی باشد و گشاده گردد و باشد
که حیض گشاده شود و خون بسیار برود و خلاص یابند که هیچ علاج نپذیرد و تا آخر عمر این علت و باشد که
باشد و باشد که با استسقا باز گردد و اسباب این علت سه نوع است یکی آنکه سده اندر رگهای رحم
تولد کند و بدان سبب حیض باز گیرد دوم آنکه بادی غلیظ اندر رحم افتد سیوم آنکه آب زن
اندر رحم ریخته شود و از خون حیض مدد یابد و قوت مصوره که در منی مرد است نباشد تا آنرا
صورتی دهد چیزی چون گوشت پاره تولد کند **علامتها** فرق میان این علت و میان آبستنی آنست
که شکم سخت تر از شکم آبستن بود و دستها و پایها مترهل شود همچون دست و پای خداوند
سوء القنیه و باشد که علامتهای آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض و درد قولنج پدید آید بسبب
آن گوشت پاره که تولد کرده باشد و از علامتهای آبستنی که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است هیچ ظاهر
نباشد و حرکتی که در شکم بود بوقت حرکت کودک نباشد **علاج** آن حب منتن و حب سکبینج و
شربتها و متواتر دادن سود دارد و ایارج لوغاذیا سود دارد و ماء الاصول با روغن بیدانجیر
سود دارد و معجون دحمرثا و تریاق اربعه و دواء الکرکم سود دارد و ضمادها و نطولها نرم کننده
و تحلیل کننده بکار دارند و آنچه در باب احتباس طمث یاد کرده آمده است علاج این علت است
و طعام او نخود آب باشد با دارچینی **جزو سیوم از گفتار بیستم اندر آفتها و بیماریهای رحم**
باب نخستین اندر جمله آنچه در گفتارها و بیماریها گذشته از علاج بیماریهای
رحم یاد کرده آمده است بیماریهای رحم چهار نوع است یکی انواع سوء المزاج است دوم انواع آماسها و اختناق
رحم سیوم قرحه و بثره و خارش و شقاق و بواسیر چهارم بیماریها که از جمله عیبها بود چون رتق و
انقلاب رحم و عقل و بطر و از اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج گرده و مثانه
یاد کرده آمده است و بعضی تعلق برحم دارد هم آن علاج سوء المزاج در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و علاج

و علاج شقاق و بواسیر اصول آن در گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و آنچه تعلق برحم دارد در علاج افراط
طمث یاد کرده آمده است و علاج قرحه و بثره و خارش نیز اصول آن در علاج قرحه و بثره گرده و مثانه یاد کرده آمده است
و بعضی هم در علاج افراط طمث یاد کرده آمد **باب دوم اندر آماس گرم اندر رحم و در دبیله که از آماس**
خون تولد کند اسباب آماس گرم اندر رحم پنج نوع است یکی زخمی یا آسیبی که برو رسد دوم دشواری زادن
یا دشواری اسقاط سیوم نهر زایل در وقت زادن چهارم احتباس طمث و امتلاء رگها پنجم بسیاری جماع
علامتها علامتهای آماس رحم آنست که معده بسبب مشارکت در دخیره و منشکستن گیرد و تاسه
و فواق پدید آید و شهوت طعام و هضم هر دو ضعیف گردد و هم بسبب مشارکت درد سر خیزد و تب چشم
تیره گرداند و درد گردن پدید آید و باشد که درد منتشر گردد و با طراف و انگشتان دست و پای
رسد و ساقها و بند گشادها نیز درد کند و پشت و کمرگاه و تهی گاه و بیخ ران و زهار درد کند
و متشنج شود و ضربان کند و شکم گران گردد و عسر بول پدید آید و باشد که بول یکبارگی
باز گیرد و باشد که طبع نیز اجابت نکند بسبب عظم آماس و باشد که باد نیز اندر نیاید و نبض
صغیر و ضعیف و متواتر شود و از تب غشی و سیاه شدن زبان خالی نشود و اطراف
عرق کردن گیرد و باشد که آواز منقطع شود و غشی و تشنج اوفتد و باشد که آماس در جملگی رحم بود و باشد
که در یک جانب بود اما اگر در آن جانب بود که از سوی پشت است درد و ضربان بکمرگاه باز دهد و اگر در سوی پیش بود
درد و ضربان اندر زهار بود و اگر اندر قعر رحم بود درد و ضربان بناف باز دهد و اگر اندر فم رحم بود ضربان هم اندر
زهار بود و اگر در قعر رحم بود درد و ضربان بناف باز دهد و اگر در فم رحم بود ضربان هم اندر زهار بود لکن
درد صعب تر بود از بهر آنکه فم رحم عصبانی است و اگر در جانب بالا است رحم بود درد و ضربان بتهیگاه باز دهد
و در هر جانبی که باشد بیمار جز بر جانب مخالف آن نتواند خفت و برخاستن و نشستن و رفتن دشوار بود
و لنگی پدید آید و باشد که آماس دبیله گردد و علامتهای آن پدید آید چنانکه معلوم است و اندر علامتهای دبیله
گرده یاد کرده آمده است و آماس قعر رحم علاج دشوار پذیرد و آماس دهن رحم سهل تر باشد و چاره و بود توان کردن
علاج رگ زدن و قی فرمودن و غذا با نمک باز آوردن و هرسه از امهات علاج است اما رگ باسلیق زدن
اگر چه سود دارد و خون بسوی بالا کشد و حیض گشاده شود منفعت رگ صافن بیشتر است و صواب
آنست که رگ باسلیق زنند تا خون را از میل کردن بدان جانب باز دارد و پس رگ صافن زنند تا ماده را
از آن جانب جذب کند و باسلیق آنچنان زنند که بیمار بر پهلو خفته باشد و سرین او را بر بالشی نهاده تا

جذب سبزی بود و اگر در میان رگ باسلیق و رگ صافن زند و فرق کند سخت صواب باشد و منفعت هر دو رگ
تمامتر آید و باول علت غذا باز گیرند یا اندکی بار آرند چنانکه قوت را نگاه دارند و از آبخوردن باز دارند
چندانکه ممکن بود تا ماده بصحت بول بدان جانب میل نکند و اگر حاجت آید که ماده غلیظ کم کرده
شود بنفشه و سپستان و عناب بپزند و ترنگبین بر افکنند و بپالایند و علوس خیار شنبر در وی
کنارند و روغن بادام بر افکنند و بدهند و اگر خیار شنبر اندر آب کسنه و آب عنب الثعلب دهند
و روغن بادام بر چکانند صواب باشد و در جمله علاج این علت بعلاج سرسام نزدیکست و تخست
ضمادها و نطولها را دع بکار دارند و اندران افراط نکنند تا اماس صلب نشود و داروها رادع
ازین نوع باید عدس مقشر و لسان الحمل و عصاره او و عنب الثعلب و برگ او و عصاره او و کسنی
و اسبغول و برگ خرفه و عصاره او و برگ عصاء الراعی و طحلب و تراشه کدوی تر و آرد جو و روغن
گل ازین همه یا آنچه حاضر بود بگیرند و بروغن گل چرب کنند یا بزیت انفاق و نیم گرم کرده بر زهار و حوالی
آن می نهند و بعصاره لسان الحمل و غیر آن یا بروغن گل آمیخته و نیم گرم کرده یا روغن گل آمیخته اندر
رحم نطول سخت نیکست و داروی نشستن سخت سودمند بود و خشخاش پخته و مهرا کرده و کوفته با
روغن گل گرم یا زیت انفاق ضمادی سودمند است و از پس این ضماد با داروها نرم کننده بکار دارند
و بخیرها تحلیل کننده با رادع همی آمیزند و نبینند یا روغن گل آمیخته و نیم گرم کرده نطول کنند و خطمی و تخم
و کتان و حسک و تخم حواز سفند در آب بپزند و طبیخ آن با عصاره لسان الحمل و غیر آن بیامیزند و
پشم پاره بدان تر کنند و بجوی نشستن بر وی دارند و ثفل آن بکوبند با برگ خرفه و لسان الحمل و غیر آن ضماد
کنند و سپستر ضماد از اکلیل الملک پخته و مهرا کرده و کوفته و با زرده خایه مرغ و روغن ناردین و روغن
زعفران بیامیزند و با خر همه داروها تحلیل کننده بکار دارند چون شبت و حلبه و اکلیل الملک و تخم
کتان و بابونه و روغن خیری و روغن شبت و مانند آن و اشق و مقل و میعه و بیرزد و موم علک الانباط
و مغز ساق گاو و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن سوسن و روغن سدابه و آخر علت که حرارت و اماس
زایل شده باشد بکار داشتن روا باشد و اگر بدین کفایت نشود و دلیل خواهد گشت و علامت ماده ریم
کردن پدید آید لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب خطمی نیم گرم کرده بدان حقنه کنند اندر رحم و حلبه و
و آرد گندم با پخته اندر شیر تازه بپزند و اندکی سرگین کبوتر بر افکنند و از بیرون ضماد کنند و پس سفته
شیافها که از علت السبط و زوفا و بیرزد و روغن گاو کهن کرده باشند بر رحم می دارند تا بپزد و سر کند پس

نگاه

نگاه باید اگر ریم از سوی مثانه بیرون آید با بول بیمار را شیر تازه باید داد با اسبغول و حلاوا
با تخم خربزه کوفته و بخته و ساذج الهندی و اگر از سوی روده همی آید بیمار را از آمیخته حقنهای نرم باید کرد و علاج
قروح امعا که در جایگاه او یاد کرده اند کردن و اگر ریم از رحم همی پالاید و سده بود و اماس باشد
رحم را سلیخه و روغن گاو بکار دارند و حمول کنند اندر رحم و اگر ریم کنده بود علاجها قروح رحم بکار
دارند چنانکه در جایگاه او اطناب کرده آمده و اگر چاهند که زود تر پخته شود ضمادی بنهند از
انجیر زرد و سرگین کبوتر با ارجل و آرد جو و انجیر و تخم کتان و اکلیل الملک و هم با اندازه و دلک و صبر و
دانگی زعفران کنند و بنهند و چون دمیله پخته شود و سر کند بگیرند اسبغول بخته بده درم تخم خربزه کدوم
تخم خطمی و تخم خیار از هر یک چهار درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یک سه درم گل ارمنی
ده درم همه را بکوبند مگر اسبغول را و تخم خربزه را و بیامیزند شربتی سه درم با حلاوا حام و روغن گل با اندک
و سالنگاه و اگر با شیر خر دهند روا باشد صمغ دانگی گرم بشیر تازه بجوشند دارند اگر سوی نیس
اماس گرم را بنشانند بگیرند رحم را حلوا و روغن گل بیامیزند و بخور عصاره لسان الحمل یا عصارة
عنب الثعلب یا عصاره کسنی با شیر زنان بیامیزند و بکار دارند وگاه باشد که بعوض از عصاره
گرم بکار برند صمغ دانگی دیگر بگیرند پیه بط و روغن گل بکدارند و بجمی رسد سوس در وی حل کنند بکار
دارند صمغ داروی که درد بنشاند تخم خشخاش کوفته با شیر زنان بپزند و باز دیگر اندر بکوبند با چون مرهمی
و گل سرخ سوده و زعفران از هر یک جدا اندکی اندر وی افکنند موم مصفی و روغن گل بگدازند و همه دارو را در وی
بیالایند با چون بیخ بر کرده و بکار دارند صمغ داروی اندکی گل خشک چهار درم تخم کتان و کسنه از هر
یک درمی و زعفران دو درم همه را بکوبند و بپزند و بسحیق و روغن گل و شیر خر بیامیزند از هم داروها
که یاد کرده آمد پشم پاره بجوشند بر وی دارند صمغ ضمادی که اماس بحسن نرم کند و خواب آرد و درد بنشاند
یا بر بحیره بکوفته در سحبه بنهند کشنیز تر و سپس برگ بنا بهر اشنان و بیالایند و بگیرند مرو کنند و انجیر سفید
هر یک درم سلیخه کوفته و بخته پنج درم مغز سرگین زرده و تخم مرغ از هر یک چهار درم روغن گل یک اوقیه داروهای
بکوبند و بیامیزند و در سحبه افکنند و بهاون بسایند و پشم پاره بجوشند بدارد و با اماس رحم جری

سایده داده که حصار دمحب آماس سرطانی باشد باخر حبس رود آورده باشد سودا اندر آماس بلغمی اندر رحم و زودتر آماس بلغمی

آنکه بلغمی بالا آید بود و درد کمتر بود و زهار و حوالی آن و عضلها اشکم همه سست و منزهل بود و همه علامتها بلغمی که معلوم است

طاهر بود بحقن و ضماد نا ماده بلغمی کمتر شود و هر چه در آماس گرم و مثانه یاد کرده آمد علاج آن ... تا اندر آماس بلغمی

و طایع آماس صلب بلغمی تواند داد و علامتها دیگر آنست که مجری بول براز کرد باشد و هر دو شوار بیرون آید و درد

بود و نیا سرطان نکرده درد صعب ... در سرطان باصعبی درد حلقه بود و درد با زهار و سوی پهلوها

و بند گشاد سرایت رود و باشد که عجاسنه بر آید باشد که درد چشم و درد صدغها بدید آید و بسیار ضعف و لاغر

شود خاصه پایها او و پشت پای آماس کند و باشد که شکم بزرگ شود همچون شکم خداوند استسقا و

باشد که استسقاء زمینی بدید آید و آماس سرطانی صلب نا هموار و رگهای او همه گرد اندر و حوالی او حاسنه

و رنگ آماس تیره باشد سبزی گراید ما رنگ او ریا باشد بارنگ دردی سرایت باشد که حداوند این علت را

تب آهسته گیرد و هر چند که درد سخت تر شود تب سوزانتر میشود و اگر سرطان ریش کرده در می

سرخ و ناهموار بیرون آید و باشد که صدید سبز و گنده بالاید و باشد که خوره شود و چون صدید بالاید

و کمان افتد که حصار سبب قرحه ... آن بود که ماده آماس سودا انا طبعی بود و از سوختن اخلاط

تولد کرده باشد یا خلطی بد یاد آمیخته باشد و هر گاه که جری باو ده شود تب آید شود علاج اما علاج آماس

صلب آنکه رگ باسلیق زنند و باندازه قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سوداوی کنند و رحم را حلبه

و باسلیقون باشد و مغز زرد و مسکه و سفید یکدارند و مقل حل کرده حلکرده با آن بیامیزند و روغن زنبق و کرسن ... کنند

و بر سر ... ضماد کنند و شم باره که سر بود و اگر روغن زرد حاصر باشد روغن سوسن و روغن کنجد و روغن اقحوان

و روغن بابونه و روغن حلبه و روغن سداب بکار دارند و سر ... حنظل و روغن کمان و اگر خواهد که از ضماد گرمتر

قوی تر بود ... سکنتر و صبر و سرمایه ... گوش و زهران و اقحوان و علک الانباط و صمغ بادام زیادت کنند و

در صعب تر بود خطمی تازه و برگ خبازی در ماء العسل بپزند و روغن گل بر آن کنند و ضماد کنند و آب کرم

بار در کل و شیر زنان ... گشنیز تر و آس ... کنند و او علی سینا میگوید برگ کرنب ماء العسل پخته

ضماد کردن سود دارد ... میگوید نزدیک ... گرفت شود ... آنکه علت سوداوی باشد و اندر

بیشتر اشتباهی است کی پندارم که این تصحیف ناسخ افتاده است بو عبید جورجانی اندر ترجمه قانون

هم شیخ می گوید هم تصحیفا است الجبن الرطب خوانده است و اندر کتب دیگران همی آید زنان

زنگ ناکرده و نیک ناخاسته بماء العسل بسایند با بوک گیرد و مرهم باسلیقون و ابن لاتی

و اگر در قانون الجبن الرطب غیر الملح آورده بودی قبول توانستی کرد از بهر آنکه داروها که

اندرین علت بکار دارند بیشتر همچون داروی چشم باید و پنیر نمک ناکرده بر چشم

درد مند نا کرده بر چشم درد مند نهادن سود دارد و اما چون آماس سرطانی گردد رگ

باسلیق می ... و گاه گاه رگ صافن زدن و استفراغ سودا می کردن برفق و تدبیرهای

تری افزاینده مشغول شدن و گرمابه کشیدن تر گرمابه کشیدن در میان فصد و صلاح شرب

بسایند چندانکه آب گیری گیرد و بدان حقنه کنند اندر رحم و هر گاه که درد صعب شود شیر

زنان و روغن نیم گرم حقنه کنند و مرهم الرسل را اندرین علت خاصیتی عجیب است و تخم

مزاج داروها گرم و سرد می باید از مود اما از داروها گرم که درد بنشاند و اگر ریش گشته

باشد سود دارد طبیخ حلبه است نیم گرم حقنه کنند که درد بنشاند و موم روغن که از موم زرد

و درد و روغن زیت کنند و این روغن روزی دو سه اندر جا بکار میبن داشته باشند

تا اندکی قوت کلی زنگار گرفته باشد از بیرون طلی کنند و از داروها سرد خشخاس و گشنیز و

عنب الثعلب و روغن گل و سپیده خایه است بر تخته شرب سوده ضماد کردن و اما که خون

آمدن گیرد عصاره لحیة التیس و گل ارمنی و سپیده ارزیز با عصاره لسان الحمل حقنه کنند

باب پنجم از جزو سیوم از گفتار بیستم اندر اختناق رحم

اختناق رحم علتی است

ما نند صرع و غشی و مبداء آن رحم بود و رحم عصبانی است و با دل و دماغ و حجاب سینه مشارک

است و سبب این علت اندر بیشتر وقتها از گرفتن حیض و نایافتن جماع بود خاصه آنها را که

با شوهر بوده باشند و عادت کرده و از آن عادت بسببی از سببها باز مانده و زنان دوشیزه نو

رسیده را که حیض ایشان تمام نبود این علت بسیار افتد از بهر آنکه هر گاه که حیض کم آید یا باز

ایستد رگهای رحم ممتلی گردد و غلیظ شود و رحم بهم باز نشیند و تشنج و دردی پدید آید و باشد که بیلحاب

میل کند و المی تولد کند و باشد که آن ماده را اندر رگهای رحم رحم بگشنیز ... تولد کند و ماده حیض

مختنق

دیگر بدو می رسد و لکن نباید بعضی هم اندر رحم و رگهای او و حوالی آن بماند و عفن شود و بعضی باز
گردد و در همه تن پراکنده شود اما آنچه در رحم و حوالی آن محتقن شود و مستحیل گردد اگر مزاج
اصلی سرد باشد استحالتش بسردی و غلیظی بود و اگر مزاج اصلی گرم باشد استحالتش بسوختگی
و عفونت بود و این بیشتر بود و آن بخار که از ماده غلیظ و سودای سوخته بالا آید انواع صرع و
غشی و دلتنگی و سحری تولد کند و از بهر آنکه رباطهای رحم بحجاب پیوسته است دم زدن از حال
طبیعی بگردد و مادام ضیق النفس و خفقان پدید آید و باشد که نفس فرود آید و بیمار مرده
پندارند و باشد که بیکبارگی نفس منقطع گردد و ناگاه بمیرد و این علت ازبار زنان بیوه بیشتر افتد
سلیم ... باشد که از نایافتن جماع و احتباس منی افتد و اگرچه تولد منی از خون بود و منی استحالت
را قابل تر از خونست همچون شیر بود که تولد او از خونست و استحالت را قابل تر از وی است و آنچه
از ماده حیض آید برحم می رسد و لکن نباید و باز می گردد و در تن پراکنده می شود و از وی تبها
و اماسها و دردهای اندامها و صداع و دوار و سدر و وسواس تولد کند و از بهر آنکه این علت
صعبتر از غشی ساده است نخست از این علت غشی پدید آید پس صرع و سبات و سکته
ادا کند و باشد که نوبتهای حرکت این علت دیر دیر بوده باشد که زود زود بود و متواتر
شود و آنچه متواتر شود خلاص نیابد علامتها هرگاه که نوبت این علت نزدیک شود نخست
اندیشهای بد و تدبیرهای ناصواب بخاطر در آید و درد سر و خیرگی چشم و خفقان و دوار و
طنین پدید آید و نفس از حال طبیعی بگردد و رنگ روی از حال بحال میشود و اندر لب و بینی و دهان
و رخسار حرکتهای بی ارادت و ناهموار پدید آید و دندانها برهم می خاید و می چراند و لرزه تمام داد
و آنچه بالا و گونه [illegible] دشوار فهم کند و حس آن همی باید که چیزی از حوالی رحم و بالا برآید
و از درد پشت خالی نباشد و علامت آنکه ماده این علت خلط غلیظ است آنست
که خداوند علت پیوسته کسلان بود و خواب بروی غلبه دارد و عرق مشتکار بود و در حال حرکت
چون خفته باشد چشمها فراز کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده دارد و هوش با او
باشد و عرق نیاید و ناهموار برتن او پدید آید و باشد که قی کند و بلغم برآید و زود راحت
یابد و بهوش باز آید و علامت آنکه ماده علت خلطی سوخته است آنست که تشنگی بروی غلبه دارد

و در حال حرکت علت رطوبتی از رحم فرود آید و از آن راحت یابد و علامت آنکه سبب علت احتباس
منی است آنست که گاه باشد که در حال حرکت رطوبتی از رحم فرود آید و از آن راحت یابد و باشد
که قابله دست برحم او برد و دغدغه کند و رطوبتی از وی جدا گردد و از وی خلاص یابد و فرق
میان این علت و صرع راستین آنست که خداوند صرع راستین زبان بخاید و کفک از دهان او
فرو آید و روی برآید و اندرین علت این هیچ نباشد چرا که تشنج کند و رنگ روی و نفس او بگردد و از
خویشتن غافل شود و اگر کهگلی برآید در حال سلکی گردد و هرگاه که بهوش باز آید از حال خویش
و آنچه شنیده باشد بعضی حکایت تواند کرد و مصروع نتواند کرد و فرق میان این علت و سکته
آنست که حس خداوند سکته باطل شود و حس خداوند این علت بعضی بر جای بود و عطسه
خداوند سکته را بود و پریشان شود و فرق میان این علت و لیثرغس آنست که رنگ روی خداوند
لیثرغس بر یک حال بود و بر حال خویش بود و رنگ خداوند این علت از حال بحال می گردد و
نبض لیثرغس ممتلی و موجی بود و نبض این علت متمدد بود و متفاوت بود و چون قوت
ساقط شود متواتر و بی نظام گردد علاج اگر سبب علت بازایستادن حیض بود علاج
آن چنانکه در باب احتباس طمث یاد کرده آمده است همی باید کرد و نگاه باید کرد اگر علامتهای خون ظاهر
بود باسلیق و رگ صافن بباید گشاد و بر روی ران و بر ساق حجامت کردن و اندر طبیخ بابونه
و بنفشه و اکلیل الملک و مرزنگوش و لبلاب می نشیند و روغن بنفشه و روغن سوسن
بهم آمیخته بر ناف و حوالی آن می مالند و پشم پاره بخویشتن بر میدارند و بویهای ناخوش بر بینی
داشتن و رحم را بخور خوش بوی و دود کردن چنانکه معلومست و آب تخمها و چیزهای ادرار
کنند و ادرار [illegible] اگر سبب علت خلط غلیظ و نایافتن جماع بود و تدبیر لطیف باید کرد تا طبیعت
ماده را هضم کند و اندامها فرو سو بستن و مالیدن و اطراف بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملک
و غیر آن نشستن و در حال حرکت علت از بیران تا انجام بستن و تنها را در آب گرم نهادن و نمک و خردل
مالیدن و محجمه بر روی ران و بر ساقها نهادن تا ماده را فرو سو کشد و بویهای ناخوش بینی داشتن چون
قطران و جند بیدستر و جاوشیر و سکبینج و پیه چراغ کشته و بخورهای خوش سوختن چون
مشک و عنبر کنند و سم اسب و گوگرد و پشم و آنچه بدین ماند و اندر طبیخ انگدان [illegible] بحاجت و
کرنب و [illegible] و شبت و اکلیل الملک و تخم و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و [illegible]

[illegible] سبب علت بازرفتن حیض باشد [illegible]

و عاقرقرحا و سلیخه و بودنه جویباری و مانند آن نشاندن و بدان تکمید کردن و تنطول کردن
و زنی قابله را فرمودن تا شیافی از کرنب دانه و بلبل و غیر آن بیرون حب الغار با روغن سوسن چرب
کند و انگشتان خویش چرب کند و بفم رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا باشد که رطوبتی برآید
وی فرود آید و خلاص یابد اگر رحم این دغدغه از آن حالی باشد لذتی بود که انزال افتد و سبب خلاص بود
و فرفیون اندرین باب سخت نافع است و قوی در حال رطوبتی فرود آرد و غالیه را اندرین باب منفعتی
عجب است و تجربه مقدار یک بندق بروغن حب الغار کرده بروغن سوسن بفم رحم رسانند سود دارد
و اندر حال سلامت ایارج فیقرا و شحم و ایارج روفس و بیا اندر یطرس و حب شیطرج و حب منتن و حب
اسطمخیقون و ایارج لوغاذیا استفراغ باید کرد چند بار و معجون نجاح پیوسته بکار داشتن و از پس
استفراغ بخور باید کرد جوز بوا و قاقله و کموری و کاسکینج اندر طبیخ انیسون یا اندر طبیخ لوبیا سرخ یا اندر
طبیخ سداب تر یا اندر طبیخ پنجنکشت سود دارد و غاریقون اندر شراب انگوری یا اندر ماء العسل
و چند بیدستر اندر ماء العسل سود دارد و سرکه عنصل و سکنجبین عنصلی نیز سود دارد و دو
درم داری اندر شراب قوی سود دارد و تدبیر آن کردن که بهار یا تشنج بسیار بود سخت صواب
بود **صفت** شیافی بگیرند میعه تر سه وقیه بلبل و کندر از هر یکی یک وقیه پیه بط چهار
وقیه تخم انجره چهار مثقال شیاف سازند چنانکه رسمست و حقنهای گرم که رطوبت را فرود آرد و یاری
تحلیل کند سود دارد **باب ششم از جزو سیوم از گفتار بیستم اندر برد آمدن**
آب اندر رحم علامت گرد آمدن آب اندر رحم آنست که حیض باز ایستد و در شکم تراقی پدید
آید خاصه بوقت حرکت و اندر فرو سو شکم آماسی نرم و حال همچون حال خداوند استسقا پدید آید
و باشد که گمان افتد که آبستن است و گاه گاه رطوبتی از رحم همی پالاید **علاج** علاج این علت بدارو
حیض گشاینده و ادرار کننده باید کرد و اندر طبیخ این داروها نشاندن سودمند بود و ضمادها
که اندر استسقاء زقی بکار آید اندرین باب سود دارد و حقنها و شیافها که حیض بگشاید و
ادرار کند سود دارد و خربق سپید بجوشیدن برداشتن سود دارد **باب هفتم اندر گرد آمدن**
غلیظ اندر رحم برد آید سبب این علت یا زخمی و آسیبی بود یا دشواری زادن که اندر آن مزاج رحم
را ضعیف کند یا سرما سخت بدو رسد و سوء المزاج سرد غالب شود و فم رحم را سود کند و ماده
بادها اندر فضاء رحم یا اندر زاویها آن بماند یا اندر میان لیفهاء آن بگسترد و این عسر بود از آنکه

اندر زاویها رحم بود و باشد که این بادها چنان غلبه کند که مقدار آن تیرها روان و بیغولها ران باز
رهد و حجاب و معده برآید و حالی همچون استسقاء طبلی پدید آید و باشد که این بادها چنان
غلبه کند که مقدار آن تیرها روان از جای بجای می گردد و قراقر کند و همی خلد و ضربان می کند و گاه
که چیزی گرم تکمید کند ساکن شود و باز معاودت کند و باشد و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند
و علاج نپذیرد **علاج** نخست با یارج فیقرا و لوغاذیا و ارکاغانیس استفراغ باید کرد و از پس
استفراغ بخور باید طبیخ ماء الاصول و بزر دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کرده
مالیدن و بدین روغنها تکمید کردن و اندر طبیخ سداب و تخم پنجکشت و قنطوریون و زیره
و بر غاسب و مرزنجوش و بودنه دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه و مانند آن نشاندن و ثفل
با ثفل این طبیخ ضماد کردن با روغن سداب و هرچه اندر علاج بادها که اندر گرده و مثانه پدید آید
یاد کرده آمده است اندرین علت سودمند است و گفته اند متی مرده که رحم بران مشتمل گردد و انرا قبول
کند این بادها را بشکند و هم اندر علاج بادها رحم آورده اند هر بامداد یک درم و نیم و جند بادستر درم
مقل و مثل درم زیره و دانگی مصطکی بکار داشتن سود دارد **باب هشتم اندر انقلاب**
رحم سبب این علت دو نوع است یکی آنکه قوتی عظیم برحم رسد چون دشواری زادن و نحوه قابله
یا بانگی عظیم کردن یا چیزی گران برداشتن یا از جای بلند افتادن و جستن یا زخمی و آسیبی رسیدن
یا ناگاه چیزی دیدن یا آوازی عظیم شنیدن که از آن بترسند چنانکه مثلا ناگاه در پیش خویش
ماری بیند یا دیواری بشکند و خانه بیوفتد دوم آنکه رطوبتی غلبه کند و رباطهاء رحم سست گردد
و فرو آویزد یا قرحه بوده باشد و رباطها را خورده و تباه کرده و بسیار باشد که رحم بجملگی بیرون
افتد این علت را بتازی انقلاب الرحم گویند و عقل نیز گویند و خداوند این علت را عقلا گویند
و بسیار باشد که رحم بزرگ شود چنانکه مرد را خایه بزرگ شود و اهل لغت آنرا نیز عقل گویند
و قرن نیز گویند و خداوند علت را عقلا و قرنا گویند **علامتها** علامتهاء انقلاب رحم آنست
که اندر زهار و معده و پشت و حوالی آن دردی عظیم بوده باشد که با این دردها تب آید و باشد
که از زور عشم تولد کند و ترسی اندر وی پدید آید بی سببی و جستن آن همی یابد که چیزی گرد شدست
و اندر زهار او نهاده است و قابله و خداوند علت آنرا بانگشت بتواند یافت و هرگاه که انگشت

کردد و باطن رحم ظاهر شود منفذ آنرا نتوان یافت و هرگاه که مستر خی شده باشد فرو لغزیده
و بر شکل خویش مانده منفذ آن پدید بود و گاه باشد که بول و برا زبار گیرد از بهر آنکه منفذ ها و بول
و براز را بفشارد و زحمت کند **علاج** این علت اگر جوان باشد امید توان داشت که علاج بپذیرد
و چون کهن گشته دشوار گردد و علاج وی آنست که نخست حقنه کنند تا رودها را پاک کند و زحمت
آن دور کرد و هرگاه که یک منفذ گشاده و پرداخته شد منفذ دیگر گشاده کرد و بول بآسانی بیرون
آید و چون روده و مثانه پرداخته شد و زحمت هر دو دور گشت رحم را بآسانی بجای باز توان برد و
طریق بجای باز بردن آن آنست که خداوند علت مستلقی بخسبد یعنی بپشت باز خسپد و رانها از
هم باز گیرد و پشم مرغزی پاکیزه و نرم بپیچند بر سان پلیته هموار و آنرا بخویشتن بردارند و رحم را
بدان پلیته بجای باز برند و آنرا پس پشم پاره دیگر بعصاره اقاقیا در شرابی که در وی چیزی قابض
حل کرده باشند تر کنند و بر فم رحم نهند و پشم پاره دیگر بسرکه و آب تر کنند و بر فرج و زهار نهند و بر
پهلو بخوابانند و رانها بهم باز بندند و آن پشم پاره را نگاه دارند و محجمه برفق بر سوی ناف و تهیگاه
بر نهند و بر نهند و خون بیرون نکشند و عطری خوش بوی ببویانند تا رحم میل سوی بالا کند
و از بوی ناخوش نگاه دارند تا رحم از آن گریز نجوید و فرو سو میل نکند دو روز هم برین شکل
بماند روز سیوم آن پشم را بدل کنند و آن بدلی را بشرابی که اندر وی برگ مورد و گل و اقاقیا
و نار پوست و غیر آن جوشانیده باشند و آنرا هم گرم بخویشتن بردارند هم بران ساق
و همچنان پشمی دیگر بدین شراب تر کرده بر فرج و زهار بر نهند و همچنان شیشه محجمه بر نهند
و هم بران شکل بخسبد چندانکه تواند پس او را اندرین شراب که یاد کرده آمد و اندر
آبها قابض می نشانند و نطولها قابض بکار میدارند و ضمادهای قابض بر می نهند
و اندر طبیخ مورد و گل و اذخر می نشانند باب نهم از جزو سیوم از گفتار بیستم اندر
علاج رتقا رتقاء را گویند که بر فم رحم او غشایی رسته باشد چنانکه مرد بدان سبب
با وی صحبت نتواند کرد و باشد که گوشتی فزونی بود همچون عضله و باشد که فرج بوده باشد
و جراحت آن رسته باشد چنانکه هیچ منفذ نباشد و باشد که از آفرینش چنان آمده باشد
و هرگاه که رحم را هیچ منفذ نباشد که حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ که هنگام حیض
آمدن بود ماده حیض اینجا رسد و منفذ نیابد باز گردد و اندر تن پراکنده شود و از آن بادها
و بیماریها صعب تولد کند و هلاک شود **علاج** علاج این علت جز باهن و دست کاری

نیست و این چنان باشد که آنرا غشایی پدید بود هر دو لب فرج را بدو انگشت که آنرا ابهام
گویند از هم باز گیرند چندانکه اگر غشا رقیق بود بدرد و اگر غشا غلیظ بود میان که آن
عضو بشکافند و اگر غشا از درون بود بمنصارها بگیرند برفق و نگاه دارند و بشکافند
و در نگاه داشتن آن غشا بمنصاره هیچ قوت نکنند تا انقلاب رحم نیوفتد و اگر گوشت
فزونی بود بمبضع آنرا ببرند و بردارند پاکیزه چنانکه از وی هیچ نگذارند و از لب فرج هیچ نبرند
پس پشم پاره بروغن زیت و شراب قابض تر کنند و در میان هر دو لب فرج نهند هم گرم
و سه روز بگذارند و اگر حاجت آید بماء العسل می شویند پس مرهمها رویانیده بکار
دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست گردد فم رحم دیگر باره بسته نگردد
و چون جراحت درست شد جماع فرمایند و آنرا که این علاج خواهند کرد راست
نشانند پشت بمسندی باز نهاده و زانوها فراشته و ساقها بخویشتن باز گرفته
و رانها بشکم باز نهاده و دو دست بر بوهر دو زانو اندر آورده و او را برین شکل ببندند
بنوارها نرم و محکم پس این علاج کنند و اگر غضروف باشد مشکلتر بود باب
دهم اندر علاج درازی بظر ایبا باید دانست که زنان را بر فرج فزونیی است آنرا ختنه
کنند آن فزونی را ببرند بتازی آن فزونی را بظر گویند و زن ختنه ناکرده را بظرا گویند
و زنانی باشند که ختنه ناکرده باشند و بظر ایشان دراز گردد و چیزی همچون قضیب پدید
آید و مجامعت را نشاید و نخاسان کنیزکی را که بدین صفت باشد گویند که استخوان
دارد و آن این بظر باشد که همچون قضیب پدید آمده باشد و این بظر بر پستان کوتاه
گردد و باشد که همچنان بهم باز نشیند که ناپیدا شود و بتابستان درازتر شود و بهتر
پدید آید بدین سبب این عیب بر پستان پوشیده تر باشد که بدین بظر حرکتی مانند مجامعت
تواند کرد و ارجیجانس و جالینوس بدین گواهی میدهند و آنست پس آنرا منکرست **علاج**
علاج این هم باهن و دست کاری توان کرد و آنرا از اصل بر باید داشت چه الحلقی باند و چون
بسیار برود و قوت ساقط شود گفتار بیست و یکم اندر دست و تهیگاه و گشا
مهرها که بتازی ریاح الافرسه خوانند و درد اندامها و عرق النسا و نقرس
و دوالی و داء الفیل باب نخستین اندر درد پشت و تهیگاه اسباب درد پشت هفت

نوع است یکی سوء المزاج سرد ساده دوم از ماده غلیظ و خام اندر عضلها و وترها و زندروی پشت بود
کی گرد مهرها پشت اندر آمدست سیوم ریح و ماندگی چهارم بسیاری جماع پنجم امتلاء آن رگ بزرگ کی در پشت است
ششم ضعیفی و لاغری گرده هفتم مشارکت رحم چنانکه بعضی زنان را بوقت حیض بود و اسباب درد
تهیگاه اندر پشت و فتقها بادی غلیظ بود یا بلغم خام علامتها اما علامتها ماده خام آنست که بحرکت
و ریاضت ساکن شود و اندک اندک پدید آید و دشوار بر توان خاست و درد با گرانی بود و باشد که حس
سرما همی یابد اندر جایگاه درد و علامتها باد آنست که درد خلیده بود و گرانی نباشد و طعام بادناک زیان
دارد و علامتها سوء المزاج سرد ساده آنست که حس سرما همی یابد و گرانی نباشد و اگر چیزی گرم بدو رسد
راحت یابد و آنچه از ماندگی و ریح و از بسیاری جماع بود اسباب آن از پیش رفته بود و آنچه از ضعیفی
و لاغری گرده بود علامتها که در باب ضعیفی و لاغری آن یاد کرده آمدست و نقصان قوت مجامعت
بران گواهی دهد و آنچه بمشارکت رحم بود احوال رحم ازان خبر دهد و آنچه از امتلاء رگ بزرگ بود
دردی بود با حرارت و ضربان اندر درازای پشت و اگر دست بجایگاه درد رسد علامت آن باشد که ماده
اندر عضلها و وترها بیرونی است و اگر نرسد علامت آن باشد که ماده در عضلها و وترهای اندرونی است
علاج اما اگر سبب ماده خام بود علاج وی برانیدن ماده باشد بماء الاصول و روغن بید انجیر
و استفراغ کردن بقی و داروی مسهل چون حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با تخم حنظل
و تریاق اربعه را اندرین جای خاصیتی خوبست و نخود سیاه هر شب تر کردن و بامداد آب
آن با اوج و روغن گاو و انگبین خوردن سود دارد خاصه اگر دو هفته پیوسته می خورد
و اگر روح را نیم کوفته کنند و شبانگاه با نخود تر کنند و بامداد جوشی برهند و بپالایند و انگبین
و روغن گاو بر افکنند صواب باشد و طعام نخود آبه هلیون پیوسته خوردن سود دارد
و روغن فرفیون و روغن سوسن و روغن قسط و روغن سداب مالیدن سود
دارد نخست پشت را بگرمابه سبوس و گرم شسته مالند پس روغن گرم کرده در وی مالند و ضمادها
گرم کی از مقل و اشق و جاوشیر و سکبینج و جند بیدستر و فرفیون سازند بروغن حب الغار
و روغن سداب سود دارد و ضمادها که از خرزهره کنند پشت کهن را سود دارد و اگر سبب
باد بود روغن بید انجیر با ماء الاصول و حب سکبینج سود دارد صفت آن بگیرند حلبه
و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل و اسنا راست و سکبینج هم سنگ هم بکوبند
و بسرشند

و بسرشند هر بامداد دو درم و اگر سبب سوء المزاج سرد ساده باشد مزاج را بدل باید کرد و معجونها
و تریاق اربعه و تریاق بزرگ و مثرودیطوس سخت نافع بود و اگر سبب ریح و ماندگی باشد
آسایش باید جست و طعام سبک و لطیف خوردن و گرمابه و روغن شبت و روغن بابونه
بکار داشتن و اگر سبب بسیاری جماع یا ضعیفی و لاغری گرده بود علاجها که اندر جایگاه خویش
ررکم یاد کرده آمد می باید کرد و اگر سبب امتلاء رگ پشت بود رگ باسلیق و رگ مابض باید زد
و روغن گل مالیدن و طعام سبکتر کردن باب دوم اندر کوزی و بیرون آمدن مهره
از جای خویش مهره پشت هر گاه که از جای خویش برود باشد که بیرون آید آنرا بتازی
حدبه گویند و باشد که زندرون شود و آنرا القعس گویند و باشد که بیک جانب رود و آنرا
التواء گویند و اسباب آن اندر بیشتر حالها رطوبتی باشد روان همچون رطوبتی که از ان
فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ همچون رطوبتی که از ان تشنج بلغمی خیزد یا بادی بود غلیظ
که مهره را بگشاید یا آماسی بود زندرون که ماده آن غشاء زندرون را که آنرا اصفاق گویند بکشد
و مهره را از جای ببرد و بسیر کودکی که مهره سینه او گشاده شود و از جای برود دم زدن او نا طبیعی
شود از بهر آنکه ابتداها دم زدن او از نهاد طبیعی بشود و بقراط می گوید من اصابه حدبه من ربو
لحدبه او سعال قبل ان ینبت فانه یهلک می گوید هر کودکی که او را سرفه یا ضیق النفس باشد پس مهره سینه
او از جای برود و حدبه پدید آید پیش از آنکه بالغ شود هلاک شود و این از بهر آن باشد که ماده
سرفه و ضیق النفس انتقال کرده بود و خراجی عظیم مزمن تولد کرده باشد و این خراج مزمن
از بهر آن باشد که ماده او سخت غلیظ باشد و اگر غلیظ نبودی مهره را از جای نبردی و حدبه نکردی
و سبب آنکه کودکان را مهره گشاده گردد و حدبه تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند
هنوز بوقت طعام دادن نارسیده و تا بدان سبب اخلاط ایشان غلیظ گردد و بسته
چون و پشت میل کند و مهره را از جای ببرد و خداوند حدبه ساقها باریک شود از بهر آنکه مهره
از جای برود و بعضی منفذها که غذا در وی بگذرد و باندامها فرو سوی آید تنگ تر شود و نصیب
آن عضوها از غذا چندانکه باید آنجا نرسد و بسیار باشد که سبب تولد حدبه زخمی
و آسیبی و سقطه بود علامتها اما علامتها ماده غلیظ آنست که تدبیرها گذشته بران گواهی
دهد و تدبیرها تری فزاینده کرده باشد و سخت و لمس بران گواهی دهد و اگر روغن در وی مالند

آنرا نشق بکنند یعنی در بخور رو علامت آماس آنست که دردی خلنده باشد و تنها بمحلقها آید و آنچه
آید و آنچه سبب آن زخم و آسیبی بود علتها زیان آن بدید آید علاج اگر سبب علت ماده غلیظ
باشد علاج آن علاج فالج است نخست استفراغها باید کرد بداروهای مسهل چنانکه اندر علاج
فالج یاد کرده آمده است و لعوقها و نیز چون لعوق کرنب و لعوق سقیل بکار داشتن
و سکنجبین عنصلی سود دارد و علاج ربو و ضیق النفس درین باب سود دارد و ضمادها
گرم و محلل مرکب با داروها که وترها و رباطها و مهرها را قوة دهد بکار داشتن سود دارد اما
داروهای قوت دهنده چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ و آنچه بدین ماند و داروهای دیگر بهسته بهم
گرم و لطیف کننده و تحلیل کننده است و هم قوت دهنده و آن چون کوز سرو و ستة و برگ ... و برگ مورد و
غار و ابهل و اشنه و قصب الذریره و داسن و منفعت ترکیب این داروها با یکدیگر آنست که
که داروهای گرم و محلل ماده را می گدازند و تحلیل می کنند و داروهای قوت دهنده وترها و رباطها
و مهرها را قوت می دهد تا مهرها بجای باز آرد و اگر نخست داروهای قوت دهنده بکار دارند بیم باشد
که وترها و رباطها و مهرها قوت یابند و ماده را دفع کنند و از دفع آن که بتحلیل بود در اندامها فالج دیگر ه
و آماسها و آفتهای دیگر تولد کند اما نخست هرگاه که استفراغها تمام کرده باشند بداروهای قوت
دهنده اعتماد کردن روا باشد و اولیتر آن باشد که از داروهای قوت دهنده کوز سرو و آنچه مانند
اوست بکار دارند تا منفعت تحلیل کردن و قوت دادن یافته شود و اگر گلنار و اقاقیا و مانند این
بکار خواهند داشت آنرا با جند بیدستر و برگ خرزهره و دوج و حب الغار و مانند آن ترکیب کنند و از
روغنها روغن سداب و روغن فرفیون سود دارد صفت آن بگیرند بلبل و جند بیدستر و عاقرقرحا
و تخم حنظل و فرفیون و انگژد از هر یکی راستا راست همه را بکوبند نرم و روغن سداب بگیرند
رطلی بعدد دو ده درم ازین داروها کوفته در وی حل کنند و در آفتاب نهند یک هفته هر روز دو بار بجنبانند پس
بپالایند و داروها تازه کنند و یک هفته دیگر در آفتاب نهند چند کرت می پالایند و داروها تازه
می کنند تا سه بار این تدبیر بکنند پس بکار دارند صفت روغنی دیگر گرمتر و بادها را تحلیل
کند بگیرند ابهل و شیح و کوز سرو و برگ مورد و عاقرقرحا و مرزنگوش و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر
و سلیخه هر دارو ... در آب بپزند و بپالایند و روغن سداب بدین آب بر آتش نهند ... روغن ...
آب و آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس جند بیدستر و فرفیون و ابهل سوده در وی
حل کنند

حل کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند داسن و وج نیم کوفته کنند و ابهل هر دو در آب سرو بپزند و ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر بگیرند داسن و ابهل و وج نیم کوفته کنند و اندر شراب بپزند تا مهرا شود
و مقل در وی حل کنند و مهرا چون مرهمی سازند و بکار دارند و آنجا که این علاجها اثر نکند
داغ کنند و اگر سبب جذب آماسی بود علاج آن علاج آماسهاء صلب است و آنچه سبب
آن زخم و آسیبی بود علاج آن در جای خویش یاد کرده آید ان شاء الله عز و جل والله اعلم

باب سیوم اندر اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا که از گرمی تولد کنند

سبب این
دردها مادتها فروشی بود که اندر پیوندها گرد آید و این علت را علی العموم بتازی اوجاع المفاصل
گویند اما آنچه در پیوندهای انگشتان پای بود آنرا نقرس گویند و آنچه در سرین و حقه ران بود درد
اندکی بجانب فرود آید آنرا وجع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از سرین بجانب فرود آید از سوی
بیرون تا بشتالنگ و تا انگشت خرد فرود آمده است از بهر آنکه ماده اندرین رگ افتاده باشد
درد اندر درازای ران پدید آید و درد عرق النسا از بهر آن گویند تا عامیان بدانند و آنچه در پیوند دست
و زانو بود آنرا وجع المفاصل گویند و سبب گرد آمدن ماده فضلها اندر پیوندها دو
نوع است یکی سببهای اصلی است و دیگر عارضی و اما سببهای اصلی سه چیز است یکی آنکه
آفریدگار تبارک و تعالی پیوندها را از بهر سهولت حرکتها آفریده است تا جانوران حرکتهای
گوناگون توانند کرد و از بهر آنکه تا حرکتها آسان بود جایگاه پیوندها فراخ است و اندر
هر پیوندی رطوبتی نرم نهاده است تا حرکتها بر وی بود و تا استخوانها بر هم سوده نشود
چنانکه دندانها بر هم سوده میشود و تا سبب حرارتی که از حرکتها تولد کند وترها و
رباطها که پیوندها را نگاه می دارد خشک نگردد و جانوران از حرکت بازنمانند ...
سبب است که هرگاه که مردم حرکت بسیار کند و آن رطوبت بیشتر خرج شود
و پیوندها گرم شود ماندگی پدید آید و سبب ماندگی این خرج رطوبتها است
و گرم شدن پیوندها و طبیعت پیوندها آنست که پیوسته رطوبتها بجوشیدن
می کشد طبیعت را بدین مسلط کرده اند و آنرا از جهت نرم داشتن پیوندها
و تر داشتن وترها و رباطها بداشته می دارد چنانکه گردون کشان و خراسان
جایگاه گردش چوب گردون را و میل خراس را بروغن چرب کنند تا حرکت آن بزی

آنرا عرق النسا گویند ... و درد ... که از سرین تا بشتالنگ و انگشت خرد ...

بود و از حرارت گردش آن آتش خیزد و سوده گردان هم بدین سبب مهرها و سنگها را که
می سایند با آب سایند تا از حرکت سودن و گردش آن سان تا آتش نجهد از بهر آنکه این
پیوندها از بهر حرکت است و طبیعت حرکت آنست که ماده را اندر پیوندها افکنند بدو سبب
یکی آنکه حرکت ماده را بجنباند و ماده در جنبش آید میل بدان جانب کند که حرکت از وی
آمده باشد و نبینی که کشتی بانان کشتی را در آبهاء ساکن بی مجراف برانند و این چنان
باشد که آب را بمجراف بجنبانند تا گرایش در آب پدید آید تا بقوت گرایش آب کشتی برود
از بهر آنکه آب بسبب حرکت مجراف گرایش سوی کشتی کند و سبب دوم آنکه از حرکت حرارت
تولد کند و طبیعت حرارت کشیدن است رطوبتها را بخویشتن کشد نبینی که حرارت
سوختن پلیته چراغ روغن را چگونه بخویشتن میکشد و می سوزد و آن فراخی
جایگاه پیوندها در قبول ماده یاری بسیارست و سبب سیوم آنکه پیوندها
را قوت هاضمه نیست چنانکه دیگر اندامها راست بدین سبب هر خلطی فزونی
که در پیوندی بماند و هضم نشود و هرچه در دیگر اندامها افتد اگر مددی
برو نپیوندد هیچ فضله را نکند و قوت هاضمه آن عضو آنرا هضم کند
و باشد که بعضی را دفع کند و هیچ پیوند فضله را دفع نکند و سبب آنچه در پیوندها
هیچ هضم نشود آنست که قوت هاضمه را یاری از حرارت و رطوبت بود و این
معنی در گوشت بیشترست و گوشت از پیوندها دورست و گوهر پیوندها عصب و غضروف
و استخوان و رباط و وتر و مزاج این همه سرد و خشکست بدین سبب هر فضله
که در پیوندی افتد در وی هضمی نشود و سبب آنکه پیوند فضله را دفع نتواند
کرد دو چیزست یکی آنکه طبیعت او قبول ماده است و دیگر آنکه جای پیوند فراخ است
هرچه در وی افتد آنجا بماند سببهاء اصلی اینست که یاد کرده آمد و سببهاء عارضی
هفت است یکی ریاضت ناکردن است دوم ضعیفی معده که طعامها را نتواند گوارید
سیوم طعام از پس طعام خوردن و چیزهاء ناموافق و بی ترتیب خوردن چهارم مستی
متواتر پنجم شراب خوردن ناشتا تا در عصبها و پیوندها بدان خوردن سبب
ضعیفی واقع افتد ششم از پس طعام در گرمابه رفتن و از پس طعام جماع و ریاضت

کردن

کردن هفتم ماده زکام و نزله که از بالا فرود آید و در پیوندها افتد و بسیار باشد که
سبب گرد آمدن خلطها بر اندر تن و اندر پیوندها باز ایستادن استفراغی بود
که عادت بوده باشد چون قی و اسهال و خون بواسیر و خون حیض و خواجه ابو علی
سینا در قانون می گوید یکی از سببهاء این علت آنست که قولنج را علاج کنند بدو چیزی
که قوت رودها قوی کرد و خلطها فزونی را قبول نکند و از خویشتن باز دارد و باطراف
و پیوندها افکند و بسیار بود که خشمی عظیم پدید آید و اندران خشم حرکتی ناهموار کنند
و بحرارت آن فزونیها که در تن بود بیکبار از دو بحرکت ناهموار اندر پیوندها افتد و من
در شهر مرو مردی محترم دیدم که وی را درد سرین رنجه داشتی و او حکایت کرد که روزی
وضو کردم تا نماز کنم کسی از خدمتکاران او چیزی تباه کرده بود و او را از آن خشم و اندران خشم
حرکتی کرد در حال این درد پدید آمد و بروی بماند اما سبب آنکه طعامهاء ناموافق و مستیهاء
متواتر و طعام از پس طعام خوردن و بی ترتیب خوردن زیان دارد و این علت آرد زود
و سبب آن آنست که فزونیهاء ناگواریده در تن گرد آید و بر رگها میگذرد و بسببهاء اصلی
که یاد کرده آمد بمفاصل شود و در وی بماند و سبب آنکه مجامعت و ریاضت از پس طعام
زیان دارد آنست که در مجامعت پیوندها را حرکت بسیار افتد و اندر ریاضت بیشتر افتد
و پیوندها بدان سبب گرم شود و فزونیهاء ناگواریده را که در تن گرد آمده باشد بخویشتن
کشد و پر شود و سبب آنکه از پس طعام در گرمابه رفتن زیان دارد دو چیزست یکی آنکه
تن در گرمابه چون رگها و پیوندها گرم و گشاده شود اخلاط را بخویشتن کشیدن گیرد و
غذاهاء ناگواریده بماند بدان سبب از معده و جگر برگها کشد و اندر پیوندها ریخته شود
دوم آنکه مادتها که در تن باشد اندر گرمابه گداخته شود و اندر رگها روان گردد و از عضوی
بعضوی ریخته می شود و اندر پیوندها گرد می آید و سبب آنکه ریاضت ناکردن زیان دارد
آنست که پیوندها بحرکت ریاضت گرم شود و رطوبتها که در پیوندها بحرکت ریاضت
گرم شود و رطوبتها که در پیوندها باشد بحرکت تحلیل پذیرد پس هرگاه که مردم ریاضت
نکند رطوبتها در تن و در پیوندها بسیار گردد و بسبب دیر ماندن غلیظ شود و دردها و
آماسها و چیزهاء غریب چون گچ و سنگ و انگشت و مانند آن اندر پیوندها پدید آید

و هرگاه که خلطها فزونی اندر تن گرد آید پس استفراغی اتفاق افتد یا به اسهال یا به ادرار
بول بطبع یا بعلاج و بول غلیظ آید ممکن بود که این علت بر آن دفع شود و اگر استفراغ اتفاق
نیوفتد از دو حال بیرون نباشد یا خلط فزونی اندر پیوندها افتد و این علت پدید آید یا اندر
رگها عاید و عفن شود و تبها عفونی تولد کند یا گوشتی نرم را زبون گیرد و آماسی خراجی
کند چنانکه در بیخ ران و بغل دست مادتها گرد آید و خراج گردد و ماده این علت بعضی
را خون بود و بعضی را صفرا با بلغم آمیخته بود و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام بود
و این عسرتر بود و چیزها غریب چون گچ و سنگ و مانند آن از وی تولد کند و بعضی را ماده بادناک بود و بعضی را
باد سودایی بود و این کمتر بود و تولد این مادتها بیشتری از فضله هضم ثانی و ثالث بود
و این علت پیران و ناقهان را و کسانی را که بیماریها دراز کشیده باشد و علاج بعضی
ناصواب رفته باشد بسیار افتد از بهر آنکه قوتها ضعیف این گروه ضعیف باشد و بسیار
باشد که خداوند این علت را پیوندگاه سخت گردد و باشد که انگشتان بر هم پیچد و کوژ شود
و گاهی درد صعب گیرد و گاهی ساکن تر شود و این خداوند مزاج گرم را بیشتر افتد و بسیار
باشد که در میان انگشتان و در پیوندگاه گوشت فزونی پدید آید و این از ماده خونی افتد
و نقرس از جمله بیماریهاست که از پدران بمیراث بفرزندان پدید آید و بسیار باشد که نقرس را
و اوجاع مفاصل ابدار و ها قوت دهنده علاج کنند تا مفاصل فضله را که بدو آید
قبول نکند و از خویشتن باز گرداند و آن علاج سبب هلاک باشد از بهر آنکه آن فضله
که بمفاصل همی آمدی باز گردد و با ندامهاء رئیسه شود و هلاک کند و این خداوند نقرس
صفرایی را بیشتر افتد خاصه که داروها سرد بسیار بکار دارند و اوجاع مفاصل بیشتری
در فصل بهار پدید آید از بهر آنکه وقت زیاد شدن و حرکت کردن اخلاط است و در فصل
خزان نیز بسیار باشد از بهر آنکه بسبب میوهها بسیار خوردن خلطها بد اندر تن
گرد آید و طعام نیک هضم نشود و بگرماء نیم روز مسام اندر همه تن گشاده و اخلاط
فراخ شود و بسرماء نیم شب تنگ شود و اخلاط اندرون بمفاصل فرود همی آید و جمع شود
و هرگاه که خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و دوالی پدید آید از علت نخستین
خلاص یابد و هرگاه که خداوند عرق النسا را اسهالی افتد در آن مدتی سهل گردد و بسیار

باشد

باشد که در علت عرق النسا و درد سرین سر استخوان ران از نقره ران بلغزد و
بیرون شود و گفته اند هرگاه که خداوند درد سرین را سرخی بر ران پدید آید چند
سر انگشت و خارشی سخت در آنجای تولد کند و درد سرین ساکن شود و سرها
کتاب زن النقول گویند آرزو کند روز بیست و پنج هلاک شود و عرق النسا و نقرس را
اگرچه علاج صواب کنند و تن را از ماده پاک کنند باندک مایه خلطی که افزون شود
معاودت کند و درد پیوندها دیگر نیز معاودت کند و ماده عرق النسا بیشتر اندر
بندگاه بود و بعصب پهنی که از پس ران است فرود آید و آن درد صعب بود و داغ کردن
سود دارد و از ان این کرد اند و درد نقرس بعضی را از انگشتان پای آغاز کند خاصه انگشتان
بزرگ که ابهام گویند و بعضی را از پاشنه آغاز کند و بعضی را از کف پای و پهلوی پای و بعضی را از
بم پای در رخیزد و درد بران بر آید و خداوند نقرس را خریطه خصیه دراز شود و مردم خصی را و
زنان را نقرس نباشد و نیز اصلع نشوند مگر که پیش از هنگام حیض باز ایستد و غداها نا
موافق و بی ترتیب خورند تا نقرس پدید آید از بهر آنکه تن ایشان بحیض از ماده پاک همی گردد
چون پیش از هنگام حیض باز ایستد مادتها بماند در تن بماند عجب نباشد اگر نقرس تولد کند
و این معنیها مشرح اندر باب یازدهم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است
علامتها مقصود از طلب علامتها این علتها آنست که بدانند که ماده علت کدام خلط است
و ترکیب آن در چیزی و چگونگی معلوم کنند و این از رنگ جایگاه درد و رنگ آماس و از ضربان
و تمدد و خلیدن و گرانی و سبکی و گرمی و سردی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از
فصل سال و از تدبیرهاء گذشته اما اگر بلمس گرم بود چنانکه دست بروی نهادن خوش
آید و سخت سوزان نباشد و رنگ جایگاه سرخ باشد و با ضربان و با تمدد و گرانی بود
و مزاج بیمار گرم و تر بود و از چیزها خنک بر نهادن آسایش یابد بباید دانست که
که ماده خون است و عمر بیمار و فصل و تدبیرهاء گذشته بدان گواهی دهد و اگر بلمس سخت
گرم و سوزان بود و سرخی و گرانی کمتر بود و ضربان بیشتر و تمدد کمتر بود و درد سخت تر
و سوزان تر بود و خلنده و از چیزها خنک آسایش یابد و آماس بدان بزرگی نباشد

اسهال افتد و علت زایل شود و بعضی بسیار باشد در علت عرق النسا

و زنان را نقرس نباشد

بباید دانست که ماده صفرا است و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیرها، گذشته بران گواهی
دهد و اگر رنگ اماس هم رنگ تن بود و بلمس گرم نباشد و درد بی ضربان و بی خلیدن بود
لکن گرانی بیشتر بود و مزاج بیمار سرد و تر بود و از ضمادها، گرم و تر آسایش یابد بباید دانست
که ماده بلغم است و عمر و فصل سال و تدبیرها، گذشته بران گواهی دهد و اگر اماس کوچک و
درد اندک بود و رنگ اماس بسبزی یا بکبودی و سیاهی زند و بلمس سرد بود بباید دانست
که ماده علت سودا است و مزاج بیمار و فصل سال و عمر و تدبیرها، گذشته بران گواهی دهد
و اگر ماده علت مرکب بود مثلا خونی بود با صفرا آمیخته یا بلغم آمیخته یا با سودا آمیخته
علامتها نیز مرکب و آمیخته باشد و شناختن آن بر طبیب آسان بود و علامتی
درست که از ماده مرکب نشانی دهد آنست که ضمادها، سرد یکسان و گرم یکسان یعنی
گرم با سرد آمیخته و سرد با گرم آمیخته سود دارد یا چنان باشد که گاهی سود مند بود و
گاهی نه و این آن وقت باشد که یک ماده بر دیگری غالب گردد یا چنان باشد که گاهی
با جرب سود و این ماده‌ها، آمیخته بیشتری کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان گرم بود
و طعامهای سرد و تر و میوها، تر و فقاع و مانند آن بسیار خورند و بر امتلا حرکتها کنند
و طعام بی ترتیب خورند و بسیار باشد که ماده علت ماده باشد تباه گشته چنان
ریحی که بتازی الملوه گویند و علامت وی آنست که درد آن با خارش صعب بود و با سوزش
بود و از جیزها، گرم یا جامه که بوی پوشند سخت رنجور شود و از هوای خنک و داروها،
خنک راحت و لذت یابد و بعضی را ماده علت باد ناک بود و علامت وی آنست
که درد از جای بجای همی گردد و پیچ گرانی بود و خداوند علت میوها و طعامها، بادناک
بسیار خورده بود و بسیار باشد که ماده این علت از گرمی و تیزی بدان اندازه بود
که اندر استخوانها بگدرد و استخوان را تباه کند و بشکند این علت را طبیبان بتازی
ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ریح الشوکه آنست که اندر
نقرس ماده اندر گوشت و اندر ضماد بندگاه بود و اندر ریح الشوکه اندر استخوان بود

علاجها

اگر علامتها خونی ظاهر شود نخست رگ باید زد و از پیوندگاه دست رگ
اکحل باید زد و از پیوندگاه پای رگ باسلیق باید زد و از جانب مخالف باید زد لکن خلاف اندر

اندر محاذات باید نه اندر قطر و این چنان باشد که اگر درد اندر پیوندها، دست
راست بود از دست چپ رگ باید زد و اگر اندر پیوندها، دست چپ بود از جانب
راست باید و اگر اندر پیوندها، پای راست بود از دست راست زنند تا خلاف
اندر محاذات بود یعنی اندر برابر جایگاه درد و اگر اندر پیوندها، پای چپ بود از دست
چپ باید زد و اگر اندر هر دو پای یا اندر هر دو دست بود رگ از هر دو دست زنند و یکبار
زنند و خون باندازه قوت بیرون کنند و چون اندک زدن بباید و سه روز بگذرد
یا دو روز رگ قی فرمایند کردن خاصه اگر درد اندر پای بود زیرا که اندر دردها، قی سودمند
قی سودمند تر تا اسهال بود پس اگر بقی کفایت نشود از پس قی کردن داروی مسهل باید داد
و نخست نطولها و داروها، آرام دهند بکار باید داشت و اگر بمسهل دادن دفع توان کرد با
اندر دلیل آن بخشکی ماده میل باید دفع باید کرد و بر جایگاه درد آب گرم و نیم گرم آنچه خوشتر آید بریختن
و بدان اختصار کردن و نخست آب سرد بکار باید داشت و روزها، بحران نگاه باید داشت تا مسهل
از پس آن دهند و روزها، بحران روز چهارم بود و هفتم و یازدهم و چهاردهم و روز بحران بهترین روز
چهاردهم بود و اندر مسهل دادن منافعت آن وقت توان کردن که حرکت ماده سخت قوی نباشد و درد
بی قرار نبود و بباید دانست که ضماد گرم اندر آغاز علت و ضمادها، خدر کننده هر دو زیان دارد
از بهر آنکه ضمادها، گرم ماده دیگر را بجایگاه درد کشد و ضماد خدر کننده ماده را اندر پیوندها باز
باز دارد و آماس را صلب کرداند خاصه اگر ماده غلیظ باشد و اگر ماده رقیق باشد آن را غلیظ کند و کار
دراز گرداند و آب بسیار بکار داشتن پیوندها و عصبها را نرم و تر و زبون کند و نخست نگاه باید کرد تا
ماده تمام اندر پیوندها، ریخته شود و از حرکت فرو ایستاده باشد اگر هنوز در حرکت باشد و بسیار باشد
و حرکت او قوی باشد داروها، باز دارنده که سخت قوی باشد بکار نباید داشت از بهر آنکه دو کار
یکی آنکه ماده را از حرکت خویش باز دارد و درد زیادت شود از بهر آنکه رگها و پیوندها را انبساط
دوم آنکه ماده بجانب اعضاء رئیسه بازگرداند و اندرین خطری بزرگ باشد پس اگر این خطا کرده
شود و درد زیادت گردد تا اعراض آنکه ماده باعضاء رئیسی می پیوندد پدید آید زود داروها، نرم کننده
باز باید گشت تا آنچه فرود آمدن خواسته است از ماده فرود آید و آب گرم و فقاع زاید و اندرین حال سود دارد خاصه
اگر بابونه و بنفشه اندر وی بپخته باشند و آنجا که ماده اندک بود و حرکت آهسته بود داروها،

بازدارنده پس پاکی نباشد بکو اندر عروق افتد کدا روها و باز دارنده ماده را اندر عروق بپیوندد افکند و ایجابا زدارد
صواب آن باشد که هرگاه که ماده بسیار باشد و هنوز اندر حرکت باشد و حرکت اوقوی باشد و در استفراغ
مشغول شوند و اگر علامتهاء صفرا ظاهر شود ... فرمایند پس هرگاه کماء بجنکلی ببند استفراغ
کنند بمسهلی قوی و اندر علاج علت خرخره سیل سردی باید کرد و تری بکمتر آن باید کرد که اندر صفرای
و اندر علتهاء خرخره صفراوی سکنجبین سود دارد لکن اندرین علت سکنجبین ترش موافق نباشد
از بهر دو کار یکی آنکه ترشی هرکه عصبها را ضعیف کند دوم آنکه ترشی ماده را که آرمیده باشد لطیف کند
و بجنباند و باماده علت بیامیزد و اندر رگها بکف رانند و بجایگاه درد آرد و سکنجبین شوری که از
تخمها گرم کنند چون تخم بادیان و تخم کرفس و غیرآن هم زیان دارد زیرا آنکه ماده علت را بسوزاند و تری او
را نیست کند و باقی سنگ شود و مسهل ضعیف نیز اندراول این علت زیان دارد زیرا آنکه اسهالی
نکند که ماده علت بدان کمتر شود و ماده آرامیده را بجنباند و بجایگاه درد آرد اما درد اوجاع
مفاصل و نقرس خرخره نخست استفراغ مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و افسنتین و شاهتره
و خرما هندو و آلوی سیاه کنند و مویز و مانند آن و این مطبوخ مبلغی تمام باید داد چنانکه
استفراغی تمام کند و اگر با این درد تب بود آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کشنیز چون شاید
و صافی کرده با اندکی فلوس خیارشنبر باید دادن یا آب لبلاب با بنفشه خشک و شکر و اگر
حرارت کمتر بود ده درم هلیله زرد اندر صد درم جلاب تر کنند یک شبانروز پس بمالند و بپالایند
ده درم لعاب اسبغول بادی بیامیزند و بدهند روا باشد و از پس آنکه تب زایل شود آب
عنب الثعلب یا آب کشنیز با آب بادیان و آب کرفس بیامیزند و یک مثقال ایارج فیقرا در وی
ترکیب کنند یک شبانروز پس بپالایند و بدهند و اینا که مزاج بسلامت بود استفراغ بمطبوخ
سورنجان و بوزیدان و حب سورنجان باید کرد و از پس داروی مسهل داروها که ادرار بول
کند نخست سود دارد زیرا آنکه ماده این علت فضله هضم ثانی است و ثالث و هضم ثانی
اندر جگر باشد و هضم ثالث اندر رگها و ادرار بول آن را پاک کند و بسیار کسان باشند
که ایشان را از داروی مسهل خوردن و حقنه کردن منفعت نباشد و علت ایشان با ادرار بول
زایل شود و بسیار کسان باشند که ایشان را نه اسهال بسیار باید کرد و نه ادرار بسیار از بهر
آنکه تری از تن ایشان با اسهال و ادرار خرج او فتد و خون ایشان گرم شود و بسوزد

صفرا اسهال بحرها ... باید کرد و
اندر علاج علت ...

کنند

و در علتهاء دیگر افتد و این مردمان نحیف باشند و دقایق نگاه داشتن واجب است و اگر ماده علت
صفراوی بود نخست تنقیه باید فرمود پس استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و خرما هندو و عناب و آلوی
سیاه و شاهتره و تخم کشوث کردن و آنگاه بصبر و سقمونیا قوت دادن صفت حبی که خرخره
نقرس خونی را و صفراوی را سود دارد بگیرند صبر و هلیله زرد از هر یکی یک درم و نیم تربد
و سورنجان از هر یکی یک درم تخم حنظل چهار دانگ سقمونیا دانگی و نیم زعفران دانگی
شربتی سه درم و اگر طبیعت ضعیف باشد استفراغ بکوارش سفرجلی کنند صفت
آن بگیرند پنج آبی معتدل آبدار و بزرگ و تخم آن بیرون کنند و یک وقیه سقمونیا بجایگاه
تخمها بازکنند و آبی را بهم باز نهند و خمیر بروی بپوشند و اندر تنوری معتدل بریان کنند تا خمیر
سرخ شود و بنهند تا سرد شود و خمیر از وی پاک کنند و آنگاه درهاون سنگین بکوبند و با نگبین
مصفی بسرشند شربتی چندانکه دانند که در وی دانگی سقمونیا است یا دو دانگ و اگر ماده علت
مرکب بود از صفرا و بلغم استفراغ بحب سورنجان کنند صفت آن بگیرند صبر یک درم
سورنجان چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا دانگی گل سرخ و مصطکی
از هر یکی دانگی حلم یک شربت بود و اگر بعوض صبر ایارج فیقرا کنند صواب بود صفت
حبی دیگر بگیرند هلیله زرد و تربد از هر یکی یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل و سقمونیا از
هر یکی ثلث جزو کتیرا عشر جزو شربتی سه درم صفت حبی دیگر هلیله زرد یک
درم صبر چهار دانگ ماهی زهره و بوزیدان از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی شربتی
بود حلم صفت مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد مقشر بیست درم بنفشه خشک
و گل سرخ از هر یکی پنج درم تخم کشنیز سه درم سورنجان نیم کوفته دو درم بوده تا تر
شاخ چیند و اگر بوده نباشد یک درم مصطکی درافکنند و در سه رطل آب
بپزند تا رطلی بغدادی و بپالایند شربتی مقدار دو بهر از یک رطل با دو وقیه شکر سوده
و ضمادها از این نوع بکار دارند صفت ضمادی بگیرند حضض و صبر و صندل و شیاف
مامیثا و زعفران از هر یکی دو درم طین ارمنی یک درم مر یک درم کرنب سوخته چهار درم
همه را با آب عنب الثعلب و آب کشنیز بسایند و طلی کنند صفت ضمادی که درد بنشاند
بگیرند اسفیداج سرب و آنرا بشیر تازه بسایند و طلی کنند و کوکب را بکوبند و ضماد کنند

وچون گرم شود برهم دارند ودیگر برگ تنند وسبزی که بر سر آب ایستاده باشد برنهادن سود دارد
وانواع ابازیر الطحلب کوبند وکشنیز تر وآب او سود دارد وسرکه واسبغول سود دارد وزعفران
وافیون واسفیداج است بشیر گاو وبسایند پس با موم روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند
وطلی کنند در دردمندی نافع است صفت ضمادی که آماس را تحلیل کند وحرارت نکند بگیرند لوبیا وبپزند
وبکوبند وضماد کنند صفت ضمادی قابض که باول علت بکار آید بگیرند اقاقیا وحضض و
صبر وصندل سرخ وپوست درختی وشیاف ماميثا وگل ارمنی از هر یکی برابر وهمه را باب
عنب الثعلب بسایند وطلی کنند ضمادی دیگر بگیرند عدس مقشر وبکوبند واندکی
کافور با وی بسایند وباب کشنیز تر بسرشند وطلی کنند صفت ضمادی قابض بگیرند
پوست انار واندر شراب انگوری قابض بپزند وبسایند پس سماق وآرد جو وحی العالم بکوبند
همه بهم بسایند وبسرشند وطلی کنند این طلی اندر تابستان سرد کرده بکار دارند واندر
زمستان نیم گرم کنند صفت ضمادی که باخر بکار دارند بگیرند برگ کرنب ودر آب بپزند و
بکوبند وبکی زرده خایه واندکی دردی سرکه ومقداری آرد جو با آن بیامیزند وروغن گل
بر چکانند وهمه بسرشند وطلی کنند باب چهارم اندر وجع المفاصل ونقرس که از
سردی بود اگر علامتها بلغم وخلط خام پدید آید نخست آنچه بباید پرهیزانید وطریق پرهیز
آنست که بامداد کلنکبین عسلی دهند باب بادیان تر یا باب آبی که اندروی زیره کوفته باشد یا دیان جوشیده
باشند وطعام نخود آب دهند اگر پس از چهار روز اندر دلیل آید پختگی پدید بیاید وروزی چند
ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبع را با ایارج فیقرا وتربد نجیبا اندر بگیرند
ایارج فیقرا یک مثقال تربد یک مثقال هر دو را با نکبین بسرشند وبدهند وسه روز دیگر ماء
الاصول دهند وروز چهارم کلنکبین دهند پس ماء الاصول ودیگر روز استفراغ کنند بحب
سورنجان یا بحب منتن یا بحب شبطرج پس از آن باقی ماده را بحبها ادرار کنند وماء
الاصول پاک کنند واگر فصل تابستان بود وارتفاع مانعی نباشد نخست از هر تنی تدبیر فی
کردن کنند واگر بمسهلی حاجت آید بهی از آن مسهلی دهند بدین ترتیب که یاد کرده آمد واگر
ماده علت مرکب از بود ولکن صفرا با بلغم آمیخته بود وبیشتر چنین باشد مسهل سخت
گرم نشاید داد وهیچ مسهل از داروهای که اسهال صفرا کند خالی نباید که بود از بهر آنکه اگر چه استفراغ

مرغ خام

بلغم در حال راحتی دهد زود باشد که دیگر باره بلغم جمع شود وبقوت صفرا درتن روان گردد
ودیگر باره بیاید وبباید دانست در جمله داروها که درین علت بکار دارند سورنجان را خاصیتی
ومنفعتی نیکوست وآن آنست که داروهای دیگر منفذها ماده بگشاید وفراخ کند تا ماده
علت بدو بگذرد ودفع شود ولکن همچنان گشاده بماند وبر فضله که درتن باشد دیگر باره
بدان منفذها فرود آید وسورنجان استفراغ کند پس تا استفراغ منفذها را قوت دهد
وفراهم تر آرد وخلط مزمن را وخلط رقیق را از رسیدن باز دارد ولیکن با این خاصیت
اندروی دو مضرتست یکی آنکه معده را زیان دارد ودیگر آنکه عضلها را صلب کند وپیوندها
وانیز صلب کند بدین سبب مصلحت آنست که او را با زیره وزنجبیل وبلیلج بیامیزند تا مضرت او
از معده باز دارند وبصبر وسقمونیا قوت دهند تا قوت اسهال او را زیادت کنند تا خلط رقیق
را بیشتر دفع کند وخود زود تر دفع شود واز پس او بداروها نرم کننده وتحلیل کننده چون پیه مرغ
وپیه بط بر عضلها طلی کنند وبعضی طبیبان گویند سورنجان را نیکو نشناسند وبکار نبرند لکن
نبات او را با زیره وماننده آن بپزند واستفراغ بطبیخ آن کنند صفت حبی مسهل بگیرند
سورنجان وزیره کرمانی وزنجبیل از هر یکی یک درم صبر دو درم ونیم حب کنند وبا طبیخ شبت دهند
در حال آسایش بدهند صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان سه درم بوزیدان سه درم ماهی زهره
یک درم تربد چهار درم زنجبیل نیم درم شکر طبرزد نیم این جمله سه شربت است دیگر سورنجان
وبوزیدان از هر یک سه درم ماهی زهره یک درم تربد چهار درم فوه رنگرزان دو درم تخم کرفس و
انیسون وپوست حنظل دانگی ونیم عصاره قثاء الحمار دانگی ونیم قنطوریون باریک دو دانگ
فرفیون دانگی سورنجان دو دانگ بوزیدان دو دانگ ماهی زهره دانگی ونیم مقل دو دانگ این یک
شربت بود صفت حبی دیگر ضعیف تر بگیرند سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا دانگی
صفت حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شبطرج دو درم تخم
حنظل دو درم ونیم ماهی زهره وبوزیدان وملح نفطی ومقل از هر یکی دو درم غاریقون پنج درم
هزار اسفند یک درم عاقرقرحا واشق دهاو شیر وسکبینج هر یکی یک درم حب کنند باب سداب
شربتی سه درم تا چهار درم صفت حبی قوی بگیرند هلیله کابلی وبلیله وآمله وشبطرج
وفاغلو وماهی زهره وسقمونیا راستا راست شربتی سه درم تا چهار درم وصفت منتن

[illegible] صفت [illegible]

نیم درم

سه درم

وحب شیطرج اندر علاج فالج یاد کرده آمده است صفت حبی که خداوند علت مرکب را که از صفرا و
بلغم بود سود دارد بگیرند ایارج فیقرا شش درم سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره از هر یکی
سه درم هلیله زرد هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم تخم حنظل سه درم
با یکدیگر حب کنند شربتی سه درم صفت مطبوخ سورنجان خداوند صفرا و بلغم را سود
دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد و بسفایج و شاهتره از هر یکی چهار درم سورنجان
دو درم تخم کشوث و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یک درم گل سرخ سه درم همه را اندر یک من و
نیم آب بپزند تا بهفتاد درم باز آید و بپالایند و بدهند صفت مطبوخی دیگر بگیرند سورنجان
سی درم تخم حنظل ده درم اندر پانزده رطل آب بپزند تا به سه رطل باز آید و بپالایند هر روز نیم رطل
می دهند و ایارج بر سر خداوندان این علتها را سخت نافع است در فصل بهار چند روز پیوسته
می دهند کمترین یک هفته پیوندها را قوت دهد و ماده را بعرق و بادرار بیرون آرد و دردها

عسر را ببرد باذن الله عز و جل چنین می گوید خداوندان این دردها عسر را بگیرند ابهل ربع
یک کیله و در آب کنند چندانکه آب زبر او بایستد و بجوشانند تا آب سیاه گردد و بپالایند و بمقدار
نیم رطل با سه اوقیه روغن شیره بدهند و طعام او پس از این غور با فرمایند صفت ماء الاصول
قوی بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان از هر یک ده درم از هر یک پنج درم همه را در رطل
آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند شربتی ده درم با یک درم روغن بید انجیر با یک مثقال
صفت تا مهران از بهر سستی عصبها و اوجاع مفاصل را سود دارد بگیرند هلیله کابلی
و بلیله و آمله و تودری سرخ و تودری زرد و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون
رومی و عصاره او و ... و قسط و زراوند گرد و تخم خشخاش و ... تخم شبت و خربوا
و اکلیل الملک و گل سرخ و خاولنجان و بزر البنج از هر یکی برابر همه را بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی
بسرشند شربتی دو درم و بعضی طبیبان گفته اند این علت را داروی آزموده که هیچ خلاف
نکند استخوان مردم است سوخته جهودان اندر قدیم این علاج کرده اند و نقرس و اوجاع
مفاصل بدین زایل می شده است لیکن این داروی نیست قوی که بوقت ضرورت و دردها صعب
باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ گرداند و از سیلان و فرود آمدن بپیوندها باز
دارد و بدین سبب است که از پس استفراغها بباید داد تا خلط فزونی را در پیوندها باز ندارد

تخم کرفس را بیارند با ... و بادیان ماهیزهره و حنظل شیطرج ... با رنگ

جهودان